

سینا و وین

شماره پانزدهم، سال ۱۳۶۲، مطابق صبح پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۱، شماره مسلسل هفتاد و هفتم



Ketabton.com

داکتر عالی مشتری
به امید وصال ماد هویا لا

میدان مهر، بازار زند همدان

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

5 5 5

دعوت‌های رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزاردانی نمایسد . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهرنوبل مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کمپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زغونه میدان
 شهرنو



لباس‌های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وسایلی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

گروه هنری شام

نشریات کودک و نوجوان : سپادوش ، جودانم امروز ، اخبار مهنه ، قرطاسیه و کارهای تیرگی همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
 آدرس : متصل بازار امید

تابش ویدیوکست

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس مورد
ضرورت خانواده ها
را تازه وارد نموده
است.

آدرس: چهارراه
انصاری متمم
نماینده می بشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمثل مسجد جامع شیرپور

شریفی

ویدیوکست

محافل خوشی و
سرود شمساراد ر
کست های با کیفیت
ویدیویی فلپبرداری

مینمایند
آدرس: شهرنو
تمثل رستوران کست
لکسی نایف



کست های موسیقی و کت های ویدیویی درخواه تا از از
از تابش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قوطی فروشی تابش
بهره بخشان دانت

بفازید

به نهاد شما و خانواده های
شماست

سعید سر لوحه نویسی

دفترت در خط لوله در شمال پهنیه
آدرس: جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتور
آدرس: شهرنو چهارراهی شیرپور
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۰۲۸۲-۲۲۰۲۹

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه، مجلات و کارتهای
تبریکی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغانان

حسنذیان

قرطاسیه ومجلات مورد
نظر تا نرا عرضه
میدارد

آدرس: مقابل دروازه
حنوی روضه مبارک شهر
مزار شریف ومقابل
هوتل بلازادر
کابل

رهنمای معاملات سیم الله یادگار

خرید و فروش خانه واپارتمان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور وچهارراهی
انصاری
تلفون: ۲۲۴۶۸

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجدیند
وارد نموده است. همچنان
فلپبرداری محافل خوشی در کست های ویدیویی
پذیرفته میشود.
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی، هندی و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمهوریت

خوراکی فروشی

عبدالخالق

تمثل رستوران لکسی نایف

علی کریمز

قرطاسیه ومجلات
سرود نیاز شما
راه قیمت مناسب
عرضه
مینمایند
آدرس: متمم
کلینیک
مرکزی

تذکر

راستنده گان عزیز!

بیرا نشو و نما سبب اودن نبت نبودن کاغذ مورد نظر بکلی نواخته گردید. در باره تقسیم نوزدهم به بیست و یکم کارگزار مطبوعه در تقسیم گرفتیم شماره آبی هم در روزم مجبوراً در کاغذ نبار چاپ و به سرکار بگذاریم. در مورد پیش خواننده کاغذ از سرگردانان نماند بجز در



در یک
پارچه آرشیف
شخصی

صفحه (۲۶)

XXXXX

ملک زینب بی بی
سال ۱۲۸۸ هجری
میلادی

صفحه (۲۶)

گل هایی که نباید فراموش شوند



صفحه (۲۴)

شریه اتحادیه ایرانالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

- بارق شفیعی
- محمود حبیبی
- عبدالله شادان
- لطیف ناظمی
- رهنورد زریاب
- شعین وجدان

ارت و کرانیک : روح الله نقیعی
 سعید
 خطاطی : کبیر امیرحسین نانی
 چاپ : محمد احق جلیلی
 واحد شاه نصیری
 محمد گل
 عباسی : شیوا اوی تریب
 نانی و مایون

تبت یک شماره ۳۰ افغانستان
 ادیس : مکزور یون سم بلک ۱۰۶
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی
 حساب بانک (۸۰۰۰۲۲۲) افغانستان
 بانک

تیراز ۳۰۰۰
 چاپ به وب انست مطبوعه دولتی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد. مخاطبینی که به اداره مجله مواصلت میطلبند در صورتی که نشر یا عدم نشر و یا پیوسته نویسنده مسترد نمیگردند. نظریات اراپه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.

گفت و شنودی باسری دیوی

صفحه (۱۶)



باست
ری بوزیل

زندان میستود

صفحه (۱۰)

مستری

ماد هو با

صفحه (۲۶)

صفحه (۵۶)

پاپا اسکال اوکی پول داکتر علی به امید وصال



هدای

صفحه (۲۰)



پلی سلطان

قبال جمهو

احمد ظاهر

کاندید
جمهو

سپا وون

شماره یازدهم دلو ۳۶۲ مطابق ربیع المرجب ۱۴۰۴
شماره مسلسل هفدهم
شماره ۱۹۸۱ - شهری



یک مادر یک گوینده یک معلم

گنگوی با مینه بکاش
بلاق رادیو - نانو بیرون

صفحه (۱۴)

تلفون شماره ۱۵

صفحه (۱۲)

بنح نارینا او شلم پیری

صفحه (۸)

من درد مشترکم مرا فریاد کن!

صفحه (۴۰)

رنگها اسرار شخصیت شمار افاش میسازد

صفحه (۵۸)

توسلاد تست شواری

توسلاد
تست شواری

توسلاد
تست شواری

توسلاد
تست شواری

توسلاد
تست شواری

توسلاد
تست شواری



سیدر عظم کورکب پنج ساله رفغانی که در فاکولته
در مینزلند با رستمدک و شروع و در کاشفا
شویر

استعداد ها

صفحه (۲۰)

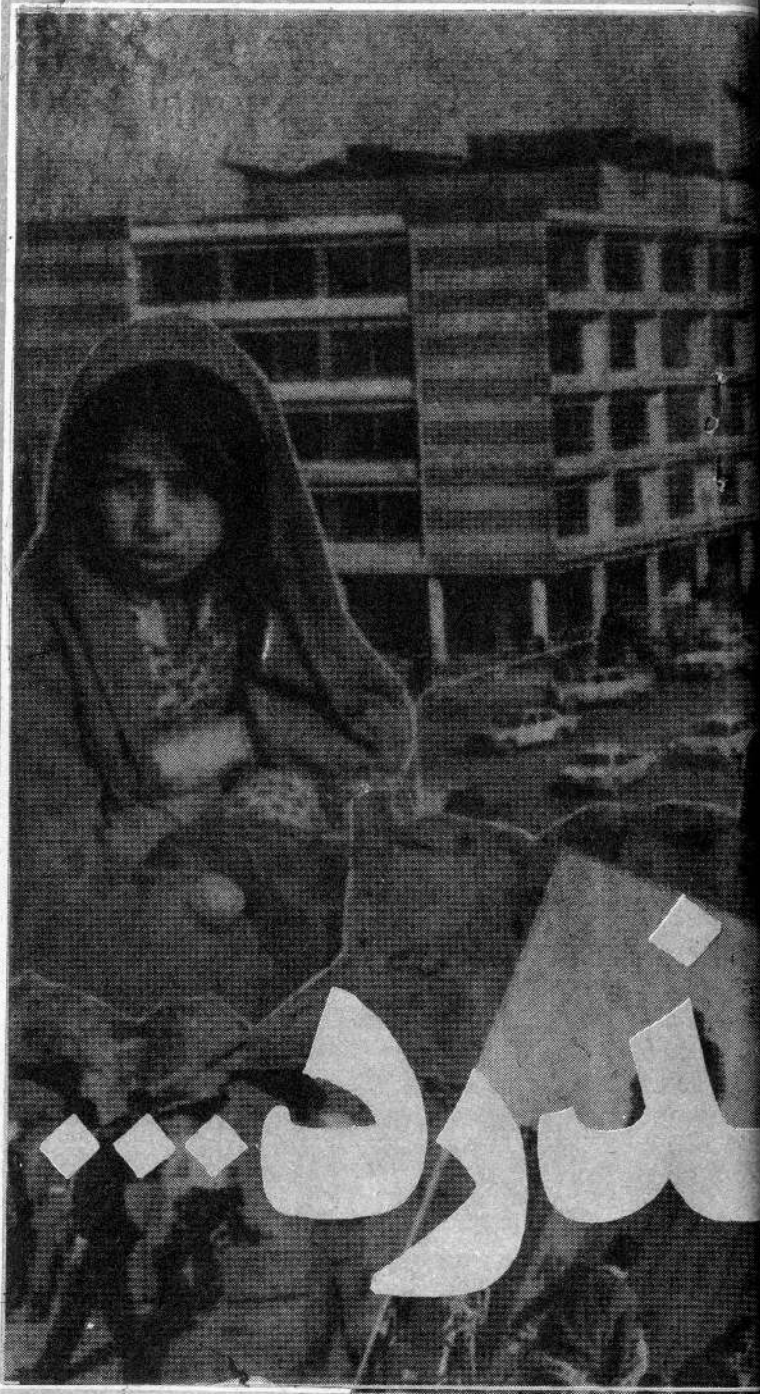
۴

دایره روزگار



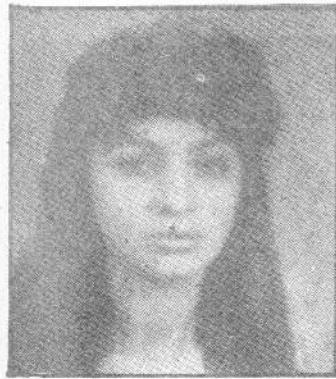
ملتی که از خود ایستاده گی نشان داد

داستان در کابل... مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگرددانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقع شده بروی کاغذ ریخت. در کابل... قطره اشکی رسید و توتون... دیده گان کودکی که گریه... زده بدامن باره باره... فلتهد ما ست تصویر کرد؟



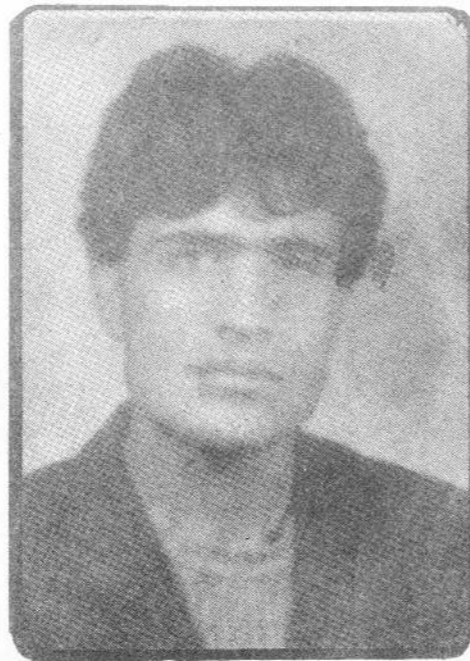
هزارها سوال از ذهنش میگردد ولی خیلی زود انتظار او به پایان میرسد. ناگاه در روزه به روی لیدک میجرسد نخست بد وروس و بعد چند تن دیگر که همه چهره های ماتزده دارند به داخل می آیند وروس از عقب شیشه کلکین تابوت غرقه به خونی رامس بیند که آنها به درون می آورند و این جنازه غرقه به خون داماد است که در آنجا رما یسین شهید گردیده است. در صف طویل نانوا یی ها در فضای خاکستری رنگ سحر کشمش غیرتحملی همه روزه جریان می یابد زن و مرد اطفال قد ونیم قد بسا شکم های به بیشت چسبیده بسا چشمان بی فروغ بخاطر گرفتگی قرص نانی ساعت ها به صف می ایستادند. کودکان وزنانی که به مشکل از منزل خارج میشدند همراه با مردان بخاطر گرفتگی قرص نانی در تاریکی های شب به سوی نانوا یی ها ره میبردند. و در یکی از نانوا یی های شهر پد ری سه ساعت منتظر نوبت می ایستد سه ساعت که چون سه قرص بر او میگردد شست سرما چون آب سرد در رگها پیش میدهد و وقتی چشمان منتظر و بر تنهای فرزندان خورد سال را بیهوش می آورد مقاومت و بردباری خود را به امتحان میگذرد. ولی در فرجام آنوقت که نوبت او میرسد خیال از سر او میزند دور بر روی نان خلاص شد و کلمه (خلاص) رشته زنده گی او را زهم میگذرد و جابه جاسکته میکند. و در گوشه دیگر شهرد را به در ارامان چسبیده به تنه ریختی پسر بچه بی چنان همیشه گی فتود و سرما چنان باز زمین میخورد بیشتر ساخته که به مشکل میشود از زمین جدا پیش کرد. در نزد یکی او گیلنه خالی تیل قرار دارد. و ایجاد رخانه بی از هزارها خانه در زمین هزاران گریسته بی از گریستان شهر کابل کودکی از گریه سنگی جان میداد. سرما نیز در بیرون و اندرون خانه بیداد میکند. طفلک نیمروز می انسر و نیم روز جان تازه می یافت فقط رشتیه نگاه های انسرده او بود که آرام نیی گرفت و در رحمتجوی چیزی بود و این چیزان بود. مادر وی گریست و پدر در رانده درون

می بینند. خود اشک میریخت و از کودکی سخت میسر مید و آنگاه که چشمان کودکی بسته میشد لبان سرد و خون بسته اش را بر پیشانی تب کرده بود. د ک میگردد اشک و طرفهای صبح بود که کودکی آرام کرد پرشته نارام نگاه هایش از هم گسست و در حسرت بر قلب مادر ری جاودانه نقش شد. و اما آن سیه دلان و اسد ازان سیاهی هاد را نسوی با چشمان مکارشان میخندیدند تمام رفته نشانرا احساس میکرد که به آسمان میرفت. مادر از اعماق قلبش میگریست و کودکی مرده را در آغوش میفشرد. ولی مردم ماییدانند که بخاطر رسیدن به آرامش باید از میان راه های دشوار و پرگرا عبور کرد. لذا هرگز شهادت خوش را از دست ندادند و ضرر خود را با مال نکردند. مردم میدانند که بیروزی زیبا و بیگانه شرافتمندانه بخاطر رسیدن به بیروزی زیبا تر است. بیمارخانه ها سوختند. بیمار هستی ها بریاد رفتند. بسیاری اسامانها از زنده گی بریدند. بسیاری قلب ها خاموش شدند و اما شعلیه بی راکه قلوب مردم ما را به خاطر رسیدن به زنده گی واقعی گرم نگه میدارد هرگز نتوانستند خاموش کنند. چه اشکهایی که در صف طویل نانوا یی ها و تانک تیل در لایبای گریبان هان ریخت چه بیگره های نحیف و زنجیره که از میان نلرزید. ولی ایام مردم ما فراموش خواهند کرد. نه هرگز این داستان به هم میرسد محکم و محکمتر گره میخورند. ولی ایها بی که مرگ بسته اریغان می آورند با یاد کدام خان طره بی باری راکه بدوش وجود آنها سنگینی میکند سبک خواهند کرد. نگاه ناباورانه چگونه بروی مردم خواهد نشست. ای بابا این سر بریدن ها شکم دریدن ها و ریختن خون چون آب و بالاخره با تحمیل گریه و سرما میتوان مردم را به زانو در آورند نه هرگز! اما تاریخ را به خاطر دارم. جنگ با یان خواهد یافت. صلح حتماً بخانه ما خواهد آمد. زیستان خواهد گذشت. اما کاش جنگ طلبان زود به صلح باور میکردند تا بیشتر از این خسون ریخته نمی شد.



عشق های قبل از ازدواج مانند آتش داغی است که...

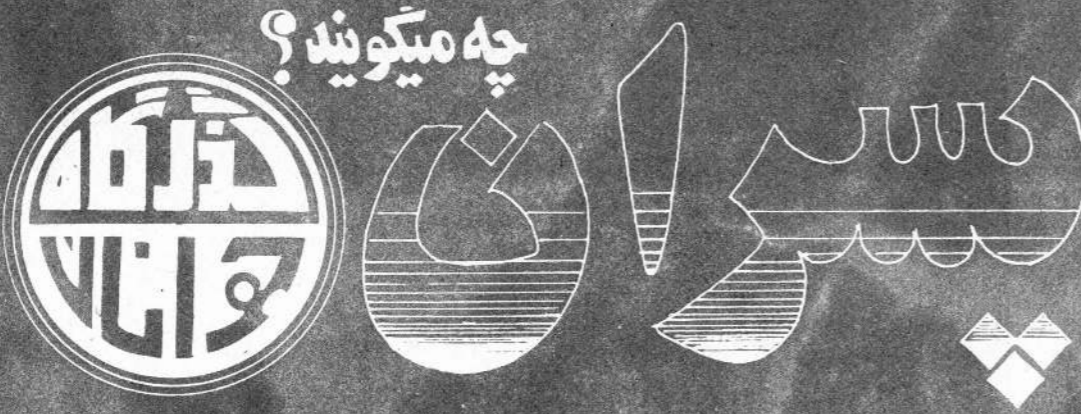
- نظران درباره عشق از ازدواج چگونه است؟
 - گرچه عده بی به این نظراند که ازدواج نقطه پایان عشق است. اما باوصف آنکه هنوز ازدواج نکرده ام، از تجارب دیگران دریافته ام که ازدواج آغاز است برای یک زنده گی پر شکوه و رسیدن به عشق واقعی. به نظرم عشق های قبل از ازدواج هرگز جدی نبوده بلکه مانند آتش داغی است که قاشق های اول آن انسان را می سوزاند ولی آرام آرام به سردی میگزاید. و سرانجام انسان احساس سردی میکند ولی عشق کسنتج به ازدواج گردد محکمتر، باید ابر تسرو جاودانه تریاتی می ماند. به نظرم عشق های بدون ازدواج احساسات بیش نیستند. در انتخاب همسر قدم اول فامیل دختر و برخورد آنان برایم حایز اهمیت است و تحصیل و مقبولیت در گام دوم قرار دارد.



حشمت کارمند روزنامه پیام:

اگر عشق باشد خوشبختی است

ما را عادل محصل صنف چارده درالمعلمی:
 زنده گی مشترک اگر به اساس عشق و دل بستگی آغاز یابد، سعادت و خوشبختی را در قبال دارد. ولی استند فامیل های که خوشی اولاد شانرا (چه دختر باشد چه پسر) فدای خواهاشات خود می سازند و از عشق و محبت ایشان چشم پوشی میکنند. من میخواهم بایسری ازدواج نمایم که دارای تحصیل و اخلاقی پسندیده بوده و همتراز همسره وقتیکه زنده گی مشترک تشکیل داد تحت اثر وادارین نباشد. و در ضمن دوست دارم با فامیل شوهرم یکجا زنده گی نمایم. به نظرم نمودن عروس خسران او است.



عاشق که نباشی دنیا گورستان است

عبدالله (صادق مل) گورستان است
 عشق را چگونه شناخته اید؟
 عشق به معنی شگفتی و دل بستگی است.
 عشق کلمه ایست پاک که باید پاک نگهداشته شود که برای نزدیکترین دوست، مقدسترین هدف استعمال میشود.
 شما تا کون عاشق شده اید؟
 بلی.
 عاشق چه بوده اید مادر؟ وطن؟ مطالعه؟ دختر؟
 مشخص بگویم؟
 بلی مشخص بگویید؟
 میگویم، کسیکه عشق ندارد دنیا برایش مثل گورستان است اگر عمیقاً در این مورد قضاوت نامطمئن است که هیچگاه من نمیتوانم که عشق

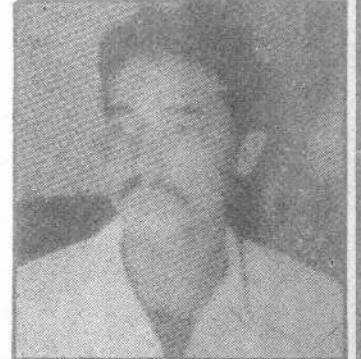


را در برابر مادر وطن و مطالعه فراموش کنم گرچه من من هم ایجاب نمیکند که عاشق دختری باشم اما عاشق شدن به یک دختر هم از جمله حوادث کامله طبیعی است که من هم شامل این حادثه طبیعی میشوم.
 با ازدواج میکند؟
 پاسخ این سوال زیاد مربوط به او میشود، اگر او خواسته باشد من آخرین تلاشهای خود را در این مورد به خرج خواهم داد تا موفق شوم.
 یعنی چه؟
 او تا کون مراد رک نکرده در اوایل من هم نتوانستم که عشق واقعی خود را برایش ابراز نمایم.
 پس عشق شما یکطرفه است؟
 بلی تا کون همینطور است بعد از بینیم که چه میشود.
 زنده گی را چگونه یافته اید؟
 زنده گی بیوفاست بعضی اوقات انسان را نقد میکند و بعضی اوقات هم به انسان ضربه حواله میکند.

عشق يك كلمه مسخره است!

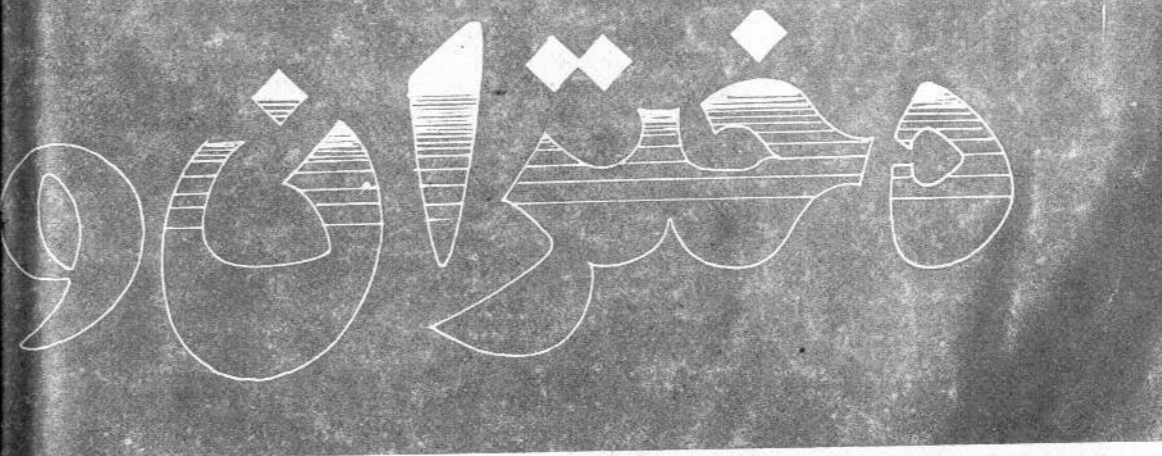


ناهدید نظری توحی کارمند ریاست مالی وزارت امور عودت کننده بیان
 - عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق قبل از ازدواج به نظرم يك كلمه مسخره است، چون در عصر حاضر عشق واقعی وجود ندارد. اما عشق بعد از ازدواج واقعی است.
 - زنده گی را چگونه شناخته اید؟
 - زنده گی مثل بازی قنبال است که انسان باید عقب امیدها و هدفهایش همیشه بدو نگاه کند و درین بازی انسان مثل توپ قنبال لگه میخورد. و با انهم زنده گی را با همه زنجها، نغمه ها و خوشی هایش دوست میدارم.
 - بزرگترین آرزوی تان چیست؟
 - آرزو ام همسر آینده ام يك مرد با کرامت مردانه بوده است عنصر نباشد، مردی باشد دارای قد و اندام متناسب و اخلاقی اجتماعی، بدنگان و مشروب خور نباشد، اینکه چه وقت ازدواج خواهم کرد به تصمیم فامیل ام ارتباط دارد.



عشق را نمی شناسد

شفیع الله معاون داکتر سرریس جراحی عصبی اکادمی علم طبی:
 - شما زنده گی را چگونه شناخته اید؟
 - زنده گی مجموعه ایست از خوشی و غم ها که باید خوشی آنرا دو دستی محکم گرفت و مقابل غم های مبارزه کرد. من شکل واقعی زنده گی را در طول این دو سال که در شناختن کارمیکم، دیده ام. وقتی مجروحین و معلولین را می بینم غم های زندگی خود را فراموش میکنم. لذت میکوشم برای دیگران مفید تمام شوم زیرا اینجا بهترین عرصه امتحان است.



بایسری پولدار عروسی میکنم

نوریه شیرزی کارمند تصدیق فروشی مکرریان:

ازدواج به اساس عشق و دوستی دو جانبه اخلاق، مقبول و همترازینکه پولدار باشد، تابع از عروسی ضرورت به کار کردن بیرون از خانه نداشته باشم.
 - از حرف های تان معلوم است که بایسر دارای همین خصوصیات آشنا هستید؟
 - والله در زمینه چیزی گفته نمیتوانم. اگر بگویم فامیل خبر میشود. و من جانم را دوست دارم...
 - فکرش را نکنید من صرف در جمله می نویسم.



- و عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق یکی را از تعدد دوست داشتن و خواستن که من تا امروز هر آنچرا که دوست داشتم ام وطن و مردم بوده است.
 - و دختر را چگونه؟
 - تا کون هیچ دختری تارهای قلبم را به اهتزاز نیاورده است.
 - ازدواج را چگونه رفته بی می دانید؟
 - ازدواج رفته ایست که زندگی دو انسان را پیوند میدهد. من هر گاهی که خود را آماده ازدواج می بینم، خواهم کوشید که این رشته را خیلی محکم گره بزنم. و زمین از هم گسستن آنرا هرگز فراموش نمیکنم.



همسود

ده سال است که محبوب ترین هنرمند زمان ما، آنکه یکبارچه استعداد و نشاط بسود خاموش است، خواب جاودانه احمد ظاهر از او سروده های تازه را بازگرفت و دیگر تاکنون هیچ دلپسته و شیفته این عزیز از احمد ظاهر چیزی نشنیده و ندیده، مگر او همان گلی نبود که به هیچ بهاری با زنی آید؟ یک نسل احمد ظاهر دوست، یک نسل که هنوز آرمان ها و رویاهای شان را حتی ده سال بعد از خاموش جاودانه او، سروده های این عزیز خود می یابند و هنوز در خانه هر کسی که رادیو کستی است صدای او است و هر جا که رادیو بی است صدای او است و چه بسیاری ها که غم خود را با او فراموش می کنند و خوشی خود را در اوستی یابند، حتی آنانی که او را ندیده اند.

باشادی و خوشوقتی این روزها از بس احمد ظاهر خبری دریافتیم که راه پدر را در پیش گرفته و اکنون آواز خوان محبوبی است که دوستداران زیاد دارد.

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله میباشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در المان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه نپو پساوک رادیو پیش گرفته تا با ششم آخرین یادگزار پدرش زندگی نماید و خواهرش نیز با محبت برادرانه

خود رشاد نیز صراحت بخشیده و آرزو دارم او بزودی در کابل در تلو بیرون وطن خود تماشا کنیم و در کسرت هایش هم شده خونش را باز با هم واحد ظاهر را باز زنده ببینیم.

مجله سپا و زن از احمد رشاد ظاهر دعوت می نماید تا برای اجرای کسرت یک هفته پس به کشور تشریف آورده و همچنان مجله سپا و زن باشند، میتوانند بعد از یک هفته دوباره به کشور دلخواه خود برگردند. البته زمینه سفر در صورت موافقت آنها بزودی سر برآه ساخته خواهد شد.

و صدای پدرش را همراه دارد. احمد رشاد راه دشواری را در پیش دارد تا بتواند هنرمندی در مقیاس پدرش شود. ریاضت پشتکار و حتماً این مسئله مهم خواهد بود که او شنوندگان افغانی داشته باشد تا در جمع افغانان او احمد ظاهر تانی شود.

احمد رشاد ظاهر کسبه چهره بسیار شبیه پدرش را دارد امید است که شاید بتواند در دل های دوستداران او از احمد ظاهر جای گیرد. احمد ظاهر آواز خوان محبوب مردم دوست و عاشق وطن بود که حتماً این احساس عالی را به پسر

نشر بسیار. بسیار روزها پیش وقتی رشاد کودکی بیش نبود و وقتی ششم هنوز همان در راه بود احمد ظاهر سراینده بی همتای ماسروده بود.

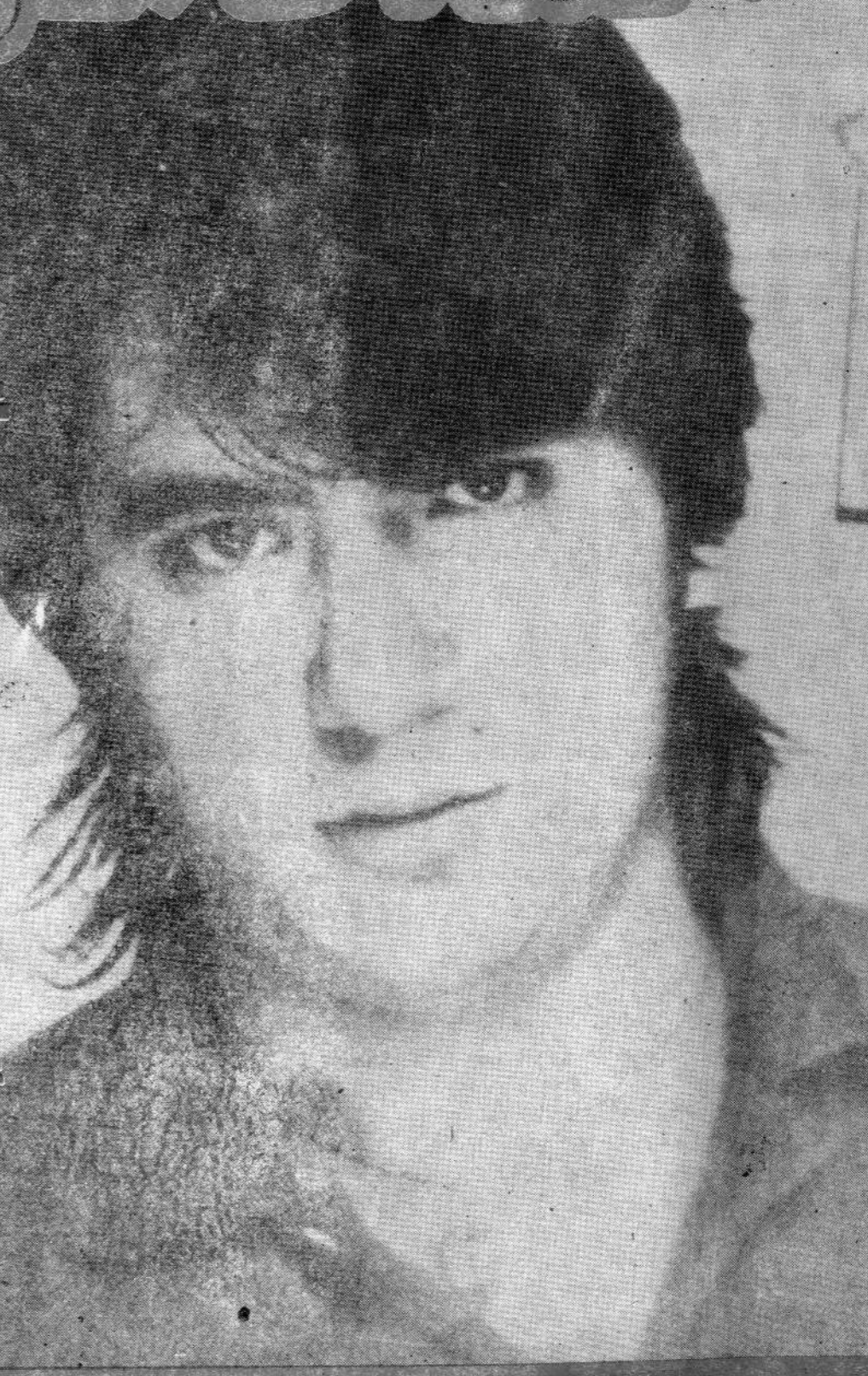
اگر ای آسمان خواهم که کروز ازین زندان خاموش بر بگیرم به چشم کودک گریان چه گویم زمین بگذر که من مرغ اسپرم اما احمد ظاهر همچنان در داغ نامرادی دیدار دو کودک در دهنش رشاد و شبنم به خواب رفت. اینک رشاد از ظاهر پسر او جوان است و استعداد

بخشد هلم دختر احمد ظاهر است که یک روز بعد از شهادت او دیده بدنیا گشود و بعد ها مادرش او را به امریکا برد. اکنون ۹ ساله است.

احمد رشاد ظاهر کسرت های تازه بی ثبت نموده که به تازه گی از طریق یک دستگاه ثبت موزیک این کسرت او در شهر کابل بخش خواهد گردید. چه خوب خواهد بود اگر تلویزیون با امکانات و شناخت شخصی افراد کسرت های تلویزیونی او را تهیه نموده و به دست

احمد ظاهر باز زند

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله میباشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در المان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه نپو پساوک رادیو پیش گرفته تا با ششم آخرین یادگزار پدرش زندگی نماید و خواهرش نیز با محبت برادرانه





شماره ۱۵

تلفون

تهیه کننده: مورچل



بلی (۱۰) بفرمایید
تلفون شماره (۱۰) و هزارها
پرس
تلفون زنگ میزند:
بلی، بفرمایید، معلومات
و از آنطرف سم کسی میگوید:
قربان صدایت، چه آواز مقبول
داری!
بخوانیم، آنجده دخترانی که
از تلفون شماره (۱۰)، هر لحظه
بدون تا مل برش تا نرا با سخ
میدهند، از جوانان ما چه میشوند؟
محقق محبوبه با ۷ سال
سابقه کار، روزانه بیش از ۳ هزار
تلفون را جواب میدهند و برای
سم تلفون کلمات و جملاتی را
هم میشوند که چیزی جز ضیاع
وقت نیست.

- مردم بیشتر تلفون کدام
مراجع را میپرسند؟
- زیاد تر وزارت خانه ها را
میپرسند، اکثر شماره ها را
تکراری میپرسند. ما از یاد آزار
میدهند.
- آزار میدهند، یعنی چه؟
مردم بیشتر تلفون کدام
مراجع را میپرسند؟
- زیاد تر وزارت خانه ها را
میپرسند، اکثر شماره ها را
تکراری میپرسند. ما از یاد آزار
میدهند.
- آزار میدهند، یعنی چه؟

وقتی میگویم بلی، معلومات
استه از آنطرف سم میگویند:
قربان صدایت چه آواز مقبول
داری وبعد گوش را میگردانند.
- فقط همینقدر؟
- نه!
- پس میشود آنچه راه در طول
روز از روی سم تلفون میشوند
بگویند؟
- میگویند: نمره پایت چقدر
است، و یا کت میگردانند
و میگویند، این کت خوش
می آید؟
ما از یاد نداشتیم که کلماتی
که من جرئت تکرار دوباره آنرا
ندام و وقتی برایش میگویم:
خواهر نداری، مادر نداری میگویند:
خواهر و مادر دام ولی زن ندانم.
گاهی هم نمره را خود آنها به حافظه
سپرده نمیتوانند و آنوقت ما را به
باد ناسزا میگویند.
لیلا فقیری!
سه سال سابقه کار دام هر روز
در حدود ۲ الی ۳ هزار تلفون
را جواب میگویم.

و شما در مقابل بلی، چه
میشوید؟
- آیا پرستور و رحیم مهریار امسال
خانه خود را فروخته اند؟ سرخ
ماگ شده، طرفهای شما نیامده؟
کچالو و بیاز سیر چند است؟
من با خانم جنگ کرده ام، چگونه
میشود دوباره اشتهی کم؟
و گاهی هم پیشنهاد ازدواج
میکند.
مثلاً میگویند: من نزدیک
سینما بهارستان منتظرت هستم
در ریش ام سیاه و بیراهن لبویسی
است، موتر من هم سیاه است
بیا، یکبار ببین اگر خوش آمد
جوهری آیسیم. ولی هوش کن که
مراسیلی کاری نکنی.
و یا میگویند همان اعلانی را که
شب از طریق تلویزیون تیر کردند
آیا راست بود، یا نه؟
چندی قبل یکی از همکاران ما
مباحثه تلویزیونی داشت،
فردایش آزار داد نه شروع شد،
مثلاً میگفتند: بسیار خراب نشسته
بقیه در صفحه (۸۷)

اپریتران غالباً معلومات درست نمیدهند

دستگاه معلوما چه کار فرساینده یی راپیش میبرد

بیشترین وقت اپریتران را آزار دهندگان آما تور ضایع می کنند



یک مادریک گوینده

یک معلم



گفتگویی با هیمنه بکتاش

نطاق رادیو - تلویزیون

— من نخست از همه برای پامپیک مادرم، با تمام تقدش، بعد یک خانم خانه، بدنهال آن یک استاد معلم و در فرجام یک گوینده و نطق. این بدان معنی نیست که یکی بر دیگری کاملاً مرجح است. هر یک در لحظه معین آن ارزشش بخصوص خود را دارند.

— آیا در آغاز کار نطاتی میباید برای پیروی داشته اید؟

— مدتی داشته ام، برای پیروی نه. فیده انوری رایگان... میدانستم ویدانم صدای او در من تاثیر عجیبی دارد.

— هیچوقت خواسته اید بجای او باشید.

— گفتم، ایگانه بود، نمیشود یگانه را دوتا یا بیشتر ساخت.

ولی من همواره میخواهم خودم باشم از پیروی زیاد خوش نمیشود. آرزو دارم روزی چنان باشم که همه کاملاً مرا بپذیرند و برکام هیچ ایرادی نباشد.

— غیر از فیده، دیگران را چگونه یافته اید؟

— صدای زهره رهگذر برایم پذیرنده است. دیگرانی هم وجود دارند.

— اجرای اخبار پیغم در تلویزیون گاهی برای بکتاش و سایر خسته کن نیست؟

— برای شان امتیازاتی دارد.

مثلاً حریف باشکرد های آشپزی آشنایی کاملی یافته و سایر هم به تلویزیون علاقه مندی زیاد پیدا نموده است.

— برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون چی تاثیر داشته؟

— همینکه، خود گاهی جرائت میکنم، چیزهای مینهم بعضاً از زبان های خارجی ترجمه میکنم و بیشتر از همه اینکه زود در من پیام که چه را غلط کرده ام. باری من برای صله جوانان امروز مطلب می نوشتم. عضو هیات تحریر آن نیز بودم.

— چه آرزوی دارید؟

— آرزو دارم، روزی در رشته حقوقی دکترا اخذ نمایم.

خواتین کتابهای سلکی و حقوقی خض اصلی مطالعات را میسازد.

قفه کتابهای مانعایش نیست، کاری است.

— فکر کردم کتابها ممکنست منسوط به بکتاش باشد.

— شوهرم، بکتاش خود آدم فرهنگی است. فرهنگی بودن او بزرگترین نعمت برای من است. مادریک فضای باهمی کامل نیست داریم.

— یعنی میگوید، هیچ منازعه و مشاجره بین من شمانیست؟

— زنده گی آبیژه می از خواستی ها و تا خواستی هاست بعضاً.

ممکنست هر کومکمی زمینه می باشد برای ایجاد صمیمیت بیشتر.

— راستی شما با این همه مشغله به همه میرسید؟

خلاقیت خود این واژه ها و کلمات را جان میدهد و زنده میکند. این حرفهایم در مورد خوانش شعرو داستان صدق بیشتری دارد.

(انیتونسین) یا فراز و فرود صدا، بیشترین نقش را درین مورد دارد، فکر میکنم وقتی گوینده در برابر آنچه میخواند، ادای دین کرد و آنرا چنانکه باید خواند، کارش نوعی هنر است.

— برای رشد استعدادتان گاهی مطالعه میکنید؟

— گاهی نه، بلکه هر وقت فرصت کم، مطالعه میکنم. از شعر نهاد خوش می آید، با مولانا و حافظ زیاد دسامم. منید برین من یک استاد هستم و هر روز در برابر عده می محصل می ایستم. تصور اینک من آفریننده، گوینده هم باشم، حتی برایم وجود ندارد.

گوینده در همانند که در جمله معین این کلمه با کدام معنی بکار رفته است. گاهی فرهنگ ها و لغتنامه ها نیز ما را کمک نمیکند. من تا همین لحظه میدانم واژه (تعی) را با کسر، ضم یافته بخوانم. فرهنگ هائیز در این مورد همگین نیستند.

— حرف به سر نطاتی است. به نظر شما این نطاتی هنر است؟

— سوال تا آنرا سوال میخواهم جواب دهم. شما بگویند، معماری فن است یا هنر؟ حتماً میدانید هرگاه معماری از مرز فن بگذرد، هنر میشود. سبک کویک رادرت معماری حتماً بخاطر داید. به نظر من نطاتی نیز چنین است. همان گونه که هنرمند از مواد خام چیزی می آفریند، گوینده هم با

دقیق جواب دهم. برنامه های هنری - ادبی برایم چنان قطره آب است. به یک عطش. از هر یکش بهره هایی برای خود گرفته ام. ولی ارائه اخبار توانمندی میخواهد. بی غلط خواندن خود حرف نیست. یعنی میگوید، شما اخبار را بی غلط میخوانید؟

— بی غلط که نه، ولی شاید کم غلط! میدانید هر نطاتی گوینده می در مواجهه با واژه ها و تا همواره با مشکلاتی رو بروست. من خود کوشیده ام پاره بی از کلمات را از سیاق جمله دریابم. از سویی رسم الخط ما چنان است که اگر دقت نکنیم در مظنه، اشتباه قرار خواهیم گرفت. مثلاً کلمه سه حرفی (سیر) پنج نوع ادا دارد، گاهی

اضطرابی نداشتید؟

— ظاهر شدن در برابر مردم همواره توأم با اضطراب است. مگر من آگاهانه به این راه قدم میگذارم. همانگونه که از او آن آموزش میخواستم روزی استاد شوم و سرانجام شدم.

— راستی اصلاً چه صرفیستی دارید؟

— من در انستیتوت تربیه کادر های جمهوری افغانستان در دبیرت محنت ساختمان دولت و حقوق، سمت استادی دارم.

— شما علاوه بر اخبار، برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون را نیز میخوانید، کدام یک برای شما ارجمت دارد؟

— نمیتوانم به این پرسش طور

هائی است از فرهنگی بودن آنها. میخواهد بر سهیل عنعنه به همان توانی بپردازد، هر چند قبلاً میز با آنچه برای چای عصر لازم است، تهیه دیده شده است، مانع میشوم و میخواهم تا زود تر حرفها گفته هایش را روی کاغذ برینم.

— میپرسم، چگونه بود که به رادیو تلویزیون روی آوردید؟

— تسمی میکند و میگوید: علاقه داشتم، میخواستم و این خواستن، توانستن را در من ایجاد کرد، فقط همین مراجعه کردم، امتحان دادم و پذیرفته شدم. در رادیو بار اول کورنی ژوند را خواندم که زیاد برایم خاطره انگیز نبود و در تلویزیون یک اناناس را.

هیمنه را با قرار قبلی در منزل ملاقات میکنم، شوهرش حنیف بکتاش (شاعر و ژورنالیست) و سایر (پسرش) نیز در گفت و شنو دما حضور دارند.

وقتی حرف میزند سلیس منظم و دقیق است. کلمات از دهانش قالب شده بیرون میزند، گاهی که ذهن بجای دیگری میسر دارد، تصویر میکنم به رادیو گوش داده ام.

فضای خانه انباشته است از صمیمت صا دقانه بین افرادش توأم با ظرافتی که از وجود کدبانوی خبر میدهد. موجودیت قفسه کتابها ملو از جنگ های شهری و آثار دیگری نشانه

فوتبال کاندید ریاست جمهوری برازیل



ومن علامندی ووفاداری خویش را با بول در تبادل نگزتم.
سوال: ((اولیور روبرو ها که از پرتگال)) برای تمام دوست داران فوتبال جام جهانی مکسیکو (۱۹۷۰م) جشن فراموش ناشدنی و خاطره انگیز محسوب میگردد آیا شما نیز چنین فکر می کنید، یا خیر؟

جواب: در مکسیکو ما با تمام نیروی خاطر دست پا زدیم. به نتایج جدید، مبارزه کردیم. زیرا جام جهانی ۱۹۷۰ مکسیکو برای یک نسل از فوتبال سران بزرگی برازیلی چون ((جرسون، پریتو، کارلوس البر تو، توستائو)) آخرین چانس بازی در زمین آن بزرگ فوتبال و قهرمانی جهانی بود که ما افتخار فراموش ناشدنی قهرمانی را به خانه خویش آوردیم.

سوال: ((با تویک برانسون از فرانسه)) بجزاز کلوب ((کاسمو-س نوبارک)) آیا شما پیشنهادی دارید که دیگر کلوب های پراوازه مواجه گردیده اید؟ آیا شما علاقه مند به بازی در یکی از کلوب های فرانسوی بودید؟

جواب: من چندین بار با پیشنهادات جالب میلان، یوونتوس، پاریس سنت ژرمن مواجه گردیده بودم. تیم پاریس سنت ژرمن فرانسه، برای من یک تیم قابل توجه بوده است ولی سایر

قهرمان سه مرتبه بی جهان میندازید، یا دو مرتبه بیسی؟ زیرا شما در دو مسابقه فاینل جام جهانی در میدان فوتبال سه مرتبه داشتید؟

جواب: من سه بار با تیم ملی فوتبال برازیل به قهرمانی جهان رسیده ام. علی الرغم آنکه در جام جهانی ۱۹۶۲ در مسابقه نهایی اشتراک نداشتم ولی دور اول مسابقه را با تیم خویش همراه بودم (بلی در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲-۱۹۷۰ با تیم برازیل قهرمان جهان گردیدم).

سوال: ((اندریان هرسیون از جزایر مدغاسکر)) در این اواخر مهشل هیده الگومری قبلی تیم ملی فوتبال فرانسه، اعلام داشته که آینده فوتبال مربوط به بالک

تیم های فرانسه خواهان مسن بودند، هرگاه من تصمیم رفتن به اروپا را می داشتم.

سوال: ((فرانک بودون-فرانسه)) لطفا احساس خود را در لحظه بنالقی معروف و تاریخی هزارمین گول آن برای ما حکایت کنید.

جواب: واقعا لحظه پر مشهوری است توام با مصیبت بود، زیرا اگر از یکسو لحظات فراموش ناشدنی و تاریخی زندگی ام محسوب می گردید، از سوی هم مسئولیت عظیمی را باید تحقق می بخشیدم که جهانیان نیز در انتظار آن بودند.

سوال: ((ژان باپتیست-ماسو-فرانسه)) آیا شما خود را

والگی سلطان



سوال: ((الساندر روسیوی تبعه ایتالیا)) نظر شما در رابطه به انتقال و تجمع فوتبالیست های سرشناس برازیلی در ایتالیا چیست؟ آیا شما در آن هنگام که در میدان سیز فوتبال حکمروایی داشتید، نیز به چنین عملی مبادرت ورزیده اید؟

جواب: در این جا بول به فکتور اساسی مبدل گردیده است. یعنی استخدام فوتبالرزان برازیلی رابطه مستقیم با پرداخت پول سنگت دارد که از طرف کلوب (آی ایتالوی صورت می گیرد). آنزمان من نیز با پیشنهادات کلوب های یوونتوس و میلان ایتالیا مواجه گردیدم ولی برای من کلوب سانتو ژوزیل برای همیشه دوست داشتنی باقی ماند.

بلی فوتبالیست امانسوی برازیلی و سلطان بی همتای توپ گرد، باز هم ریکارد جدیدی را ثبت زنده کی پو بارش نمسود. اینبار سلطان بلی با استیسه انبوه، حدود ده هزار سوال مطروحه دوستداران ورزش فوتبال خویش پاسخ دهد که نظریسه دعوت شعبه سرورتی مجلسه ((ماندیال)) صورت گرفته بود. مادرزیر گردید می از سر-شعهای جالب بلی را برای علا-قندان به نشر می سپارم:

قهرمان حریف

نابند پیر فوتبال جهان بطلی مصاحبه ای به اسوال پاسخ میدهد و اینک برگزیده آن به نشر میرسد...



سخته نارینه لوشلمه پیری



څنگه نارینه خپلی نارینه او ښځی خپلی ښځینه ځانگړتیاوی له لاسه ورکوی ؟

همیشه آوروچی د ننی زمانی
ښځی اونارینه د پخوا زمانو د ښځو
اوناریناو سره ډیر توپیر لري . ایا
دارښتیا د همدغسوی ، نو
د اینه ده او که نه ؟
په نارینه کی د ښځینی اوبه ښځو
کی د نارینه خواصو په هکله
همیشه آورو . ایا د ایوازی تصور
کښی او که حقیقت لري ؟
د دې مسألې په هکله بحث : که
چیری ښځه وکولی شی د نارینه
کارونه اجراء همیشه دانرزی -
د ولودونکی ، آزاد او د کارکوونکو
په منع کی د ښه استعداد او -
د واداری د ولودونکی وی ، نو
د اخیله شهادت ورکوی چی

نوموړي ښځه د نارینه خواصو
د ولودونکی ده . همدغسوی لته
پوښتنه کم ، چی ایا د ایه صحیح
وی چی سړي د یگړه پرمختاس ؟
هو ، د ایه تحمل او دیو هو ورڅیره
ده . اما زموږ په افغانی ټولنه کی
دومره رواج نلري ، مگر په
ژوند کی اوس دا نوي تمپ نارینه
په غیوا دی توکه مخ یزیا تید و
دی .
پوښتنه : په څه ډول سره نارینه
خپل نارینه او همدغسوی ښځی ،
ښځینی خواص له لاسه ورکوی ؟
جواب : تراوسه پوری ډیری
ښځی اونارینه چی هغوی ته
اصلاح شوي انسانان هم وایی

شته دي ، چی اعظمی خپل -
ښځینی او نارینه خواص ننی تراخړه
پوری ساتلی وی . دا اجرا شویو
تحقیقاتو په اساس ټینگار کوی
شو چی پدغه تمپ خلک همیشه
خوشحالی نه احساسوي . مثلاً
ښځه د اعظمی ښځینی خواصو په
د ولود لوسره نارینه او ډیر خپل
نفس یاندي ټینگ اعتماد نه لري
همدغسوی نارینه د اعظمی نارینه
خواصو په د ولود لو سره د ځوانی
په موده کی پرخپل نفس یاندي د
ښه اعتماد احساسوونکی دی ، اما
بعد له د پورش کلنی هڅه نوموړي
نارینه د لږ استعداد او طاقت
د ولودونکی دی . د دې په مقابل

کی هغه نارینه چی اعظمی د -
ښځینی او هغه ښځی چی اعظمی
د نارینه رول یی لوبو ، نی اولوبوی
یی ، د ډیر لوړ شعور او استعداد
لرونکی وی ، او همدارنگه تمپیر
منوونکی او د وخت اوزمان سره
اعیارونکی دی .
د رول سیستم په کورنی ژوند کی
بنيادي تمپیرات د خپل ځان
سره راوړي دی . ښځی ، نارینه
ملاطوبی ، نارینه ، ښځی مسورا و
پلار خپل اولادونه ، دا څپره
هرچاته جوته ده .
پوښتنه : دغه جنجالونه د څه
شی څخه سرچینه اخلي ؟
جواب : که چیری د ارتباطو

عنعنوي سیستم قطع شو ، اولد -
سی واقع شو چی د کورنی فروتسه
دا جوته نه وه چی کم پوړی د کو -
رنی څخه حقوق او مسوولیتون لري .
لکه چی ترننی ورځی پوری ښځه
اوسپره د ژړا اوبلاخړه د طلاق
تر سرحده پوری دا څپری روښانی
نه باسی چی څوک د فامیل مشر
دی .
د مثال په توگه ، نارینه پخپله
کارگاه (دولتی وظیفه کی) ډیر
با استعداد ه سړي دي ، یعنی
دا چی یارنیس اویا امردی ، مگر
د کور د وظیفو په مورد ټول تصمیم
ښځه نیسی ، نو د لته د لندو ظا -
هری نظره د اسی معلومیني چی
سړي اصلا د کور د کارو سره
دومره علاقه نه لري . یونیمه ښځه
بیا شکایت کوي ، وایی چی زما
سړي (میره) دوم اولاد دی ،
یعنی هغه خوا هشات چی زما
څخه یی اولاد لري ، همدغسوی
زما میره ه هو تر پوری اندازی پوری
غواړي پخپل میره کی د اولاد په
شان نازونزاکت روښی ، غواړي
هغه وسای ، دده په حالت

ضرورت ه چه همیشه فکرشی ، چی
څوک د کور مشر دی او څوک تر پښو
لاندي ، څوک باید اشپزخانه کی
وی او څوک نه باید ه دی چی پو
د نوموړي جوړی څخه د کورواک په
لاس واخلي . دلته مهمه داده -
چی ښځه اوسپره په یوه واحد نظر
سره ټول کارونه مخته بوزي او د
تاسف وکړي او ښځه یی کړي .
دا د روانشناسی ډیر مشهور اوریواج
شوي ضرورت دی .
معلومه ده چی نارینه د ښځو
په ذهن کی په د پوښتیاو سره
ظا هر پزی : لکه زوی ، میره اویا لار
په نوموړي حالت کی میره د زوی
په شان دی که چیری ښځه د -
د اسی یوزوی څخه جلاشی ، نو
حتماً نوموړي زوی به بله ښځه
همغه تثبیت شو یو خوا صولتسوی ،
لکه چی د دواړو د رولونو په منځ
کی همیشگی توپیر موجود نه وه . او
کیدای شی چه په دواړو کورنیو کی
نوموړي موضوع د ارتباطو تر څه
روشانولو منجرشی . دا جوړه اوسا
بود هغوی څخه نتیجی ترسپزی
بقیه د صفحه (۱۹۴)



تروشکی ما

استعدادها



کودک پنجساله افغانی

که در فاکولته درس میخواند

مصاحبه با ظاهر ایوبی

سید محمد اعظم ۷ ساله

مکتب است و همزمان در

بود که شامل مکتب شد چالا صنف دوم پوهنتون درس میخواند



خواهنس میکم ، هوا نقد رسرد نیست ، از جانی عوای کشور ما همیشه گوارایی ولطافت خود را داشته و هرگز آن بیت کننده نبوده است .

به علامت سرگشته ام را تایید میکند . بخاری را روشن کرده از اتاق می براید تا چای جوشان بی باورد و سر بخاری بگذارد .

لختی بعد در ، باز شده ، کودکی داخل اتاق می شود ، موه . بانه سلام میدعد . دستش را فشرده ، رویش را می بوسم ، حدس می زنم که باید خود نی باشد .

خود را معرفی میکند : نام سید محمد اعظم است .

در چوکی مقابل می نشیند ، منتظر است تا چیزی ببرم . بیه چشمانش خیره میشود . فکر میکنم با ادم بزرگسالی مقابل امم ، در نگاه های سرگه های از صمیمیت ، جدیت ، متانت و صراحت می بینم . ارزش ببرم : صنف چند استی ؟

خود را جمع و جور میکند ، راست می نشیند ، مشت گره کسرد . دست راستش را در کف دست چپ می فشارد و موه بانه ، مثل کلان - سالان - کاملاً مثل کلانها - نگاه خاص انداخته می پرسد : هدف تان ؟

هیچ ، میخواستم بدانم صنف چند استی .

صنف چند کجا ؟

کجا چطور ؟

طبق رده ، که از طریق تلفون با هم گذارده ام ، راهی میشوم سوی منزل سید محمد اقبال محمود زوی پدر کونک پنجساله ، سید محمد اعظم .

ساعت ((۲)) پس از چاشت است .

پاغنده های سپید برف ، با عجله می که نمایانگر شادمانی آنها - ست سوی زمین می آیند و با آمدن گان قبلی شان که جاده ها ، با - بها و کوچه ها را نقره گون ساخته اند ، پیوندند ، تا روز دیگر آب شوند و زمین را از تشنه گی برهانند .

بانسانی که در دست دارم ، نزد یک در می میرم ، نشانی دقیق است ، منزل خود شان .

دروازه رایه عدا در می آیم .

لحظه بی بعد جوانی که در حدود ۳۰ سال دارد ، با چهره پر از صمیمیت ، دروازه رایه رویم می کشاید .

خود را معرفی میکند : خیرنگار بخش علمی مجله سبارون وی ببرم .

سید اقبال خانه است .

لیخند صمیمانه ، به لبانش نقش می بندد ، دستم را فشرده ، میگوید : من خودم ، سید اقبال امم .

هر دو با هم می خندیم و این خنده بنا بر اشتباهیست که من مرتکب شده ام .

داخل خانه می رویم ، در حالی که بخاری را روشن میکند ، میگوید : حتماً خنک خورد ، آمد ، اید ، بسیار ببخشید به زحمت شدید .

من هم در مکتب درس میخوانم ، هم در فاکولته وهم در مدرسه اسلامی کابل به نام دار الحفاظ .

خیر اول بگردد مکتب صنف چند استی ؟

۴ ساله بودم که شامل مکتب شدم و حالا در صنف ((۲)) امم . در کجا مکتب ؟

مکتب قاری عبد الله .

در این میان سید محمد اقبال داخل اتاق می شود ، به طرف کونک اشاره کرد ، میگوید :

سید اعظم جان ، همین هاست .

بلی ، معرفی شده ایسم !

سید اقبال به علوم می نشیند ، مکتی کرده ، میگوید :

خوب ، بفرمایید سوالهای تان را شروع کنید !

نمیخواهم سوالها را کلیشه بی و نورمولیتی طرح کنم ، زیرا صمیمیت صحبت ما را لطمه خواهد زد ، پس خوب است خود شروع نمایم و آنچه را که از روز اول تولد سید اعظم جان تا حال قابل توجه دیده اید ، بگوئید . اثر رجریان ، باز پرسش ایجاد شد طرح خواهد کرد .

درست است .

در حالی که سوی بصرش چشم دوخته ، میگوید :

سید اعظم جان در سال ۱۳۶۲ تولد شده است . اما آنچه برای ما جالب واقع شد این بود که او از روز اول دندان داشت .

چند دندان ؟

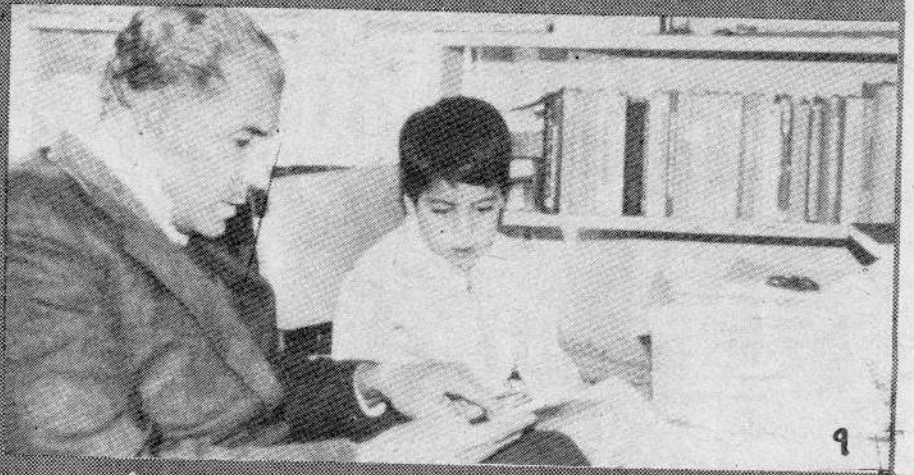
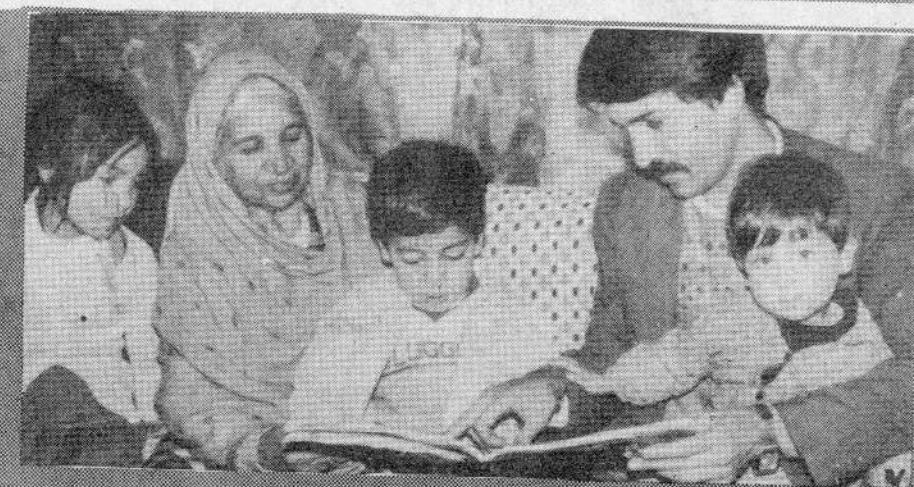
دو دندان در لاشه ، پایین .

دیگر این که خلاف سایر نوزادان ، استخوان های سرش از قسمت پیشانی شروع الی استخوان های عقبی نامرئه اول گردن بده شکل یک خط طولانی عرضی به عرض ۶-۵ سانتی متر بسیار نرم بود . در حالی که از دیگر کودکان تنها استخوان بالایی سر ، به شکل دایره ای نرم می باشد .

همچنان تشبیر پیر این بود که در روز اول تولد ، به اندازه یک چوش به طول نیم پلست در وسط سرش وی وجود داشت . حالانکه موهای سایر قسمت های سرش طول نورمال را دارا بود .

به همین گونه ، گریه کونک ما قطعاً مشابه گریه کونکان و نوزادان نبود و تفاوت کلی را نشان میداد .

لطفاً صفحه برگردانید



فوتوهایی از کار و زندگی نابغه پنجساله افغانی

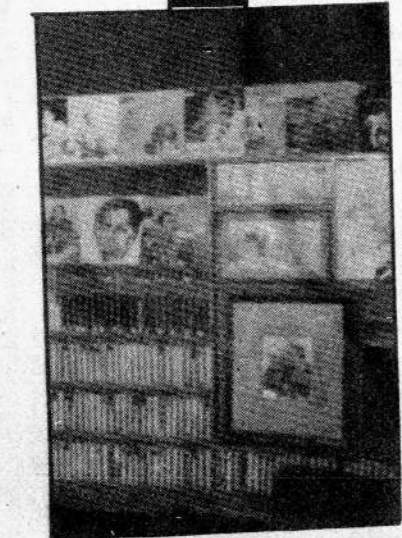
۲- سید اعظم باید در «مادر کلان» خواهر و برادرش ۸- محمد شریف استاد فزیک او را بیشتر دوست دارد ۹- محترم کره‌نبار به او پیولوژی می‌آموزاند ۱۰- تا بیستی را نیز نرا میگیرد ۱۱- اسحاق کلان خود را زیاد دوست دارد ۱۲- مطالعات خود را منظماً پیش میبرد • عکاسی از شریف (لطیفی) متن در صفحه (۶۲)



۱- سید اعظم مصروف عمل نمودن سوالات و پاهای ۲- در مورد رسمه در الحفاظ به حفظ قرانگرم می‌برد از ۳- قاری فاخر او را در درس می‌نماید ۴- در جمع استاد انیس در پوهنسی روشن ۵- طاهر شمس روانشناختی با سید اعظم ۶- محمد کاظم وطنیار رئیس پوهنسی روشن به او کیمیا درس میدهد •

دریک آرشیف شخصی

پارچه آهنگ



نزدیم موجود است. وهم پارچه های از استاد فقیر حسین، استاد محمد عمر باب نواز، استاد برشناه، نینواز و کبوتر را در آرشیف خود دارم.

خلاصه در این آرشیف از مجلسی تاغزل های ناب وجود دارد که پارچه های استاد سراهنگ در بین همه هنرهایک سرورگردن فراتر است.

خود شما به موسیقی دسترسی دارید؟
من به موسیقی دسترسی ندارم. مدت زیادی نزد استاد سراهنگه غرض دانستن اساسات موسیقی زانوزدم. من موسیقی را لمس میکنم، موسیقی با زنده گی من گره خورده است. اگر یک روز نشنم احساس عطش زده گسی میکنم. و صرف به هارمونی و تپله دسترسی دارم.

در این آرشیف آثار اساتید گذشته و هنرمندان وزیده امروز افغانی وهم آثار هنرمندان خار-جی موجود است که از قبیل کلا-سیک و فنل میباشد. اما بخش مهم و عظیم این آرشیف را پارچه های استاد توانا استاد سراهنگ تشکیل میدهد که به هزاران پارچه میرسد.

پارچه های طبله از استادان وزیده هند چون الارکا، شاننا پرشات و دیگران همچنان در بخش سرود و ستان پارچه های از استاد ولایت خان، عبدالحکیم، جمعرخان، رئیس خان، استاد علی اکبرخان و استاد بسم الله خان شهنایی نواز معروف هند در این آرشیف موجود است. پارچه های هم از خواننده گان فلسی محمد رفیع، مکیش ولتا سنگشکر و از غزلخوانان مشهور پاکستان مهدی حسن و غیره را دارم.

بخش دیگر آرشیف را پارچه های از غزلخوانان معروف کشور تشکیل میدهد که به ده هزار پارچه میرسد.

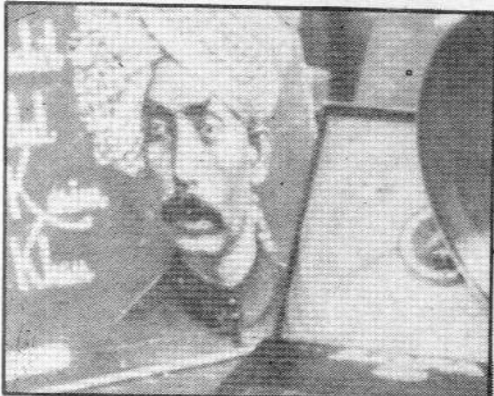
و علاقه او به هنر موسیقی ماست و میتوان گفت آرشیف موسیقی محترم ابوی، یگانه آرشیف در افغانستان است.

از محترم ابوی راجع به ذوق و علاقه او نسبت به موسیقی میفرسم جواب میدهد:

اگر از من بپرسید که موسیقی چیست بگویم که چیزیست که برای من اصلاً زنده گی نیست زیرا برای من موسیقی حکم زنده گی را دارد. مرزهای موسیقی پیچیده و تئوری آثار آن گونه گونه تر از آنست که در قالب یک تعریف واحد گنجانیده شود.

پس شما چگونه در رکام سال به فکر زنده گی کردن افتادید؟
من بیشتر از ۱۰ سال نداشتم که به موسیقی سخت علاقه مند گردیدم هر روز از روز دیگر تشنه تر میشدم، هر قدر بولی که بدستم می آمد، کست میخردم و یکساعت متوجه گردیدم که میشود آرشیف موسیقی تهیه دید.

۳



گزارشگر: کامله حبیب

هنر اوانی پارچه آهنگ استاد سراهنگ را این گنجینه موسیقی موجود است.

میدهم، سرخی شفق در افق بخش میشود، رنگهای زرد و نارنجی به شیشه های پنجره میریزد.

مثلاً آنست که زمان را در لایه های موسیقی به زنجیر کشید مانند گذشت لحظه هارا فراموش میکنم. بخش هراهنگ که در فضای اتاق خاموش طنین می اندازد یاد نامه های از آن بزرگمردان دنیسای موسیقی چون ابرهای سبک از افق خاطر میگذرد و تصویر هر که ام در آینه چشمان می نشیند.



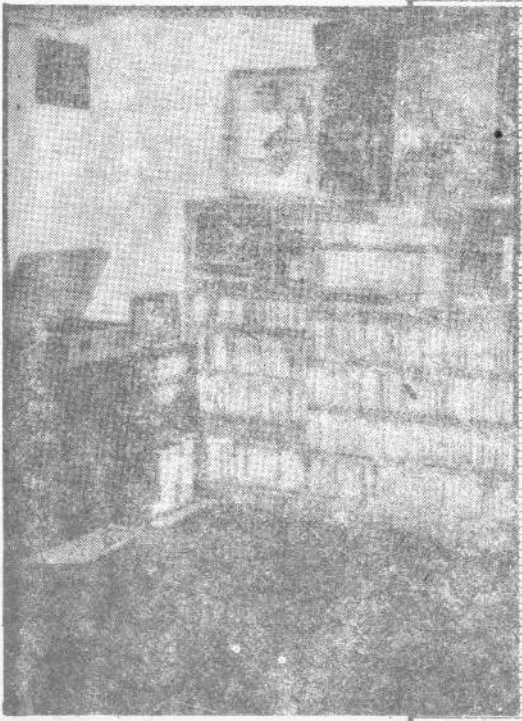
اگر رادیو برنامه‌ی را برای ابوی اختصاص دهد او آهنگهای آرشیف خود را شر می‌کند.

وطن برگشت، من امروز این
گنجینه بزرگ موسیقی را از سرتاج
موسیقی بد پیونم.
ارزش مادی آرشیف شما تا چه
حدود است؟
اگر رادیو یکسبک‌ها و تابلوهای با
ارزش این آرشیف را به یکسبک
بگذارد، تنها کست‌ها در حدود
(۱۰) لک افغانی قیمت دارد.
باید گفت که در حدود (۵۰۰) -
کست از آوازخوانان داخلی و
خارجی که ناب‌ترین آهنگ‌ها
بوده از این آرشیف دزدیده شد.
آیا آنچه را که شما در آرشیف خود
دارید، در آرشیف رادیو افغانستان
نیز موجود است؟
نه به صورت قطع، طور مثال
در رادیو یواز استاد قاسم ۱۲ پارچه

دارند، در حالی که نزد من (۱۰۰)
پارچه موجود است.
چگونه توانستید آهنگهای
کلاسیک و غزل‌های استاد قاسم
و دیگران را جمع‌آوری کنید؟
سالها قبل من همراه یک
گروه هنری که در ولایات هنر
تشکیل را نمایش میدادند، سفر
داشتم. در رتبه‌های درام، بیه
با و کانه می‌رفتم، ریکارد هاراجم
آوری میکردم.
شما در شمار آهنگ‌ها با هنر
مندان ایرانی نام نبردید یعنی که
از آنجا توشه بی‌ندارید؟
چرا دام آهنگهای از گوشه
مریضه، دلکش، معارف دام و هم
دکله شعر نطقان رادیو ایران
در اینجا موجود است.
اگر از شما خواسته شود که از میان
همه کست‌ها، کست مورد نظر را
پیدا کنید، چقدر طول خواهد
کشید؟
اگر صرف مطلع غزل را بگویند
در یک لحظه، آن پارچه مورد نظر
شخص را پیدا میکنم.
آیا از آرشیف شما با اهل هنر
گاهی دیدن میکنند؟
بلی در روزه خانه من به روی
هر روز شنیدنی باز است آنها کسی
که ذوق و علاقه سرشار به موسیقی
دارند همیشه از آرشیف من دیدن
میکنند. این آرشیف را من بیه
کمال دوستان هنرمند و هنردوست
بنیاد گذاشته‌ام. از هنرمندان -

خارجی مهدی حسن و هیمنت -
کمار یا من از نزدیک دیده‌اند
و در تنظیم آرشیف مرا کمک کرده
انند.
آیا گاهی اتفاق افتاده است که
آهنگی را خواسته‌اید بپوشانند
اید به دست بیارید؟
من هر آهنگی را که خواسته‌ام
حتماً به دست آورده‌ام.
بسیار به این حساب همیشه نا
فامیل را گرفته‌اید؟
نان فامیل را نگرفته‌ام ولی آنرا
کم کرده‌ام.
چون بیشتر پارچه‌های این
آرشیف از خواننده گان و نوازنده
گان هندی و پاکستانی است آیا
با آنان مکاتبه هم داشته‌اید؟
شما حتماً حافظ راننده‌ایده‌اید
ولی اشعار او را خیلی دوست -
دارید. چون زمینه رفتن تا کسون
به هند می‌رشد، لذا امکاتیبسه
ندارم.
شما همیشه موسیقی میشنوید؟
بلی!
آیا اعضای فامیل اعتراض نمی
کنند؟
این مرضی است که به همه
سرایت کرده است.
بسیار راجع به آینده موسیقی و
وشنوندن‌های آن چه می‌گویید؟
موسیقی افغانی هرگز راه رسته
و سازگاری را نخواهد پیوند، مگر
اینکه جز نصاب درسی مکاتب
گردد. در حالک دیگر از عنوف

۳ و یا ۴ بصران و دختران توسط
استادان وزید و دست‌اندر -
کاران موسیقی تدیس میشوند.
همچنان تقاضا دارم تا کتساب
معروف استاد سرهنگ که در -
ایام زنده‌گی خود نوشته‌اند
به زود طبع آراسته شود تا از آن -
همه کسانی که به هنر موسیقی
اشتغال دارند مستفید گردند و هم
از موسیقیم تا یکصد آوازهای
غزل و کلاسیک استاد که در آرشیف
رادیو موجود است به صورت کست
به بازار عرضه گردد و هم پروگرام -
درسی استاد که آنوقت در لابلای
امواج رادیو افغانکام می‌بافت -
صورت کست به دسترس علاقمندان
قرار گیرند.
آیا حاضر استید آرشیف خود را
در بدل اخذ قیمت به دسترس
رادیو بگذارید؟
هرگز نه، ولی اگر پروگرام شخصی
برایم بدهند از پارچه‌های آرشیف
خود در آن استفاده خواهم کرد.
شما ارتباط شعر را با موسیقی
چگونه میدانید؟
چنانکه اراده بر اعصاب حکومت
میکنند، همان قسم شعر و موسیقی
پروازان حاکم است.
شعرین موسیقی مثل نغجه ایست که
هنوز دست‌شکفته نشده و معطرش
به خوبی احساس نمیشود، شعر
موسیقی را روح میدهد و موسیقی
شعر را شاعر هر دو را و موسیقی
هر سه را.



ملکه زیبایی مسکو سال ۱۹۸۸



مترجم: ستانک

ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موی و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

کاری که تصویر کاملاً -
فهرمادی بود .
(سابقه زیبایی ...)

آنهم اینجاد در مسکو؟ غیرممکن است ()

سالهای دراز است که برداشت و تصور مردم شوروی از هنر و برتری زنانه، زن لائق و با کفایت در شغلش بوده است، ولی زمان ایده آل های تازه را بدست انسان میدهد و کبار دگر قلب ها بخاطر زیبایی و بخاطر زن زیبا، خوش اندام، فهیمه و رمانتیک می تپد و در قفا همه اینجا در - سابقات زیبایی او دیده می - شنوس، ریگا و مسکو، جایگه نخستین روند مسابقه انجام پذیرفت، چشم مخورده برای اکثر این روزها واقعا جشن تلقی میگردد .

هنگامیکه روزنامه نسل جوان، مسکوفسکی کوسمولتیز، سابقه زیبایی مسکو را که نخستین مسابقه در تاریخ پایتخت اتحاد شوروی بود، اعلام کرده انکار عمومی در دو قطب متضاد از هم - فاصله گرفت . آنانیکه از سابقه پشتیبانی ممنوعند خویش میکردند که بالاخره زیبایی و نه ظرفیت تحمل آزمایش های دشوار زندگی به

شابه عالی تهن هنر زن مسوود پذیرش قرار گرفته است . انسان ادعا نمودند که اگر طبیعت به برخی، چهره زیبا بخشیده - دیگران باید فرصت تعیین و حظ بردن آنها داشته باشند مخالفین همچو (امتیاز عام) برانفروخته شدند و به خشم آمدند و میگفتند ((چهره و اندام زیبا همه چیز زن نیست . اضافه بر آن ، انسان زنانه را که چهره و پشت و قلب مهربان و - زکات عالی دارند، ایجاد مبرده به حال آنها انوسس مخورده . چون تا هنوز برای اینگونه مصرات - پسندیده مسابقه ای وجود ندارد)) در نخستین روند مسابقه -

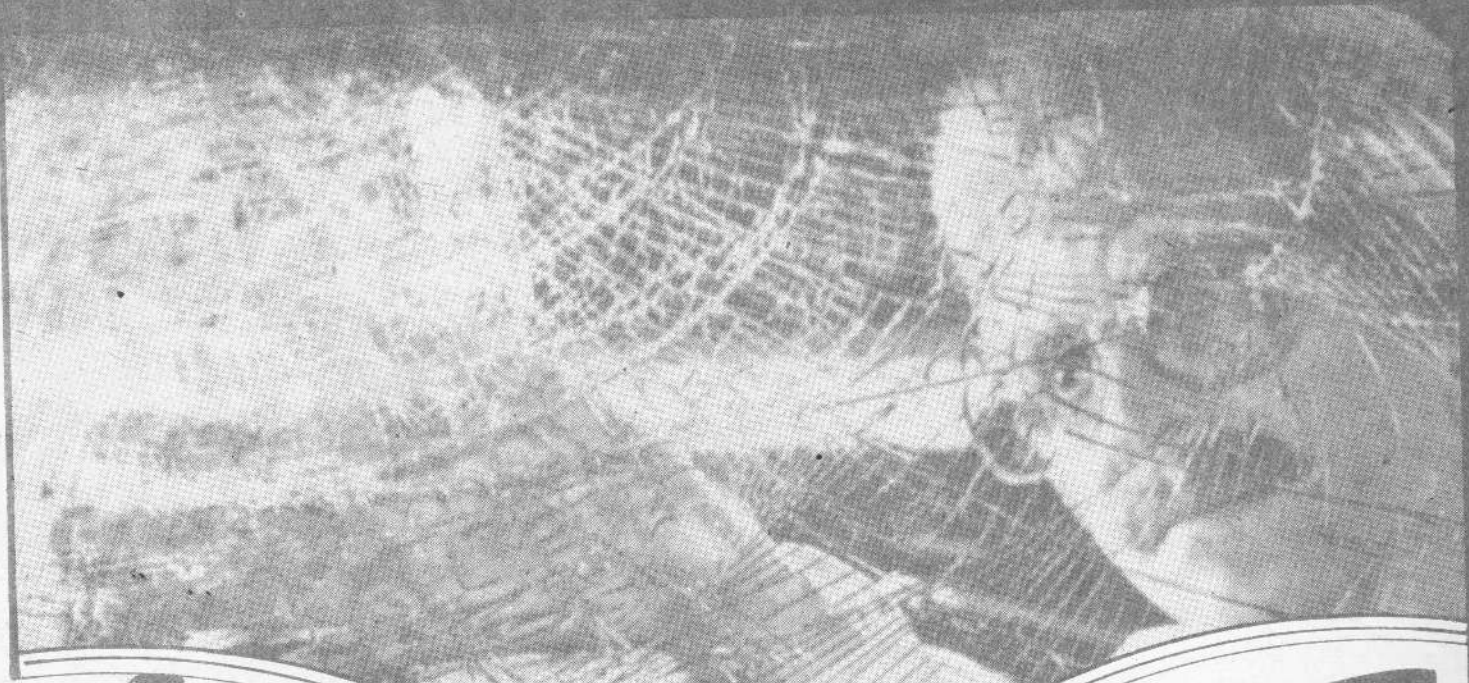
۲۵۶۷ نفر بین سنین ۱۷-۲۷ ساله که در میان آنان شاگردان مکاتب و مادران جوان نیز شامل بودند، شرکت ورزیدند . از میان این عده صرف شش نفر آنان توانستند خود را تافایتل سابقه برسانند . این مسابقه یک فصل مسورانه و مشترکی بود که چندین کمپنی - اتحاد شوروی و کمپنی های معروف خارجی مانند بیوردامودن و سانس سوسی و کارتهرو ۰۰۰ به آن مجادبت

ورزیده بودند . مطبوعات از کفرانص تضمین کنندگان سابقه برانفروخته شد . آنان ملاحظه نمودند همه چیز را با کوچکترین جزئیات آن - بدانند . طور مثال ، از لباس ها و آرایش موهای فینال هیست ها ، کسی مواظبت خواهد کرد ؟ مسوولیت آرایش به معده کی خواهد بود ؟ آیا کدام روانشناسی این مسوولیت را بعهده میگردد تا هر نوع فشار روسی را که مسکوت بر او ((زیبایی رهان)) اتقاق بیفتد، رفع کند ؟ - بالاخره مسکور دستوری چگونه ((ملکه زیبایی)) است ؟ زیبایی روی دارای موهای کم و باوقار (مانند هر روشنی های قصه های فولکلوری روس) یا عصبی از ((زن امروز)) - قد بلند ، باهیک و - دینامیک ؟

فصله بر آن شد که چهره خوب به تنهایی کافی نیست . - ((ملکه زیبایی مسکو)) همچنان

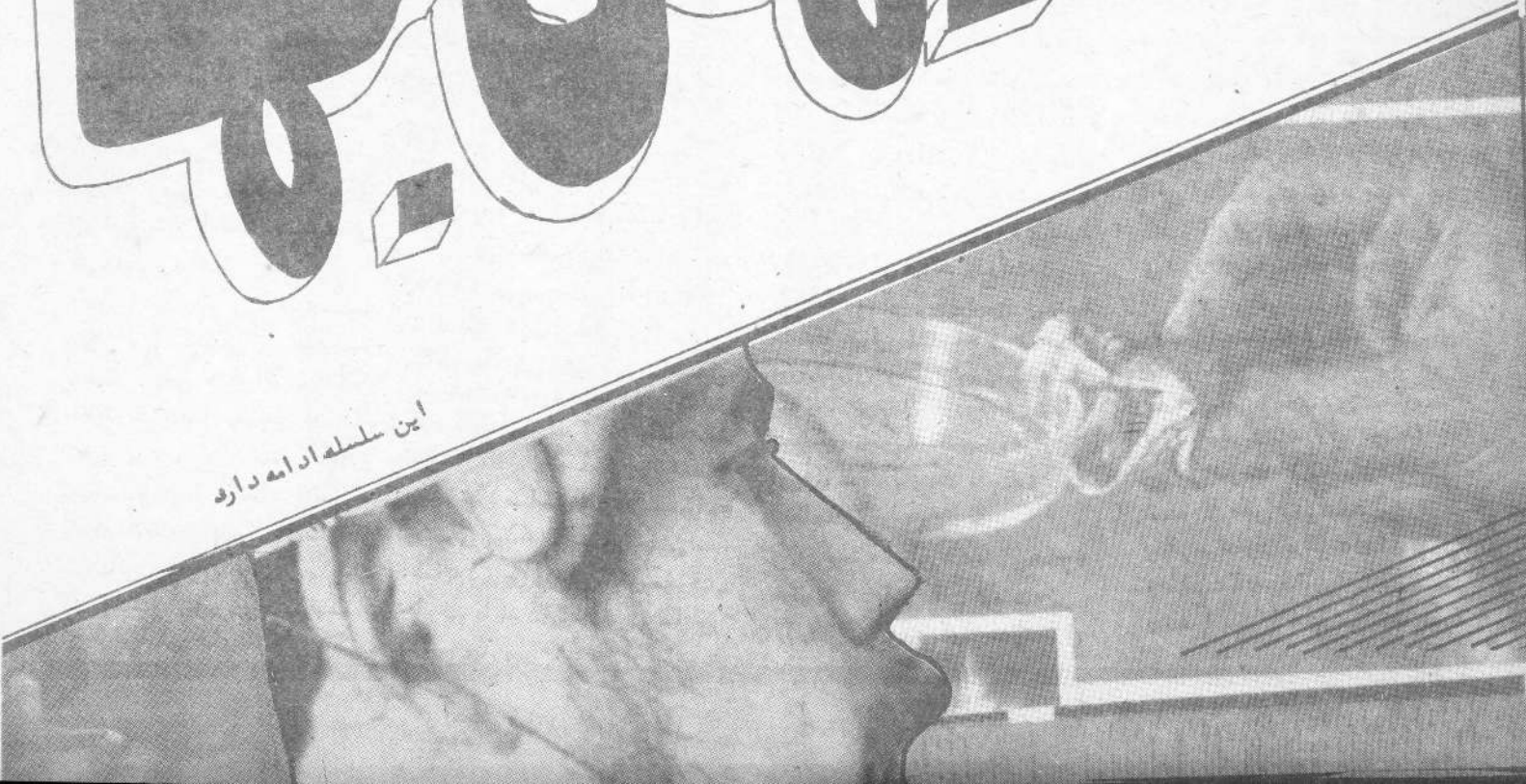
د از زکات و تحصیلات انتم هر خوردار باشد . ازاینکه این - نخستین مسابقه نوع خودش بود ، هیست ژوری در مسا موارد مسا دشواری های مواجه میشد و خود را عاجز احساس میکرد ، زیرا برای آنان انتخاب یک برنده با تمام - معنی از میان اینهمه زنان جوان، زیبا و دلکش کار ساده نبود . درجهان سابقه هر کاندید باید استعدانش را به نمایش میگذاشت . خواندن اهنگ ، اجرای رقص و خواندن شعرو - نمایش لباس شبانه (که توسط - خودش دوخته شده باشد) از - جمله کارهای این نمایش بود . رفتار ، سلوک و مراعات آداب - معاشرت کاندیدان یادداشت میشد . بخش ذهنی سابقه راهبه یقه در صفحه (۲۷)

۳۰



سکفتی لای مولا

این سلسله ادامه دارد



پروا و ادتري مادرها

شايد مادري كه نهران مادري در دنياست، خانم فتودورو- اسيليت متوفى ۱۸۷۲ باشد كه ۲۷ بار حامله شد و ۶۱ كودك بدنيا آورد. (۱۶ دوگانگى، ۷ سه گانگى، ۴ چهارگانگى) بسال ۱۱۶۵ در ينسيلوانيا از خانم ((فلورانس باچمن)) عكسى تهيه شده كه او را در ميان نواسه ها، كواسه ها، نبيره ها و نديده هايش نشان مي داد.

خانم يتي هالي كه ۹۴ سال از عمرش ميگذرد و فعلا زنده است دو نديده دارد، تعداد فرزندانش نواسه ها و كواسه ها و مجموعاً ۲۵۶ تن است.

چندگانگى ها

تا كيون دوبار از نوزادان هفت گانگى سخن بيان آمده است كه هيچگونه گواهي هم آنها را ثابت نكرده است.

آورده اند كه در سال ۱۶۶۰ در المان، خانم اناروگومر در يك شكم ۵ دختر و دو پسر جهان آورده است ولى ميدانيم كه تنها دليل وجود اين گمان، همانا مجسمه يي است كه در سال ۱۸۱۸ از او بنياد شده است و شايعه دروغين ديگر در سال ۱۹۱۸ در ناپچيريا ميگفت كه مادري هفت گانگى زاييده است. با اينهمه علم طب ثابت كرده است كه در يك شكم بيش از شش طفل، نيتواند بارور شود و تاريخ علم تنها پنج مورد (شش گانگى) در اين زمينه ميتواند ارائه بدهد، كه هيچيك از آنها زنده نمانده اند.

پنج گانگى ها بيش از شش گانگى ها كه وجودشان بسيار نادرست است، عمر ميكنند. معهدا علم ثابت كرده است كه زندگى آنها طولاني نيست.

دوگانگى هاي بهم چسبيده

اولين دوگانگى بهم چسبيده (كه يكي از اعصاب بدنشان بهم چسبيده و يا مشترك است) در تاريخ، ماري واليزا چالكورسنت هستند كه در ۱۵۰۰ در يندن انگلستان بوجود آمدند و ۲۴ سال عمر كردند.

دوگانگى هاي بهم چسبيده مشهور، سيامي چانك و اونيك بانكر، روز ۱۵ آوريل ۱۸۱۱ در سيام تولد شدند.

اينان با خواهران سارا و ادلايد ميتي ازدواج كردند و از آنان صاحب ۹۱۰ فرزند شدند و در سال ۱۸۷۴ ر ۶۲ سالگى بفاصله سه ساعت از يكديگر درود حيات گفتند.

تاريخ طب عجيب ترين زايمان يك دوگانگى را در سال ۱۸۴۶ در استرا سبورگ ثبت كرده است. فاصله زايمان اين دوگانگى ها ۱۲۷ روز تمام طول كشيد، طاق اول روز ۳ اپريل بدنيا آمد و جفت ديگر ۱۷ سپتامبر تولد شد.

مادري كه ركورد دوگانگى زاييدن را شكست مادام واسيليت است، معهدا يك صاد رسيلي نيز كورد مهم ثبت نمود، زيرا يازده بار دوگانگى زاييد، اخيرين دوگانگى هاي او در سال ۱۹۴۷ زاده شدند.

پروزن ترين دوگانگى ها در سال ۱۹۵۵ در ميشيگان از مادري ۲۲ ساله بوجود آمدند. ((جف)) ۴۶۷۰ كيلوگرم و دانسى

۴۶۱۰ كيلوگرم وزن داشتند.

پروزن ترين نوزاد جهان در سال ۱۹۶۱ از مادري در جنوب تركيه زاده شد. او ۱۰۸۸۰ كيلوگرم وزن داشت. كوچكترين مولود جهان كه تنها ۸۳۲ گرم وزن داشت، در سال ۱۹۳۸ در انگلستان بوجود آمد، وي هنوز زنده است.

اولين عمل جراحی

اولين عمل جراحی در سال ۱۱۳۶ توسط جراح نظامى پادشاه انگلستان، ژرژ ديم با موفقيت انجام شد.

كهنسالترين مردى كه تن بعمل جراحی داد جيمز برت اهل نكراس بود وي در سن ۱۱۱ سالگى به اثر عمل جراحی سلامت خود را بازيافت (۷ نوامبر ۱۹۶۰)

مردى كه بيش از تمام مردم جهان مورد عمل جراحی قرار گرفته، يكي از سربازان افريقاي جنوبي ((ليونل دويت)) است كه در نتيجه انفجار مين مجروح شد و ۴۱ بار مورد عمل جراحی قرار گرفت.

قد بلند ترين انسانها

چندي پيش مسلم شده كه بقايي اسكلت ميونهاي انسان نما كه ۳۶۵ متر طول قدشان بود، تقريباً در پنج صد هزار سال قبل از ميلاد ميژسته اندولى هنوز شواهد دقيقى در زمينه قد واقعى انسانهاي غول بيگرا قبل تاريخ در دست نيست.

بعضى هاهتپيده دارند كه غول بيگرترين و قد بلند ترين مردان روزگار ماشخصى بنام ((روبرت پرسينك وادلوا)) بوده است. وي در سال ۱۹۴۰ در ميشيگان وفات يافت. در آن هنگام روبرت ۱۷۰ متر قد و ۲۲۲۷ كيلوگرم وزن داشت.

در حال حاضر قد بلند ترين مردان معاصر مردى هلندي است كه در سال ۱۸۹۸ در امستردام پايمرعه وجود گذاشت. اين مرد كه ((البرت يوهان كرامر)) ناميده ميشود، ۲ متر طول قد دارد.

قد بلند ترين زن تاريخ خانمى بنام ((ماريان وهلد)) بود كه ۲ متر طول قد او بود. وي بسال ۱۸۶۶ بدنيا آمد.

شگفتيهاي آفريش در خلقت انسان

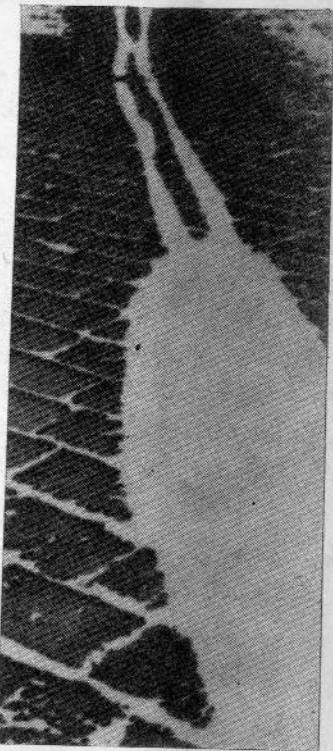
هنوز بد رستي معلم نيست كه انسان درجه زماني بوجود آمد و اصولاً عمر منظومه ما بچند ميليون سان ميرسد. تنها در اين مورد فرضياتى وجود دارد كه بمرحله قطعيت نرسيده است.

در حال حاضر حدس مى زنند كه منظومه ما ۹۵۰ ميليون سال قبل پديد آمده باشد، قديمي ترين اسكلتي كه از انسان بدست آمده از مغاره هاي اولوي تانگانيكابود.

در سال ۱۹۰۹ از ايمپن غار ها بقايي انساني كشف شده كه جمجمه آن مجهز بدندانهاي آسيابود. خانم ال اس. بي. كيلى، رئيس هيئت پژوهشهاي باستانشناسى نام اين انسان ماقبل تاريخ را ((فندوق شك)) نهاد. طبق برآورد هاي مسلم و دقيق علمى اين انسان ششصد هزار سال قبل ميژسته است. اكتشافات بعدي در همان غارها نشان داد كه انسان مزبور قادر با ابزار سازي بوده است.

بازگرسرگ

داستان کوتاه



نویسنده: حسین نخری

چرخش ایندی در انتظار بود: تا چند لحظه دیگر روی صحنه مرفتم و در برابر تماشاگران می ایستادم. آدمهای زیادی روی چوکی هانشسته بودند. ساکت و آرام مرا مینگریستند. میشدند. آنها را میخواندند. شور و حال میبخشیدم. به شگفتی و امیدوار میماندیشناک میساختم و گاهی هم میگریستند. به قدری خوش صورت بودم که سرازایانسی شناختم. هیچانم تا آن زمان سابقه نداشت. از شدت خوشحالی تقریباً میرقشیدم. وقتی به نمایش واستقبال تماشاچیان میماندیشیدم، تلبم دیوانه وار میتهید. بوی مخصوص گیم که در فضا پخش شده بود، مرا بیشتر سرست میکرد. خیاط و کیمور سرگرم آراستن و پیراستن من بودند. بازیگران دیگر جلوی آینه هانشسته بودند. به قیافه های گوناگونی در می آمدند. برخی پیرتر و برخی جوان تر و خوشو ش قیافه تر میشدند و بعضی چنان تغییر شکل میدادند که شناخته نمیشدند. شور و شوق و جنبش و تکاپو در سراسر اتاق موج میزد.

در فکر و خیال غرق بودم. میبنداشتم که تماشاگران با همه شور و شوق تمام از دهلیز سرانبر شده به سالن پامگ ازند. صدای بگو مگو آنها يك لحظه قطع نمیشود. با اشتیاق تمام به سوی صحنه صرده میگردند و منتظر جمع شدن پرده و ورود ما هستند.

قلب من پر از شادی بود. چیزی در من می جوشید که ناگهان کارگردان با آلبوش سیاه رنگ دراز و تنگی به سوی من آمد و آهسته بیخ گوشم گفت: امروز نقش تراکس دیگری بازی میکند. يك باره تمام امدها و آرزوهایم شکست. مثل همیشه در جایم خشکیدم. نفسهایم بسیار کوتاه و تند شد و سخن گفتن را برایم دشوار کرد. چند لحظه کوشیدم و سراسیمه گسی را شویی و مزاج معمولی

هنری جلوه دم ولی نتوانستم که نتوانستم. وقتی به چهره اش نظر انداختم، لباش لرزش خفیفی داشتند و آتش چشماش تا اعماق روحم نفوذ میکرد. انتظار داشتم تا دیگران از من پشتیبانی کنند اما هیچ کس مرا نتواخت. حتی سخنی نداشتند که بزنند و همه مشغول آراستن سر و صورت خود بودند. دو نفر بیروت و بهشم را میبگندند. لباسهایم را از تنم میبگندند تا دیگری را با آنها بیآرینند.

با حالت متعجب و فضاگرا از جا جهدم. در بیرون آسمان گرفته و پوشیده از ابر های تیره و تار بود. باد از رویرو میوزید. اطرافم را که های بلند و احاطه کرده بودند. اضطراب و تشوش خاص روح را میخورد. همه چیز در ظلمت و تاریکی فرو میرفت. شکسته و کوفته قدم بر میداشتم. به مجرد رسیدن در اتاق سست و بیحال بر تخت افتادم.

میکشیدم انگارم را که خیلی دردم و بهرم بودند، منظم نمایم. میبنداشتم که در کاره کارگردان سری هست که اگر خواهم گره آن را باز نمایم کوشش بیهوده می خواهد بود. دیواره سرتخت شستم. سرم را همان زانوهایم گرفته بودم.

مرق از چهره و گردنم میچکید. روبرویم ظاهر هنرمندان روی دیوار خود نمایش داشتند، نمیدانستم آنها مرا میدیدند و صدایم را میشنیدند؟ خون سردی بی تفاوتی میبید و سهمناکی از درو دیوار اتاق میباید. کم کم آنها به حرکت درآمدند. یکی چشمک میزد، دیگری سگری در گوشه لبش داشت و دوش را به هوا رها میکرد. یکی دیگر با تار ریشش بازی داشت و دیگری در حالی که کلاه پیکش را سرچشمایش انداخته بود، پالهنخت شوطنت آمیزی مرا زیر نظر گرفته بود.

وقتی مرا زیاد عذاب دادند، سرشان را د

دا

کشیدم: چرا مراد رنگ نمیکنید، چرا؟
 همه خاموش بودند یا آن را طبیعتی می بیند داشتند. جویان را از سرتاپا تصه نمودم و کوشیدم. ترحم شان را برانگیزیم، اما بیهوده بود. طاقت به سوی تصویر یکی از بازیگران که در گوشه دورتر آهسته شده بود، رفتم و با داد و فیهاد گفتم: - توا زهه نزدیک تر بودی. چرا گذاشتی؟
 چرا از من پشتیبانی نکردی؟
 اما او همانطور دراز کشیده بود و گپهایم کوچک ترین تاثیری بر او نداشت. در عرض من از شدت هیجان و از ترس این که رسوایی به بار آید، دیواره سرتخت افتادم و از شرم مرق میخستم.

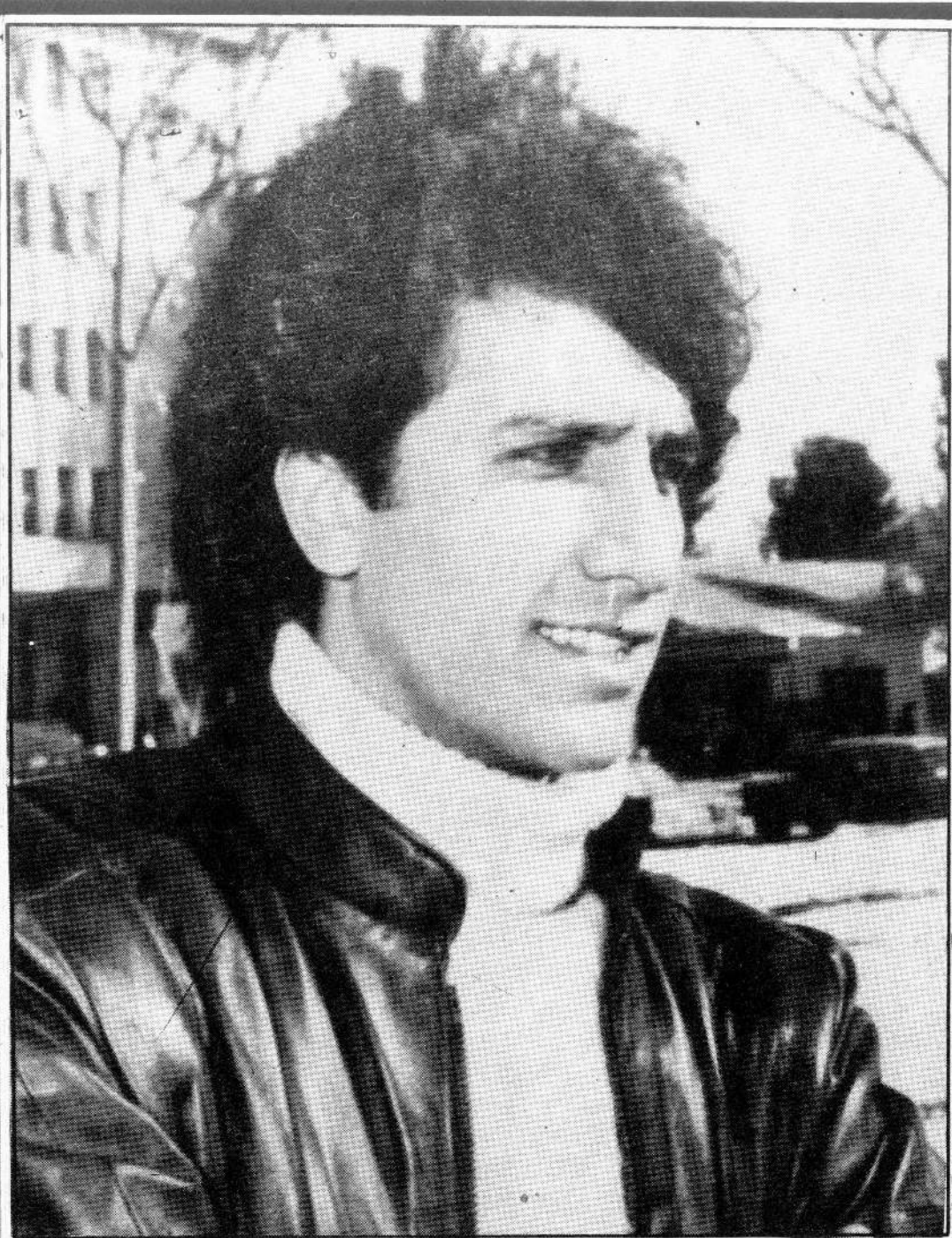
به گذشته های دور میماندیشیدم. به روزها و سالهایی که در صحنه کوچک و خاک آلودی به نمایش میپرداختم. در بازی هایی که غالباً نامطمین و نسا خوش آیند بودند، شرکت میکردم. نمایشهایی که مردم تنها به خاطر دیدن رقصهای آن می آمدند. نقش هایی که در سوز سرما و گرما اجرا میشدند. چه تقیر هایی که تحمل نکرده بودم و گاهی پس از بازیان نمایش از درو دیوار و کوفچه میهراسیدم و از بازگشت به خانه شرم داشتم. خلاصه بسیار تلخیها و سختیها کشیدم و تازه آن روزهای دشوار را پشت سر گذاشته بودم که این طو شد.

دیواره از جا برخاستم. نور کبرگ شمع مسی درخشید و سایه لرزانم را کوچک و بزرگ و دراز و کوتاه میساخت.

با خود میماندیشیدم: - نباید گذاشت که این طو شود! سپس آهسته آهسته به سوی تصویر دوست بقیه در صحنه (۷۸)



دارم آوازخوانان و هنرمند انیکه
 شريك احساس مالد و چیزها یس
 میخوانند و میسرایند که می شود
 بدان گوش فرو نهاد . در پرا پسر
 چهره های رانیز میتوان نگاه
 کرد که نه اینکه باداشته هایشان
 بر احساس انسان دست نوازش
 نی کنند بل آنچنان نابخردانه
 در بگوش آدم رامی گویند که
 جادارد دستشان را گرفته چه
 معذرت نشینی که برادر گل -
 نمی شود کاروبار دیگری برای خود
 دست و پاکی از کجا باید گرفت ؟
 شعر تاحدی نادرست خوانده
 می شود که اگر چه جای شاعر
 وازه ها زبان بازگویی داشته
 باشند فریاد خواهند برآورد که
 ((ما نیستیم)) تارها برده ها که
 هرگز حاضر به آشنایی با صدا
 نیستند و



در میان آوازخوانان جوان
 راد پوتلویزین سرائی بر دم از
 فواد رامز که در این اواخر ، با
 آهنگه ((دلبر من)) بی مهری -
 میدانم نمیدانی ((که کابی یک
 آهنگه عریست ، به دل های -
 علاقه مندانش بیشتر خنه کرده و
 راه یافته است . نباید نگفته گد -
 شت که آهنگه تازه ((نام د فنامت))
 که از ساخته های محترم شاد کام
 می باشد نیز بر شما علاقه مند ان -
 آوازش افزوده است . که فکر میکنم
 در این مورد ، طرز محلی آهنگه بیشتر
 از سایر جنبه ها ، موثر بوده است .
 فواد رامز ، جوانیست خوشه میا
 و خوش نشست ، سرو صورتی دارد
 که بیشتر مورد پسند جوانان امروز
 شهر ما است . چهره پشاش و جبین
 فراخی دارد که وقتی با او هم
 سخن باشی احساس خسته گسی
 نمی کنی . از صحبتش چنین پیدا
 بود که به موسیقی عشق دارد . و از
 همینجاست که با احساس آواز -
 میخواند و در دلها جای میگیرد .
 او میگوید : ((من از کودکی ها
 احساس عشقی راد رخود می یافتم
 که مرا به موسیقی می کشید)) -
 خوب ، شاید این سخن مکرر باشد
 که هر هنرمند موسیقی و آواز خوانی
 بر آن تاکید نماید . پس بهتر است
 بدانیم که باچی هدنی بس
 موسیقی روی آورده است . او در
 مورد اینگونه پاسخ اراهه داشت :

بقیه در صفحه (۷۲)

درت های ویکجایی عزیز می تواند ترابه خویش بخواند

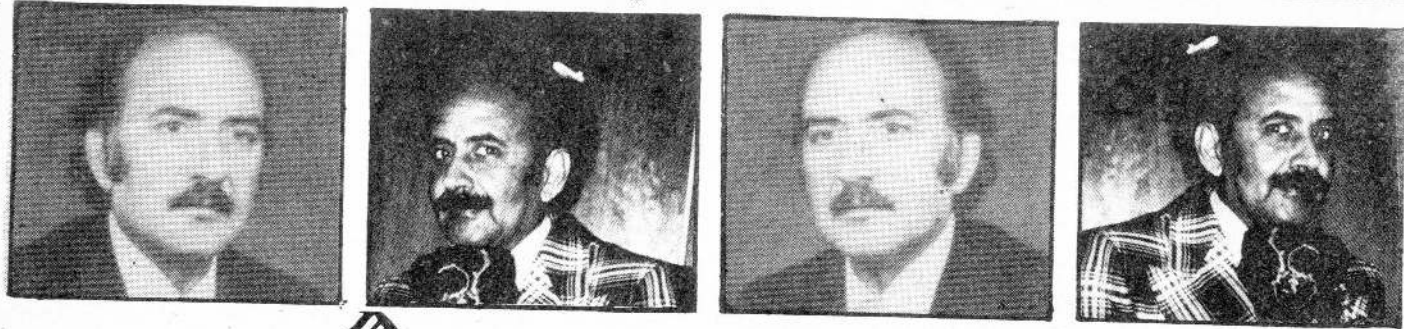
گفتگویی با فواد رامز

چنین با لیا جمعوی از روی نوار
 ها ، از آوازخوانان و موسیقی
 نوازان مختلف شنیده می شنوید .
 اما شاید ارهه آنها حظ نبرد
 و حاضر به باز شنوی همه آنها
 نباشید .
 آنچه در این میان جهات -
 دیگر را بر میگرد ، همانا عشق
 راستین و نهادین خود هنرمند
 است .
 تکاز جلیل اندیشه و تصوف -
 شمس تبریزی در این پیرامون -
 سخنی به این نقل دارد :
 ((مطرب که عاشق نبود و -
 نوحه گر که در دند نبود ، دیگران را
 سرد کند)) . پس عشقی و دردی
 باید تاحدی و سرور یه لید پسر
 آید .
 هم اکنون در چار کار خود



موسیقی ، این عنر لطیف را -
 هنریست که انسان را ، از خود ی
 خود به دنیای دیگری کشد و این
 برون آیی آدم به بیخودی و فرار
 رفتن تاد گرگونی های عاطفه و -
 احساس با این شکر شیرین چه
 شیرین است ؛ وقتی ، اندوه بی
 نهایتی دامنگیر است ، وقتی
 شادی ایرابه بدرقه بر میخیزد ؛
 در تنهایی و در یکجایی ، این زیبا
 هنر میتواند ترابه خویش بخواند .
 به گفته دانشوری : ((در نهاد
 عاطفی انسان حس مضراست که
 زیبایی شناسی خوانند شوه و وسیله
 همان است که هنر راد روی یابد ؛
 و موسیقی یکی از عواملیست که این
 حس را بیدار می کند)) . اینکه چه
 هلوهای دیگری نیز در این
 سخن دیده میشود ، بر آن درنگ
 ندارم . راستی هم موسیقی
 عزیز است که بر احساس و عاطفه
 آدم دست میکشد و چیزی را به
 آدم می گوید که آدم نمیتواند -
 تکرارش را بیان نماید . زمانیکه
 موسیقی باشعور در می آید ، دیگر
 هرچی افزونتر کشنده می شود و -
 احساس انسان را به نام صدا
 میزند . اما ، آیا هنر و موسیقی و
 هنر و شعر آنه و هرگز هم نه
 تنها حدای آشنایی نام آدم
 را به درنگ و باز ایستادن و امیدارن
 همینگونه موسیقی باید آشنایی
 احساس انسان باشد و بیامسی
 در آن نعت .
 شما آهنگهای به شمار ی را -

درت های ویکجایی ، موسیقی این زیبا عزیز می تواند ترابه خویش بخواند .



پند و اندرز در وقت



دارد؟
ج - بلی، درست شنیده اید. مسافرت من به هند در همه بایسکل صورت گرفت، برادران زمان من یک روز شکار بودم (سپورت خای قبیله) در این مورد ریاست البیت هم تصدیق نامه می به زبان انگلیسی به مفرامشای البیت بین الطلی برایم داده شده که فعلاً هم موجود است.
راستی یک موضوع دیگر هم به یاد آمد که به عرض برسانم بر ریاست البیت عرض می تقدیم نموده و برای سیاحت جهان که معنوی و مادی شان را تقاضا نموده بودم که در نتیجه رئیس البیت (سردار آقا) به مقام صدارت پیشنهاد کردند که در آنوقت ویرخارجه و معاون صدارت محمد نعم خان بود.

دیوانه برای روز و طفل به راهی باران مگر این شعر شما سنگ ندارد البته بالای ماه سنگ باریدن گرفت. سنگ شحات سنگ انتقاد، حتی سنگ خای دشنام، از قبیلش بی شرم، بی حیا، بی پروا و غیره که حتی عشق را تکمیل میکند. یعنی در همه و امتیازی که خداوند برای انسان لطف کرده و بخشیده است آنرا حرام میدانند اما عکس العمل من چه بوده، همه این اتهامات و سنگ باران ها را به کمال بردباری تحمل مینمودم زیرا من میدانستم که: عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم بخته معزبان جنون را شرم کی زنجیرهاست من - شنیده ام که سفر شما به هند نرسیدید از بار بایسکل صورت گرفت آیا واقعیت

خدا ایاتیه کردم توبه اولاست زهرکاری که غیر از عشق لیل است الهی یا ششم عاشق تشریم کن سرا یا آتشم خاکستر کن
و چنین است بی احساس عشق واقعی و انسانی در وجود انسان.
شنیدم در عدم پروانه میگفت دمی آرزو می گوی تا ب و تبم بخش برشان کن سحر خاکسترم را ولیکن سوز و ساز بست ششم بخش من - چه تیغره خای در مورد عشق شما بسا یاد هوپالا در بین مردم صورت میگرفت؟
ج - سوال کردند چه تیغره خای در مورد عشق من میشد بعرض میرسانم که: نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لیزید که صاحب نظری پیدا شد فطرت اشق که از خان جهان مجبور خود گری خود شکی خود نگری پیدا شد حبیبی رفت زگردون به نیستان ازل حذر ای برده تکیان برده در پی پیدا شد آرزو گفت بدل در تب و تاب، تا کسی چشم واکن که جهان دگری پیدا شد زنده می گفت که در حیات نیدم هم عمر تا ازین کشیدد برینه در پی پیدا شد و اما تیسره مردم، مردم امانستان و مخرما باشند همان شعر کابل در آن زمان شاید ۲۵ بصد در این مورد مینمودم تیغره خای مختلف، تحلیل و تعصیر ما سخنان کم و زیاد پیدا جنبه مثبت نصیه را بعضی دیگر جنبه منفی آنرا توضیحات میدادند در هر محفل و مجلس و ستان این بحث به میان کشیده میشد، بعضی عاخنون جوانی و بعضی عسا هم بی شعله زد گذر میخوانند، بعضی هاشمیخ العمام شعرا نمود میکردند، بعضی عشق مجازی و دیگری عشق حقیقی میگفت. البته بی نظر یابی عمومی گرفته نشده بود تا نتیجه و نظریه قطعی معلوم میگردد و این بی واقعیت است که میگویند در روزه شعر را میتوان بست ولی زبان مردم را نمیتوان بست. یعنی حرکتی به فراخ حال خود و به سوسه خود و از رویجه در عنیت و نقل خویش نظر خود را - اظهار مینمودم، چنانچه فعلاً هم چنین است، زیرا شماره بی نور سبازون که نشر شده، تیغره خای مردم را جمع به بنده شرف شده، باید چنین باشد که است و میر از این توقع نمیرود.

داکتر علی مشتری به امید وصال ماد هوپالا بابایسکل از کابل

مجله "سبازون" چند قیل خاطرات داکتر علی مشتری را بعنوان جها نگرد معاصر انسانی کا ز کشور های زیاد ی یازده نموده است به نشر میاید در آنوقت و عد مد ۵۵ بودیم که قسمه معروف عشق داکتر علی مشتری و ماد هوپالا هنرمند محبوب سینما ی هند را از زبانش برایشان حکا که کیم کا پیک طبع وعد مه نشر ان برد اختم:

من - برای اولین بار در کدام فلم و در کدام سال ماد هوپالا را دیدم؟
ج - برای اولین بار بلی، ماد هوپالا در فلم محلی که بی فلم زیبای پرتخیل بود دیدم که به راحتی ماد هوپالا در این فلم خوب درخشیده بود. هم از حیث هنر و هم از نظر زیبایی داستان. فلم در ایرکت و تشیل فوق العاده عالی که وجود ماد هوپالا آنرا صد چند ان کرده بود بیاید عرض تمام که متاسفانه تاریخ وصال آنرا در قیفا به خاطر ندادیم.
من - آیا عشق شما به یاد هوپالا از همان اولین تماشای تان پیدا شد؟
ج - وقتی که فلم (محلی) را دیدم البته چند بار شد پیدا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار گرفتم و بعد از (محلی) خوب به خاطر دارم که فلم (نازنین) را که ماد هوپالا هیروی آن بود در سینمای کابل تماشا کردم. که این فلم هم مرا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار داد که پس از آن در لیستی ندیدم به ماد هوپالا پیدا نمودم که نمیدانستم این علاقه بی علاقه منبری است و بسا عشقی. بعد از آن هر فلم ماد هوپالا که به کابل می آمد میزارادی به صورت سینما روانه میشدم که بعدا فلم خای دیگر ماد هوپالا را تماشا نمودم ارقبیل قسم نقاب که در این فلم هم ماد هوپالا فوق العاده زیبا و دلربا شده بود که بعدا فلم خای ترانه نشانه، خزانه - ساتی - سیالی - بی قصور - تیر انداز سنگهار - خانم و آقای ۵۵ و چندین فلم دیگر او را دیدم که بعدا ۵۵ ملا تحت تاثیر قرار گرفتم.
من - چه چیز شما را واداشت تا تحصیلات تان سرا تا تمام گذاشته عنم دیدار آنرا پیدا کنید؟
ج - جواب این سوال روشن است بانعم عرض مینمایم.
هر کجا عشق است شاعر میکند آنجا مگان هر کجا حسن است آنجا اشیا ن بریا کند در روز منزل لیلی که حضرت هاست در آن شرط اول قدم آن است که همچون نیاشی در این جانکه بی به خاطر آمد که بی متابعت نیست به عرض برسانم میگویند قایل و اقوام جنون او را به خانه کعبه برزند و برایش گفتند زنجیر در روزه کعبه را به دست گیر توبه کن و از خداوند نماز آرزو کن که دلت را از عشق لیلی صبر دهد، زیرا عشقیست نافرمام و بی نتیجه و همچون چنین کرد زنجیر در روزه کعبه را گرفت به درگاه خداوند لایزال را ز نالید و گفت:



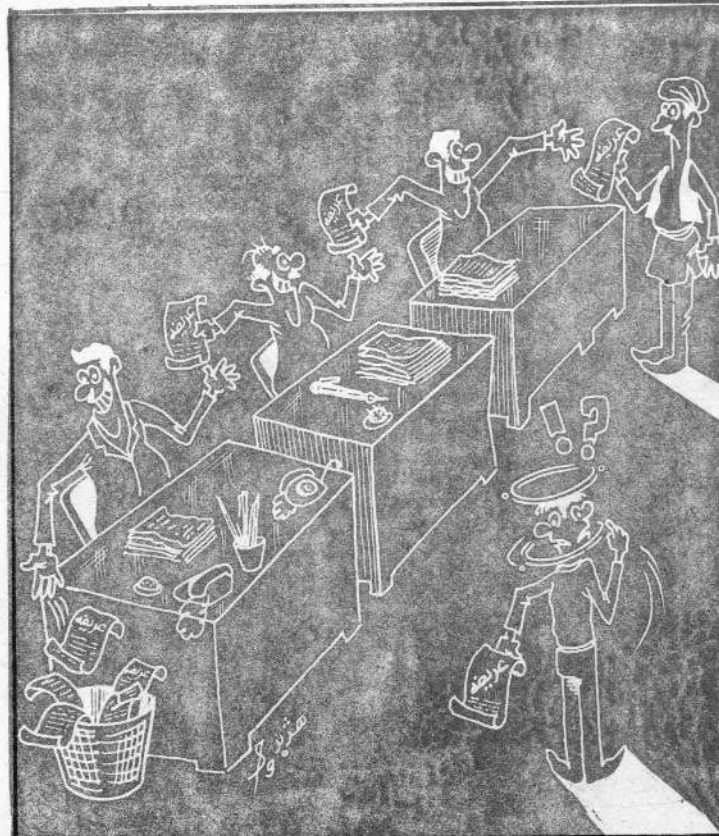
ایا پوهنيزي چي مړي خه شي د ي ، اوس پاخه ته وايي ۹ که خه هم مړياله مړي خور ده خو چي مړي نه وي نو مړيا به په کومه خوله وخورل شي . نو په بخاي ي ويلی د ي چي :

« مړي داري مړيا پخوړ » .
ما په پخوا نکر کاره چي مړي به يوازي په مړيا کي وي . خو وروسته وروسته پوهيدم چي په اجارو پشيراوختي په کله نيروا کي هم چي مړي نه وي نو د خورا کله هيله يي مه لسه .

پورته خبره داسي حق د ي چي حق حقدار ته رسوي . بلکه چي د ژوند په ټولو چارو کي نن سبا شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي داسي پوخيزه ي لکه پنه طعام کي مالکه . د اپول مړيان دوه ډوله دي ؟ که د مړي پيژندنې علم وڅيړو نو لاندې دوه ډوله به يکي پيدا کړو :

لومړي ډله يي ساه لرونکي او دوهم يي يي ساه مړيان دي . ساه لرونکي هماغه شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي ده چي مړيان يي هروخت او هرځاي به مړيا د سر ي خوله خور وي . اوبې سامر يي لکه : پيسې ، موټر ، لوکر ، کور او هغه کي يي ټوله دعوتونه او داسي نور . . . چي په دې ډول دغه يي ساه مړيان له خپل بطن خخه ساه لرونکي او ژوندي مړيان زير وي او د مړيانو مثل تکثير مومي . چي پورخت يي زموږ په چاپيريال کي زيات چلند درلود . د وي کوي شي چي له مړيا خه اجار اولسه اجارو خخه چکي جوړه کړي او همد ا ډول د دې استعداد هم .

ورسره د ي چي له ترخو مړچکيا نو او يي خوند مشلمو خخه مړيا جوړه کړي نو په دې حساب مړي دانسان په ژوند کي مهم ټول لوڼوي او دغه مهم والي يي به هغو خا پوڼو کي پراخ احساس ي چي هلته چا ته يي له مړي خخه مړيانه رسيزي . پورخت زه به يوه شرکت کي کاره کړوم چي په لومړي هبل په دغه سترکشف بريالي شوم او عملا مس م وليدل چي رنځتيا هم « مړي داري مړيا پخوړ » په بخاي ويناد .
موږ په خپل شرکت کي له خپلوا معاشونو خخه پړاند ا ز پيسې په گډه بانک ته تحويلولي چي د پخينو عاجلو سرور تونويه وخت کي له هغسې

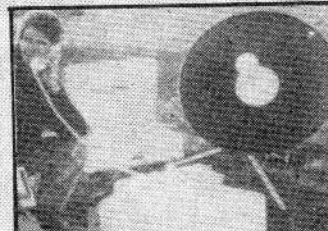


حق په جانيه پنه مې بخان نمونيو ه . گته يي ونه کړه . ورته وي ويل چي د خپلواکوند پانونه به درته تصديق راوړم چي مړي د مرگ په حال پرته ده . او که تصديق نه غواړي شا هدا ان به درته راولم . خو په چا د ي منله . خو آخري ماد منلسي او د اکثرانوته د نه وروستوله کبله مې موزناروڅي لاندې کړه او سره شوه . د مړي د خپرخيرات لسه پاره مې له يواويل خخه په گته پيسې راواخستن او د بيا قرضي له پاره مې له يواويل خخه په گته پيسې ترلاسه کړي او د بيا قرضي له پاره مې عريضه ونه کړه . بلکه چي مړي ژوندي وه نو د ډاکټرو تصديقونه يي راغني غوښتل او اوس چي مړه ده ضروريه دهغي يي د نيات تصديق غواړي . نو يي په خوله لاس کيښود او چاته مې دغه رازونه وايه . له مانه وروسته يي خلورنخوتونه قرضه ورکړه . چي په دې جمله کي زموږ د شعبسې امر اميرگل او د فروشانو د خانگسې

چي بلاري پنه کاله مخکي په حق رسيدلي و . او همد ا ډول د فروشانو د خانگسې امر د خپلي مور د ناروڅي تصديق د ماشومانو لکه روښتون خخه ورته راجوړ کړي او قرضه يي ورباندې اخستې وه . د دې خبري په اوږد وسره مې سر راباندې وخرخيد . او که د يواوله مې تکیه نه واي کړي نو داسي وړان به لويد لي واي چي د سترگو په رپاکي به يي د مورنيزي ته رسو لي واي . خو چي گله مې لنځه حال په بخاي شونو ترخوړا ناست کارگرت مې مخ رارواړ اوه :
- عجيبه ده . . . چي زما مور مړه شوه چاراته قرضه رانه کړه . حال دا چي د اميرگل پلار پنه کاله د مخه مړ شوي دي او اميرگل اوس د هغه د ناروڅي په نوم قرضه اخلي .
- اميرگل خه کوي ، محمود ته وگوره چي د مور د ناروڅي په نوم يي شل زره افغاني واخستې او هغه هغوي د موټر ماشين نوي کړ .

مکالمه ټيلفوني

اين ټيلفون قسميکه د تصوير ديد ه ميشود . توسط اقمار مصنوعي کارميکند . واضافه برآن امکانات ارتباط از هر گوشه جهان با هر نقطه ديگر راحتى در قلسب ابحار ميسر ميسازد . لازم است بدانيم قيمت ايسين ټيلفون ۳۱۰ هزار فرانک فرانسوي است که همگان توان خريد انرا ندارند . به يك عبارت ايسين ټيلفون براي اشخاصيکه در راهى کارهاي بزرگ قرار دارند ، اختصاصى دارد .



توليد جديد هوندا

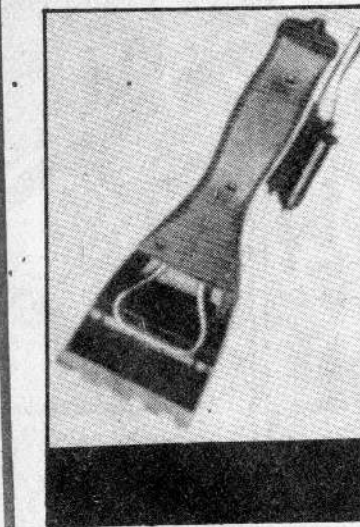
مونترسا يکل ناربه ايکه د رتصوير مشاهده مينمايد ، بنام (سکوتر) معروف است ويکي از توليدات مهم عصرا به شماري ايد کيدر عين وقت ظريف ، قوي و سروسر ع نيز ميباشد . مونترسا يکل (سکوتر) داراي چراغ نوراني و اشا رات روشن بوده ، ماشين ان خپلسي مستحکم ميباشد که به شکل انومات کار مينمايد . د رسکوتر چا چراغ الکروني غير قابل اضحلال تصيه شده ، بايد گفتم اين مونترسا يکل از ساخته هاي جديد شرکت هوندا جاپاني است .

از منابع مړي ترجمه : پراسح سهاک

مهرز های دانش

به خاطر آسایش انسان

دراين ضمن اله يي تقيه کردن قهوه با تمام لوازم ان مانند پيا - له ها ، قهوه ، شيروشکر ، ساخته شده که داراي ورقه هاي فلتسر نيز ميباشد . تمام اين اشيا داخل يك بکس ، بردوش حمل ميشود . البته قيمت آن بلنسد نبوده صرف ۳۳۰ فرانک فرانسوي ارزش دارد .



جامه بقا

اين واسکت به صورت عام نسيحلات زيادي براي مسافرين - چه در صحرا هاي سوزان و چه در مناطق ديگر فراهم نمود ما ست که ميتوان آنرا جامه بقا در قيد حيات دانست .

واسکت مذکور داراي يك کارده ، اشارات فرايد رسي ويک قسمتي براي نگهداري غذا ميباشد که در محافظت مسافرو بقاي وي در قيد حيات کمک مينمايد و اخيرا گفته شده که در اين جامه خيمه يي که گنجايش د و نغز را دارد ، نيسز گنجانيد ه شده است .



آله گوم کننده

اين آله که به ماشين ريش تراش برقي شباهت دارد به ما اجازه ميد هد که هنگام زمستان و روزهاي سرد جهت گرم کردن موترهاي خرد ازان نيزاستفاد به عمل آرم .
با اتصال اين آله با مکان مخصوص اشتعال سگرت در داخل موتره ميتوان ازان کارگرفت . قيمت آن ۹۰ فرانک فرانسويست

مړيبي او فريبا

امير محمود هم شامل وو . زه حيران شم چي اميرگل ته يي په کوم دليل قرضه ورکړه . بلکه چي موزا پلار - يي لا پخوا مړه شوي وو او مخپله مجرد و . ما فکر وکړ چي کوندي د خپل واده په نوم يي پيسې تر لاسه کړي دي . خو وروسته پسو ما ورا ته وويل چي :
- اميرگل د خپل خدای بښلې پلار د ناروڅي تصديقونه راوړي وو او هغه يي بيا ژوند کړي يو . نو بلکه يي قرضه واخسته .
او د خندا وړ يي لاداره چي د ناروڅي تصديقونه يي له زير نسون خخه ورته راوړي وو ؛ بلکه چي هلته يي پړواکښيزاند . حال دا

وراندې کړ . خو باندازه نقددي مرسته راسره وکړي او نور يي هم د پورونو پاره وليږد روڼد کړي . کله چي مسوول نغز ما عريضه له سر نه تر پيسو وړي ولوسته نو يي راته وويل :
- د خپلي اذعان ثبوت له پاره د ډاکټرانو تصديقونه در سره شته او که نه ؟
- صيب . . . زه د پوره پيسې نه لرم چي مړي د معاني له پاره د ډاکټر نه پوهم .
- واخه . . . عريضه د ي پير ته واخه . چي تصديق نه وي قرضه نه ورکول کيږي .
ما که هرڅومره د لايل وويل او

خخه ار و کارگرانوسره مرسته ونسي او د اوز د ي مود ي پور په نامه ورغني کته واخلو . زما مور له مود و مود و راهيسې ناروڅه وه . چي سمه لاشه يي ناروڅي سخت شوه . د تيري مياشتي معاش مې د کور په کرايه ، چاي ، پوره اوبه کچا - لانوکي نوش جان کړي او د راتلو - نکی مياشتي معاش ته د پيسې مړي پور يي پاتي وي . او که دغه معاش مې هم اخستې واي زما د مور علاج له پاره خه نه ورته پاتي کيدل . - بلکه چي ټول مخکي له مخکس په پورو توکي ونډه کيده . نو مې د وويل دوست په مسلات د شرکت مقام ته خپل دغه مشکل په ليکل ډول



متن درنگ مشترکین مکافاتیان

**بیانیه احمد شاملو در کنگره
نویسندگان آلمان**

کنگوه نویسنده گان آلمان -
((اینترلیت)) چند ماه پیش با
موضوع جهان سوم جهان مالیه
درد ها و نجهای جهان سوم
از زبان نویسنده گان و شاعران
پرداخت . احمد شاملو که از ایران
در این کنگره شرکت جسته بود
سخنرانی خود را زیر عنوان ((متن
درد مشترک مرا فریاد کن)) ایراد
کرد .

این ((متن)) همان من نویسی
جهان سوم است و درد مشترک
همان رنج استثمار و فقر و کم فرهنگی
رایج در جهان سوم . جهان سوم
که البته مرزهای جغرافیایی
محین ندارد و کودکان فقیر
(منطقه هارلم و سن ست پارك
نیویورک) در قلب جهان پیشرفته و
ثروتمند جهان نیز باره ای از آن
مجله . سیاهون با آگاهی از -
محبوبیت فراوانی که احمد شاملو
این شاعر بزرگ فارسی زبان -
جهان معاصر در بین روشنفکران
و هنردستان افغانستان دارد به
نشر قسمت هایی از سخنرانی بلند
این خردمند برجسته می برد از -

آقای رئیس ، خانم ها و آقایان !
اجازه بد هید نخست شما من

بید ریخ را با فشردن صمیان - دست هایی که جنین با انگرانی از پشت رفاه و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کم وانگاره پیش از سخن گفتن از مسایل - جهان سوم به حضور هولناک و پیش مانده گی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سر - سر جهان اشاره کم که به ویژه تم ((جهان سوم)) را بخدوش - می کند . بعضی برملیون هاندر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله های سیمانی ، زیر پل ها در حلی آباد ها پاره - ساده گی در حاشیه خیابان ها میولند و از آفتاب سوزان واران های بی برکت بنا میچوبند . انسان هایی که جفتگی میکنند . می زایند و کودکان شان را در با - تلاقی از لجن و مگس رهامی کند تا اگر نصیرند نسل بی بنا ها را از انقراض رهامی بخشند . بر استی کی میتواند بگوید انسان های که فی المثل در ((سن ست پارك)) در قلب نیویورک تروند از گرسنگی مداوم رنج می برند مردم جهان چندم اند .

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نی یابد . به عبارت دیگر مجموعه تلقینات امنش ها بیوند های مری و نامری میان - مردمان و بیان عواطف و احساسات و درد های فردی و گروهی نمیتواند آنچنان که شایسته است ستاورد های مادی انسان برای همگان آگاهی دهند ، منی و سرشار از تمدد متقابل باشد . در گودش چهار سده روزگار ماک زمام انرا قدرتمند - ان اقتصاد ی سیاستمداران حرفه ای فرماندهان نظامی و آدمخواران - امنیتی به دست دارند تمامی ارزشهای مادی و تجهیزات و تا - سیمات تولیدی و اطلاعاتی و خد - ماتی بی که آدمیان آفریده اند ، از دسترس انسان های تحت سلطه به دور مانده است . مادر - سرزمین های عقب مانده و کم توسعه آشکارا می بینم که حاصل کار انسان ها به صورت سود های

کلان از دسترس آنان خارج میشود . تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه و وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد و بدین سان در برابر یکبار - چگی فزاینده سرمایه در سطح جهانی ، یکبار چگی انسان های که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند - خنثی می شود .

تصور این نکته که شیتی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به باد شاهی بخشیده ، آن قندها هم کودکانه تر از این تصور نیست که هر کشوری جداگانه مسوول - رشد و پایداری مانده گی خود - است . با قبول این حکم از پیش صادر شده ، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویری شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز ببرد از ، بجاید ، بروید ، بیند وزد ، صادر کند ، بازارها را به هزارمیکروکید بقاید و شعب - واحد های خود را در سراسر جهان برقرار کند - اگر چنین باشد جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایف را برعهده میگیرد که نه جهان - شمول است نه لایم الاجراد را آن صورت دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه می است که حتی می تواند در همین پیام ساده ((جهان سوم بجهان ما)) نیز مستتر باشد .

باری جهان عرصه رقابت هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف ها . رقابت را واحد های تولیدی و بخصوص فراملیتی های دنبال میکنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از پیش تا از آنان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر میرود . یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشورین ، زامبیا ، کشورین شیلی ، کشورین بلغارستان ، کشورین بنگله دیشو حتی کشورین ایران که تازه به دلیل مناقش سرشار نفت و گازش از در آرتین کشور های جهان سوم به شمار میرود . دست رقابت جهانی به جهان سوم که میرسد رقابتی می شود - سلطه جویانه و بهره کشانه .

هر چند که در ترازوی نامیزان - ارزش های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد ، کشور شیلی به مثابه تولید کننده بخش اعظم مس جهان در سال پیش از یک میلیون تن به کشورهای صنعتی - بویژه ایالات متحده و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر میکند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک - دوم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحده است . و در حالیکه واردات شیلی از این کشورها در - همین دهه حاضر با افزایش قیسی در حدود دو برابر رو به رو بوده ، که سال به سال هم فزونی میگیرد . در بازار مس صادراتی رکود مریباری حاکم است که به سال ۱۹۷۲ از - چم همه مایاتوطئه سرمایه داری انحصاری جهان خونتای شیلی به رهبری ای - تی - تی بنیوشه برقرار شد . مردم شیلی که با جان و خون شان جرخ صنعت عالم را می گردانند هر سال به نفع انحصار های جهانی ارزش بیشتری را از - دست میدهند . شاخص این معادله مایوس کننده ترازوی ابلیس است .

در غرب و شرق می گویند : ((جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده))

- چه رقابتی در تمام این مدت جنگ های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبه کرده است . جنگ کشور - های جهان سوم البته که جنگ کشورهای نیست . آن ، جنگ شان را به جهان سوم منتقل میکند . کارخانه های سلاح سازی به برکت چه چیز میگرد . و مگر جز این است که اگر این جنگ ها نباشد می باید در این کارخانه ها را گل بچینند . عواید جهان سوم چرا باید بجای سرمایه گذاری در قلمرو های که حاصلش رفاه و سرزندگی است صرف خرید وسایل کشتار ستم کشانی بشود که در اینیه تصویری دقیقاً مشابه خود مادا - رند .

بقیه در صفحه (۹۴)

گزارشگر: صباح رهش

الطرف

گزارشگر: صباح رهش

فلمهای خوب بخاطر «توجهات» از نشر بازی ماند

وای از دست قیچی سانسور!

توضیح دهید .
- من و کارندان شعبه ام‌سو -
لیت داریم تا فلمهای هنری
کارتونی و غیره را کاندید پروگرام
های شبانه تلویزیون نمایم اما
اغلب چنین اتفاق می افتد که کسی
و یا کسانی به نامهای گوناگونی
فلم قبلاً کاندید شده را از پرو-
گرام خارج و تعویض نمایند

چندی قبل به مناسبت پرواز
مشترک کیهانی افغان - شوروی
درستیوال فلمهای هنری، فلم
هنری شیرین و فرهاد را نیز
انتخاب و یک هفته قبل از نمایش
اعلان نموده بودیم . اتفاقاً شبیکه
فلم باید نمایش داده میشد ما -
دف بود با همان روزیکه سفینه
کیهان نوردان ما با سفینه میرکجا
روصل میشد ، در همان شب
فلم شیرین و فرهاد از نشر بازماند
البته به دلیل اینکه امشب شب
وصلت و فلم شیرین و فرهاد قصه

- بلی، بسیار!
- ایا حاضر استید شمه را عریان
بیان کنید . مگر باکی ندارد که
آمرین محترمان را ناخوش آید .
- خیره میگردند مطبوعات آزاد
شده و ضم همینطور فکر میکنم!
- خوب زهره جان (مسئولیت
شما تا که ام حد است ؟
- بی نهایت!
- صلاحیت .
- هیچ ، هیچ !
- میخواهم در این مورد کسی

با ان پرامون مصروفیت های مربوط
به کاروبارش که پاسخگوی بیشتر-
ینه سوالات بیننده گان تلویزیون
به ویژه بیننده گان فلمها و
سریالهاست وقت نمودیم .
- خوب زهره جان (صحبت را از
کارهای رسمی تان شروع میکنیم .
- چه خوب ، اگر از مشکلات ما
در این زمینه آغاز شود .
- درست است ، ایا مشکلات
رسمی در کارتان از انداز انگشتان
یک دست تجاوز میکند ؟

حسب معمول کار خبرنگار
ما برای تهیه مصاحبه بی با
گوینده ، راد یو تلویزیون زهره -
رهگذر در تماس شده تا با او -
پیرامون زنده گی ، کار و سایر
مصروفیتهایش گفت و شنود ی داده
شته باشد .
زهره رهگذر فعلاً مدییر
عمومی برنامه های سینمایی تلویزی-
ون است . بخش اول صحبت را



ترجیح میدهم دوسه چار پریش
دیگر نیز در مورد آرایه دارم -
لطف فرموده بگویند چرا در فلما و
سریالهای هنری صحنه های
یا کاملاً انسرت و کت میشوند و یا
اینکه شوند و یا لنگه باقی میماند
و تصویر برای لحظه بی سیاه میشود
در این مورد چه گفتی دارید ؟
- میدانم در این مورد همه
بیننده گان تلویزیون ناراضی
استند راستش ما در مورد
انسرت و سانسور فلم دستوری
ندارم . این کار در استان شعبه
ارزیابی نشر تلویزیون است .
آنهاد دستور دارند که باید صحنه
های سکسی را کت نمایند . اما این
دستور تا به حال فقط تمبیر
گردیده که منجر میشود به اینکه
صحنه های کاملاً عادی را کت
نمایند . حتی در یک فلم کارتونی
که قیل با ما پیر آب بازی است
برای نشرش دل میزنند .
قبل از اینکه به توضیحات بیشتر
در این مورد بپردازم بقیه ایراده
نزدیک به این سو تعبیر کند
کارمندان است باز میگویم . زمانی
اسماعیل بیروزیک انگلیس را در زیر
یک درخت چنار لپسنگ کرد . اما
بعد از ارزیابی شعر اهنگه نقص
داشت یکی از مسئولین تلفونسی
میگوید که : ((همان اهنگه زیر
درخت چنار دیگر نشر نگردد)) اما
باتا سف برای مدت زیادی مجموع
اهنگه هاییکه زیر درخت لپسنگ
شده بود و مال هر هنرمند یک بود
از نشر بازماند تا بعد از سروصدا
های زیاد متوجه این تعبیر غلط
شدند و در مورد صحنه های سکسی
فلما نیز این سو تعبیر امد دارد .
من به حیث یک زن افغان و
مدیر عمومی برنامه های سینمایی
نیز طرفدار صحنه هاییکه منافسی
اخلاق و کلتور جامعه ما باشد
نیستم . اما نه انطوری که هر حالت
زیبای هنری را سکسی تعبیر
بقیه در صفحه (۸۷)

تلخ یک فرقت وجدایی شما خود
تفاوت بفرمایید .
- مثالهای دیگری نیز از این شمار
دارید ؟
- بلی ، مثالها چند ان مطرح نیست
زنج ما از توجیحات ! در اینجا
از عقب میزهای مسولین زیاد تر
فلما به خاطر توجیه های زمانی
از نشر باز میمانند . شبیکه قرار بود
فلم قمار با اثر مشهور استایوسکی
نشر شود ، به ناگاه از نشر بازماند .
فلم ((خوب ، بد ، زشت)) آمریکایی
تا به حال از نشر بازمانده ، به
دلیل اینکه فلم تربیتی نیست .
در حالیکه چند ی قبل به عوض
فلم ((مستر گه)) ایرانی که یک
فلم تربیتی و عاطفی است ، فلم
((دستخوش)) که دست کمی از
((خوب ، بد ، زشت)) ندارد نشر
شد .
همین حالا ما سریال نهایت
عالی ایرانی بنام ((سلطان نوشا -
ن)) را آماده نشر داریم
که بقیه بی از دوره قاجاریان
ایران است . امیدوارم که نشر
شود . و یاد رمورد سریال
((شری بیی)) میگویند که فاقد
مسایل تربیتی است در حالیکه
فرانسه در سطح خوبی از لحاظ
فرهنگی قرار دارد .
اینطور هم شده که به افتخار
سالگرد جبهه ملی از ما فلم
کارتونی خواسته شده .
در یکی از سالگرد های جبهه
ملی از ما فلم کارتونی خواسته شد .
فلم کارتونی که باید در برنامه
اطفال نشر میشد ((شادی گک
شوخی)) نام داشت . گفتند به
موتو این فلم یک فلم کارتونی
سنگین است . عرضه ندارم .
- خوب زهره جان ، حالا که
صحبت در مورد فلماست بنمهم

توقعات بزرگ

نوشته: پروفسور پرویز لاسکی
منتشره: مجله سپوتنیک

وامیدهای از دست رفته

ضمناً جالاک چون بچه شیطان بنظر میرسد. اندام چارشانسه و قد کوتاه و کلفتش با زوهای دراز و متحرکش به او کمک کرده بود تا خودش را در قطار افراد عادی جا زند.

تنها چشمان کوچک و تیزش با رنگ مخلوط آبی و خاکی، گاهی سلوازمهریانی و شوخ طبعی و گاهی هم آمرانه و قهر آمیز نشان دهنده آن بود که او مرد وارد در صحنه سیاست است، گرمی و سردی روزگار را خوب چشیده و قدرت اجرایی تحولات بزرگ را در به قدرت رسیدن خروشچف به

هیچ وسیله تعدادی نبود. او از گرایش آن عده اعضای حزب نماینده می میکرد که در گذشته هاودر شرایط موجود خواستار انکشاف و توسعه دیموکراسی سیاسی - اقتصادی بودند و با مسئله اجبار در عرصه صنعت، زراعت و کلتور مخالفت میورزیدند. با وجود ما - نعت های خصمانه موجود در رژیم ستالین با درک همین احساس، آمدن خروشچف روی صحنه قدرت تعجب آور نبود.

البته چانس نیز تا اندازه زیادی با او بازی کرد. هرگاه ((طرفداران سابق)) ستالین فوراً بعد از مرگ او در سال ۱۹۵۳ (زنه در جون - ۱۹۵۷) صورت تازمی گرفتند و به مبارزه برمیخاستند، خروشچف هرگز به قدرت نمیرسید و تاریخ کشور اتحاد شوروی مسیر کاملاً جدیدی را طی می کرد و پیش میرفت. مسلمانان همه چیز به نفعی بسته بود.

ولی زمان انتخاب به جایی - کرد. رفویم های خروشچف با - سخن بود به برابر های حقیقی زندگی مردم شوروی. بینوا - ای نزیاننده دهات، عقب مانده تخیلی صنایع، کمبود حاد محلاترهای پیش

سطح پایین زندگی، نگهداشتن میلیونها انسان در عقب میله هستی زندانها و کمپها، کشور رجزها از سایر جهان - همه اینها الیسی جدید و تغییرات را در یکا ل با ایجاد میکرد. در همین زمان بود که خروشچف سر رسید. او امید خلق و قهرمان عصر جدید بود. سازماندهی امور را بطه به - تدویر بیستین کنگره حزب مشکلا آنها بیت زادی را خلق کرده بود. چگونه خروشچف میتوانست جرات قیام در صفحه (۸۲)

می آید که خروشچف مسلماً طوری عمل میکرد تا به مثابه یک فرد کاملاً مفید و سالم، شخصیتی بسند و هیچگونه جاه طلبی، کمبکه منتها درجه آماده اجرای او را مر باشد، جلوه کند. در جریان ضیافت های طولانی شبانه در - اقامتگاه ستالین در کونت سیکوه آنرا به علت نزد یک بودن نشیبه مرکز مسکو ترجیح میداد، خروشچف

ستالین در با کمزای رهبری حزب از تمام مخالفین خود چه واقعی و چه خیالی، چه ((راست)) و چه ((چپ)) همه کارها را انجام داده بود. در روزهای نزد یک به مرگش، ستالین حتی در مورد مولوتوف و - میگویان نیز سوگن پیدا کرد. در نزد همین کنگره حزب، بی روی

ستالین بعد از سی سال رهبری حزب و دولت شوروی به تاریخ ۵ - مارچ ۱۹۵۳ درگذشت. بعد از یک مدت کوتاه، نیکیتا خروشچف عضو رهبری ستالینی جانشین او گردید. دهه بعد از مرگ ستالین را نخست به عنوان دوران ((بزرگ)) یاد کردند و بعداً - به مثابه زمان ((خود اختیاری)) مورد انتقاد قرار گرفت. برای مدت بیست سال نام خروشچف و رفویم های او را محکوم کردند. چگونه واقع شد که خروشچف و نه کدام کسی دیگری بعد از ستالین

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. تمویض شد. مخالف آنچه که تصور میشد، ستالین درباره خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت و در وجود او چهره گورکن آینه و کیش شخصیت پرستی را نمیدید. آیا این ناشی از نزد یک بینسی کبر سن بود؟ به سختی . . . در حدود پنجاه سال قبل، نیکولو ماکیاویلی، این نقاد سرسخت استبداد، عبارت پر معنی را چنین نقش زده بود: ((بروتسی هم سزار خواهد شد، در صورتیکه خودش را احیی بسازد))، چنین به نظر

به خاطر سرگرمی و تفریح میزبانیش رضی او کرایه های هواک را اجرا میکرد. البته نسل که نسال جامعه مشخصات بارز خروشچف را به یاد خواهند داشت. کله بزرگ و طاس سر صورت گندمی بینی بزرگ و تاپ خورد و بطرف بالا و آن گوشها خیلی بیرون افتاده از جمله مشخصات بارز چهره اش بود. روی خروشچف و ظاهرش به یک دهقان ساده می ماند. هنگامیکه خروشچف و من برای نخستین بار با هم واقف آشنا شدیم، او نشست سائلی را پشت سر گذاشته بود. - ولی آدم خیلی زرنگ و شایسته و

سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴، بدون شک از جمله سالهای مهم و با ارزشی تلقی میشود و در تاریخ معاصر شوروی نمیتوان این دهه را دوران ساده بی حساب آورد. انتقال جنگ سرد به همنامی مسالمت آمیز، کشیدن در پیجه جدیدی به سوی جهان مدرن و برداشتن نخستین قدم ها به سوی احیای دیموکراسی در سرتا سر جامعه و کشور اتحاد شوروی در مجموع، از جمله دست آورد - های این دهه بشمار میرود. در طول همین سالها (در بیستین کنگره حزب در سال ۱۹۵۶) بود که برای نخستین بار طور مستقیم و تکان دهنده در رابطه به مسئله یقار - مسیون سوسیالیزم در دوران کیش شخصیت پرستی سخن زده شد. در آن نقطه چرخش قاطع، در جامعه شوروی نفس عمیق نوسازی در میدان گرفت. . . . و عملت کمبود یا مقدار زیاد اکسیجن خفه شد.

ولی معره اصلی پیچیده و گها و تناقضات این سالهای بحرانی چه بود؟ درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بود؟ در حالیکه سعی بر آن نیست تا به تمام اینگونه پرسشها پاسخ بگویم، معذرا - بالای یک سلسله یادداشت ها و مفکوره های شخصی اتکا خواهم ورزید. همینکه درباره زنده کسی امروز و آنروزها می اندیشم، این افکار و یادداشت ها کاملاً بی اختیار در مغز من خطور میکنند.

چگونه واقع شد که خروشچف و نه کسی دیگری بعد از ستالین رهبری اتحاد شوروی را بدست گرفت؟ چنین به نظر میرسد که

درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیش شخصیت پرستی خواهد بود؟

درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

رفورم هایی که در نیمه راه ماند





فریادی از

میان دیوار و پنجره

مباحثه از: حسنا حافظ

تور یکی قیوم داستان نویسی
چون همه ما در داستان

زنده گی پر از داستان است، باید آنرا به دیگران گفت

تور یکی قیوم را در منزلش ملاقات کردم. تور یکی قیوم سالها پیش هنگامیکه دوشیزه تازه جوانی بوده، ازدواج کرده است و شوه این ازدواج سه فرزند میاشد، دود ختویک پسر. میخوام از شما به حیثت يك نویسنده جوان زن، در باره داستان نویسی و آنریده های داستانی خود شما، زن و احساس زن در باره هنر و ادبیات چیستی بشنم. وی لختی خاموش ماند. در حالیکه با تارهای سیاه موهایش بازی میکرد و نگاه هایش چیزی را میپالید، آه زنی کشید و بعد گفت:

زن، بلن زن! میخوامی در باره زن و احساس زن چیزی بگویم؟ فکر میکنم بسیار شوار است که احساس زن و درد زن را در همجو یک جامعه عقب مانده کسی درک نماید. جامعه بی که گرفتار عقب مانده گی غم انگیز تاریخی میاشد و این جنگ لعنتی و خانمان سوز هزاران مشک دیگرا بر مشکل آن افزوده است که بار سنگین همه این مشکلات را زن به دوش میکشد. بلن زن - مادر!

میپنسی که درد و احساس زنانه مرابه سوي دیگر میرد، نمی توانم مستقیماً به پرسش شما پاسخ بدهم، از همان پاسخهای کلیشه ای قرار ادبی ناگزیر مقداری از گهتی هایم را آزادانه بیان میکنم. آیا یک مرد میتواند درک نماید که يك زن جوان وقتی بیوه میشود وی شوهر میماند و مسوولیت تامین معیشت چند تا کودک قد و نیم قدم به دوش او قرار میگیرد، چی حال میداشته باشد و چگونه رنج میکشد؟ به یقین که بد رستی درک نمیکند، اگر درک میکنند، پس چرا جنگ راه راه می اندازد و چرا شوهر زنی را میکشد؟ آیا یک مرد وقتی زنی را به پول میفروشد و یا بدون رضایت وی به زنی اش میگرد و یا به مباره دیگر او را تصاحب میکند، میتواند هم رنج زن را درک نماید؟ باز هم

میکوم که نه! آیا یک مرد رنج دوران بارداری و درد زایمان يك زن را درک میکند، به یقین که نه! آیا یک زن - يك میا در وقتي که پسرش بهروجب از آغوشش گرفته شده و به قتلگاه فرستاده میشود و بعد نعش او را برای پیش میاورند، غم و رنج و درد او را میتواند کسی درک نماید؟ پس چی باید کرد؟ باید برای حقوق زن مجادله و مبارزه کرد. این مبارزه و مجادله بایست در تمام ساحه های زنده گانی صورت بگیرد، هر فرد آگاه جامعه چی مرد باشد و چی زن باید از حقوق زن، از حقوق مادر، دفاع نماید و در راه آزادی زن از هرگونه

اسارت معنوی و مادی مبارزه کند. یکی از این ساحه ها، ساحه هنر و ادبیات است، زنان با استعداد و نگاه باید بگویند که در این ساحه با مردان برابری کنند و این ساحه را ساحه هنر و ادبیات را. از انحصار مردان بکشند. در زنان این استعداد وجود دارد که شاعر شوند، نویسند، شوننده سینماگر شوند، نقاش شوننده مجسمه ساز شوند، اهنگ ساز شوند و غیره و غیره. گری استند نویسندگان و شاعران خود خواه و تنگ نظر مرد، که نمیخواهند زنان در پس راه کامیابی های چشمگیری به دست آورند، ولی زنان بایست ما پیوس نشوند و تلاش نمایند که با ایجاد گری ها و ششکار پاسخ لازم به اینگونه مرد های تنگ نظر، انحصار گرو خود خواه بدهند. آیا شما بگرد نویسند، پس بر خورده اید که شمار از دستگسای یا س قرار داده باشد؟ او بیاله جای رایج چاپش گذاشت و بالحنی غم السودی گفت: بلن!

دارند، میباشند. بلن او کبکست که اساساً مسوولیت دارد، تسای نویسنده گان جوان را آموزش بدهد، پرورش کند و تشویق نماید، مگر تلم سعی و کوشش او اینست که نویسنده گان را از صحنه نویسنده گی بکشد و ما پیوس نماید. او چنان خود خواه، فضل فروش، تنگ نظر و حریص رویانسه شهرت است که میخواهد در تمام کشور فقط يك نویسنده باشد و انتم خود او. از آن رؤا استفاده از توقف و صلاحیتی که برایش میسر شده هر نوشته خود را چاند پس بار چاپ کرده و از هر نوشته خویش چندین بار حق الزحمه گرفته و تا که توانسته و زورش کشیده از تبار سایر نویسندگان جلوس گیری به عمل آورده است. او خاموش شد. ومن گفتم: اگر گریهای شما در باره این شخص مستند باشد، پس این شخص در جه، خلاف مناقع فرهنگی ماقارو، ارد. زیرا هر چی در وطن مانویسننده شاعر، هنرمند و دانشمند زیاد باشد، همان اندازه به نفع ملی ماست و به همان اندازه افتخارات ملی ما زیاد میشود. تور یکی قیوم خنده تلخی نموده گفت: به هر صورت به اصل موضوع بر میگردد. شما در باره داستان نویسی و آنریده های من میخواهد

چیزی بشنوید. من اینطور می اندیشم که زنده گی یعنی داستان، یعنی قصه، هر انسان هر روز در زنده گیاش داستانی می آفریند، اگر اینطور شود که هر انسان، هر روزه گذارشهای سرگشت همان روز را بنویسد، میشود که داستانی آفریده شود. زنده گی پر از داستان است. داستان ادبیسی در یک زمان و مکان مشخص آدمی در نیای بیرونی دارد و در نیای درونی، هر داستانی بیسی اگر بتواند در نیای بیرونی و درونی آدمی مطابق ضابطه های داستانی بیسی به درستی شرح و بیان نماید، يك داستان بیسی موفق است. مگرد داستان بیسی موفق شدن کار ساده نیست. استعداد، تمرین، تجربه و دیگری میخواد فضای بسازو شاد میخواد، آزادی و دموکراسی میخواد، زمینه مساعد کار میخواد. من هم داستانهای نوشته ام ولی هرگز مدعی آن نیستم که آفریده های من ناب و یخته است. به خاطریکه هیچگونه زمینه مساعد کار و تشویق لازم خانوا - ده گی واجتماعی برای من میسر نبوده است. من در آثار خود که (قربانی های بهنگاه)، (فرهاد های شکسته) و بقیه در صفحه (۱۶)

سباوون
هنرمندان
سال را
انتخاب
مینماید
کارگردان فلم
هنرمند سینما
مثل، آواز خوان
و کمپوزیٲور
مورد علاقه تان
کیست؟
نظرتان را برای
ما بنگارید!
کتابخانه مجله سباوون
پریش ۶۷ مطبوعه

در حریر سبز آب...

در کبودی شفاف نیلگون
همچو ماهی در حریر سبز آب
می فتد آرام در دریا بی ناز
زنی اوسا به ها چون آفتاب
آیت عشق است صبح خنده اش
چهره گل میخاید صبح ناز
تا گذار شد در هارستان نشاد
بر زبان هموار کردش با یواز
سیرت در چشم هر بیننده بی
روشنان برق عریان تنش
دست هایش چون بلوغ ساقه ها
اختران اینده در بوسه نشی



مینی سجاد

نه بوسه خلی ارمان
نه یوه پاکه اوجسینه ارنو
نه در خوشنوا و سپهر خوات
یوه نازکه بارونگی نمه
نه در یوه یوه آسان کی
نه در بیننا بلونسه
نه یوه تانده اونا زک غور کی
زاد نه من به و شوکی
توکیدی بیسی

که ستاد مینی نسیم
زاد خیال به شاره وار
زما دقا به غوتیسو
ستاد موسکا شینم راونسوزی
هله به زاد رسیده لوارا نون هیبر
د بیلتانه به لبه سوی سنیه
او دو - دو را و هیبر زی او
زاد ژوند نکالوبه
ستاد وصال به نازولی او خاموشه غنیز کی
بها غلسی غلسی و غلسی
غزونس وکی

سید منتظر شاه
۱۳۷۱ ار ۲۷

مینی سجاد

دامن سرخت چه من زبید به ساقی مرموسن
دویاشی از گرد چشم بد ای ناز نسیم
ای گلستان نزاکت گریه ای سوزی من
همچو خاک راه اقتضای هجرت روانم در گرفت
رحم کن لطیفی نما ملامت سوزان پیش از بین
کی به آغوش کسی ای گلبن پستان نازم
دیده کردم نوزاد همت انتظام رابین
دست برد از از دست کاند رصف دل داده گان
فیورکیوان می نیایی عاشق زاری چنین
احمد شفیع کیوان
از لولای (ه) گارد خاص



در شب
ودر بلدای فصل سرد
در تکه تک عقربه ساعت
وس از آن
(تنها صداست که میماند)
در پاییز
وقتی به زیبایی های بهار فکر کنی
تنها صدای جلد جله هاست که از دور گوشت
خواهد ماند
و در بهار
وقتی به پاییز فکر کنی
تنها صدای شرشر خشک برگهاست
وقتی شب آهنگ نیزه می میخواند
آه...
وقتی صدای رفتن آب زمان را مینماید
وقتی شعری
از پشت خاکواره های قرن ها بانک میدهد
وانسان آرزو میکند
بس من
من چرا خاموش بمانم
وقتی ابر
فریاد در آسمان خفه شده اش را
بارش باران ززمه میکند
بس من
من چرا خاموش بمانم
تنها در قلب من یکصد است
آترا با شعرم خواهم خواند
و آهنگش را
باصدای تک تک قلم هم آواز میکنم
آن وقت
سرود شرا... خواهم خواند

ارسالی: حوریه نظایار

سخن زان عشق تو مختصر بکنم
برون زبیر جهره دلدار از اینر بکنم
من آن سزخته دردم در عشق تو بکنم
هوای وصل تو از خاطرم یا تو را بکنم
که دست در گوش حلقه تا سحر تو بکنم
اگر چه راه نم تلخ آن خذر بکنم
مگر حاد نه من آن بجز جبه جاره مراست
مگره اشک من آن بجز در دلش از بکنم
به خون دیده او در دلش از بکنم
روای حاجت هنری کسی بجان بکنم
طلب ز لب طناز خود او بکنم
قربانم (هنری)

در بیت

روزها از افتاب تفسی
ابرها از باران
جنگل از موسیقی
کلبه در کلبه
کوچه در کوچه
سایه شوم یا سرافتاده
گویی مرگی است به ناگاه فروگشته
انتظاری که نشسته به بر هر روز
نه ندایی است بلند
نه غریبی ز هول
به سکونتی که در اینجاست
یابه دستی که فروسته به یاد
راهش را
نیتی هست
وبه ما نا معلوم
در بام - کبوتر
در خانه - من
و هراسانیم
میبرد بال گریزند به باد
دقت ریه تمام قصه را
سوی دیگر
تا که از گفته خوش
مردمان دگری
برگهای ببندند بران
ای دروغا بر من که چه تلخ
میشوم دور از آسمانه خوش
روزها از افتاب تفسی
ابرها از باران
جنگل از موسیقی
سایه بی سرگردان
سایه بی هیچ نشان
سره دیوار سرامی ساید
در بام - کبوتر
در خانه - من
و هراسانیم

محل

از یاد رخت گشتم بتخانه به بتخانه
جود اندام مرا چنم بتخانه به میخانه
هر نام و سحر امکان نبود که ترا بینم
بنمای به رویت ماهانه به ماهانه
ای نسیم نیتانم بنگر که چه میگوید
در وصف گل رویت برآینه به برآینه
گنجینه مقصد را پیدا نتوانستم
هر چند که بالیدم ویرانه به ویرانه
سودازده زلفت میگردد و میمالد
در دوش عشقت را و بتخانه به بتخانه
یک بسته دهانی را عریضت کمزد و دم
هیچ است معاشق من سالانه به سالانه
این مردم در نیارایدی همسجد و بانده
خندیده به هم میگفتد یوانه به دیوانه
عشقمی



مینی سجاد

ستاد شرابو بیمانی به خه وی
د دوه در وی لایگی یازانی به خه وی
جی ز به دی نه تواری به زنده وایه
خوشی بیغایه بهانسی به خه وی
مادی برشوندوکی کرلی هیلیسی
در زلفو دام او زولانی به خه وی
سوز ساز زینستی زما او ستاینه کی
نورونی کیسی دیروانی به خه وی
ببخشد مینی کی ویار و نه دی بیته
دار او گزار دزمانی به خه وی
ن - سواج
۱۳۷۱ ار ۲۷

در این شماره مقاله بی از احمد شاملو شاعر برجسته
معاصر زبان در میخوانید برای شناسایی بیشتر
با چهره ادبی شاملو اینک نمونه زیبایی از شعر
اورانیز پیشکش دوستداران می نمایم:

برف نو

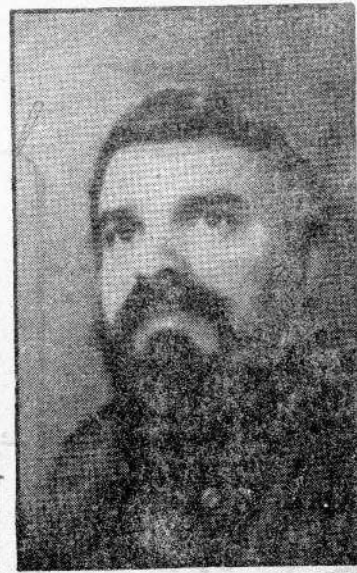
برف نو برف نو سلام سلام
بنشین خوش نشسته ای بر بام
پاکی آوردی - ای امید سپید -
همه الودگی ست این ایام
راه شومی است می زند مطرب
تلخواری ست می چنگ در جام
اشکواری ست می کشد لبخند
نگواری ست می تراشد نام
شنیه چون جمعه پارچون پیوار
نقش عمرنگ می زند رسام
مرغ شادی به دامگاه آمد
به زمانی که برگسیخته دام
ره به هموار جای دشت افتاد
ای دروغا که بر نیاید گام
تشنه از جابه خاک مرگ نشست
کاتش از آب می کد بینام
گام ما حاصل آن زمان آمد
که طمع برگرفته ام از گام...
خامسوزم الغرض بد رود
تو فرود ای برف تازه سلام

نیاز از زمین

ستایارانه جور به بنکلا و یاره مینه نه و
گلی در سوزشونلو و موسکاو یاره مینه نه و
د گل پشانته سرتو یایه دغزل و یاره مینه نه و
به کرشموکی دی دنیاوه یاره مینه نه و
حسن دی بازفوند یه زره مرئی پنجوکی نیسی
خه د حسرت سره فضا وه یاره مینه نه و
خمارد سترگودی نشی د میگو و وی راتسه
شوروستی وه اوخندا وه یاره مینه نه و
اوریل دی خورکر چی زما به زره کی اوریل شی
داد اورلوپس تاشاوه یاره مینه نه و
د شونود و تف به دی زخمی زره ته تکور و رگاوه
د بازاری مینی سودا وه یاره مینه نه و
ماوی چی کشکی زه هم ستابه زره کی بحایولرم
یوه شوم چی خوشی تنها وه یاره مینه نه و
(نژنده) سوزه اوله سوزه جاته هیچ مه وایه
داجی خبره دی رسواوه یاره مینه نه و

نقشی جدید من

عادلہ ادیم درفلم



در همین تازه گمانش را در فلم هنری ((آخرین آرزو)) به کارگردانی محترم نظری به پایان رسانیدم. در این فلم نقش یک دختر گنگ د هاتی به عهده منی است.

تازه ترین نقش من در فلم هنری ((غیرت)) میباشد که کارگردانی آنرا محترم عباس شیان به دوش دارد و فلپرداران محترم نورهاشم ابیرمیاشد. این فلم به شکل سیاه و سفید روی نوار ۳۵ ملی مترتجه میگردد.

فلم غیرت یک فلم جنایی است و من در آن نقش دختری را بازی میکنم که جبراً به قاچاقبری کشا-

نیده میشود. زیرا از یک طرف یکی از اعضای خانواده اش به گروپ قاچاقچران وابسته است. و از سوی دیگر عاشق پسر جوانی بنام عابد است که او نیز جبراً به این کار کشیده شده است.

این فلم مثل هر فلم جنایی دیگر از حوادث هیجانی و حرکات دینیک میک برخوردار است، که میکن به ذوق تماشاگران برآورد و مورد علاقه شان قرار گیرد.

در این فلم فرید فیض، جانمحمد، حیدری، وکیل نیکبین، اکرم خرمی، ماری امید، داود لودین و دیگران نیز نقش دارند.

فلم هنری عامی برای نوجوانان

یکی از سینماگران خوب سینما افغانی که دارد خود شورا در شمار سینماگران متعهد قرار میدهند موسی را منتشر است. وی دومین فلمی را برای نوجوانان رویدست دارد که میشود روی آن مکت کرد.

موسی را منتشر کارگردان این فلم در رابطه چنین گفت: در فلم هنری ((عاصی)) بیشتر سعی به عمل آمدن تا روان اطفال و نوجوانان جامعه ما که چگونه جنگ مصیبت بارد طول ده - سال در ریلوئی بمبناگوار عا. بسر روان آنان تا تیرات سوو منفی را ببار آورد منعکس شود. در

این فلم دیده میشود که چگونه اطفال و نوجوانان جامعه ما به بازی گوشی و عدم توجه شان به درس و آموزش یاد داشته می شوند. در این فلم در فامیل زحمتکش را به تصویر گرفته ایم، یکی خانواده نجار، و دیگری خانواده ماهنگری است که پسر نوجوان نجار و پسر ماهنگری تیرات ناگوار جنگ در طفولیت، ذهن و روانش را به افوا گرفته و او را از مسیر جهت اش منحرف نموده به یک انسان عقده می و -

حود خواه، مبدل میسازد که همین انگیزه و غرایض جاه طلبی خود - خواهی او را در میان هیجانی ها - پیش، یک تا زلجوجی ببار آورد مورد جریان حوادث فلم او را با نسو اجواب دیگر یعنی پسر آهنگس مقابل میسازد. او درک میکند

که شخصیت انسان وابسته به نیرویش، یعنی کار که مینماید و بدست است تا اینکه همین عنصر مثبت (پسر آهنگر) سبب میشود تا روان پسر نجار عنصر لجموج، پی بند و بار را تحت تاثر خود در آورد و او را متوجه زنده گی و - محبت و صداقت نماید.

این پنجمین فلمیست که توانستم با یاری و مدد سینماگران با درک خود در مسیر تکامل سینمایی خود داشته باشم.

در ساختن فلمهای نوجوانان که ام مراجع باید بیشتر شمارا که ک برمانند.

گفتگوی با کریم نایل

س- از کار هنری تان چند سال میگردد؟
ج- شروع کار هنری من در سال ۱۳۳۷ در راد یوکابل وقت بود که الی سال ۱۳۴۵ ادامه پیدا کرد بعد از آن نسبت مشکلات شخصی ام الی سال ۱۳۵۶ از فعالیت هنری دور بودم و در سال ۱۳۵۷ مجدداً به کارهای هنری ام آغاز نمودم.

س- تا حال در چند اثر تلویزیونی نقش داشتید؟
ج- دقیق به یاد نیست به غیر از کارهای راد یوسی ام در زیاد. تراز سی فلم تلویزیونی تیاتر تلویزیونی و فلم های سینمایی نقشهای عمدتاً را بازی نمودم.

در ادامه کار توجه لازم از مسو- لین هنر فرهنگ کشور و خاصتاً مس د مج ۱۰ که در این اواخر توجه شان روی این فشرگتر شده و یامن کمترا احساس میکنم خواهانم. البته مراد رساختارد و فلم ((پیش آهنگ و گرگ و خرگوش)) کساخت پیشاهنگان یاری رسانده است.

س- چه ضرورتی شمارا به ساختن این فلم واداشت؟
انچه تلاش و کاریکه در این زمینه مراد رساختارد فلم واداشته علاقه مندی فراوان به زنده گی اطفال و نوجوانان است. من فکر میکنم ما به هستی زنده گی در وجود همین نوجوانان نهفته است. روی این اندیشه که در ذهن و فعم



س- از نقش های که بازی نمودید کدام یکیش زیاد مورد علاقه تان است و از آن راضی میباشید؟
ج- من از اکثر نقشهای خود راضی میباشم برای هر یک از قهرمانان خود یک قسمت از زندگی خود را بخشیدم ولی با آنهم نقش که مورد پسند من - همچنان مورد پسند مردم نیز قرار گرفت نقش چمن لالان در فلم تلویزیونی (دختر پیراهن سفید) است که تا حال تعداد از مردم مرا بنام چمن لالا به یکدیگر نشان میدهند.

س- درباره وضع تمثیل در کشور چه نظردارین؟
ج- هنرپیشه های ما اگر چه دارای تحصیلات آکادمیک نمیباشند ولی با آنهم دارای استعداد سرشار میباشند. ولی چیزیکه ما هنرپیشه هارامثل موریانه میخورند حسادت بد بینی و خود خواهی است که بزرگترین نقیصه ماست.

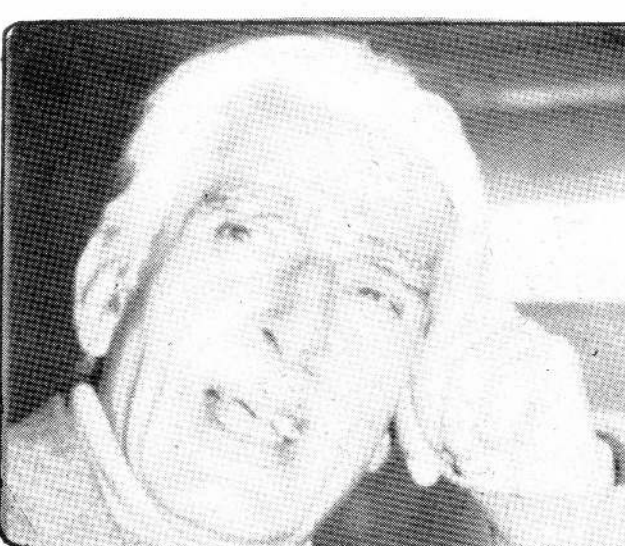
س- برای از بین بردن این نقیصه چه پیشنهاد دارید؟
ج- اول: زمینه رقابت سالم در زمینه تحصیل برای جوانان.



کوچک دام آرزو دام فلمسازی باشم برای اطفال و نوجوانان. این فلم چه وقت به تماشا گذاشته خواهد شد؟

این فلم را که امور فلمبرداری آن با صمیمیت کامل میونت ما با کمال رسیدن تلاش فراوان دارم با مدد و یاری اداره فلمهای هنسری و مستند تلویزیونی امور مونتاز و موسیقی آنرا هر چه زودتر آماده و به دست نشر میسازم.

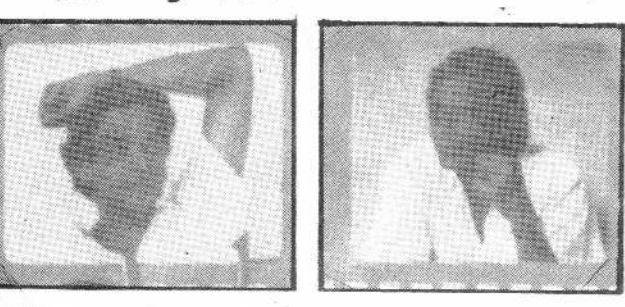
س- سناریوی فلم از کیست و فلمبرداری آنرا چه کسی به عهده دارد؟
س- سناریو را سعید زرگری نوشته و کارگردانی آنرا عید زرگری به عهده دارد. مصاحبه از: مورچل

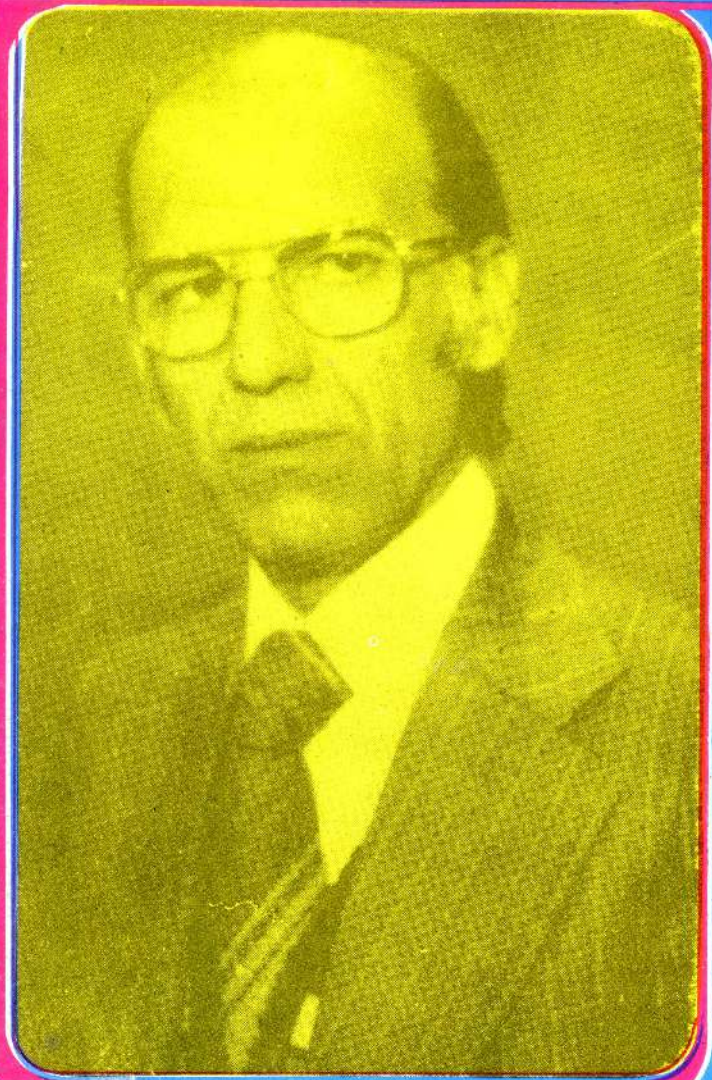


مظفر علی کارگردان فلم عمر اوجان

سراز فلم ((عمر اوجان)) کلتور احساس کم، در فلمی انعکاس جان))، که از یک رقاصه معروف میدهم از داستانها و قصه های کتب و حکایه میگرد، فلم ((انجمن)) که من فلم ساخته ام، هیچ یکی که با پرا بله های مردم لکنوسر کار جنبه مذهبی نداشته، بلکه همه داشت، فلم ((گامان))، که موضوع رقصه بیانگر کلتور معین است آن بین هندو و عاوسلمانان که خود نیزه آن تعلق دارم. از مشترک بود، فلم زونی، که قصه آن همین جهت است که نسبت به راد استان ((حباختون)) تشکیل دیران آن را بهتر درک میتوانم، مه داد، یکی بی دیگر وارد صحنه انزون بران، اگر بسیاری از نقایسم گردیده اند. از مظفر علی. زبان اردو را نیک میداند من نیز کارگردان فلم میروم که چسرا از تسلط کامل بر آن برخوردارم. در فلم های او بیشتر موضوعات نهدانم چرا از دایر کتران هندو مربوط به مسلمانان جلب توجه رانمیبرسد که چرا همیشه می نماید؟ آیا اویت مسلمان در فلمهای شان کلتور هندو را بنیاد گراست و یا بخاطر داشتن انعکاس میدهند ((.

نام ((علی)) باین عمل دست مظفر علی دایر کتر فلمهای میزند؟
هنر دی بیرون بروزه فلسف میزند
مظفر علی اصرا میوزد که: (زونی) میگوید، که بی سراسری هران چیزی را که به متابسه بقیه در صفحه (۸۳)





زهرا مگدر



فواد رامز

دوستان زيادي از مرکزي ولايات کشور، همواره تقاضا مينمايند
تا صاحب بي با محترم ناشناس هنرمند خوب انجمن دهم مادر زمينه
بنابر تقاضاي دوستان آواز محترم ناشناس و نيز سلسله مصاحبه هاي
هنري با هنرمندان تاکنون سيار خبير نگاران اختصاصي مجله را
توظيف نموديم تا صاحب محترم ناشناس را که فعلاً در اتحاد شوروي
در سفارت افغاني وظيفه انجمن ميدهد آماده ساخته و با ارسال
بدازند ، متاسفانه در هر سه بار محترم ناشناس که مردم هنرناشرا
سخت دوست دارند ، حاضر نشدند مصاحبه نمايند و عکس هاي
تازه شانرا ارسال بدازند . آنها استدلال مينمايند که يکي از مقامات
رسمي کشور کار ديپلوماتيک را در دراز کارک هنرمند دانسته

لهذا آنها در حدود همين سخنان گله مند اند و ديگر حاضر
نيستند در هيات يك هنرمند شناخته شوند يا در مقام يك هنرمند
صحت نمايند . بدنياوسيله ما به خواننده گان خود عرض مي کييم
که تيمه مصاحبه مطلوب آنها تا فعلاً ميسر نگرديده و ما به احترام
خواننده گان عزيز خود عکس محترم صادق فطرت ناشناس
ديپلمات افغاني در اتحاد شوروي را به نشر ميرسانيم روده ميد -
هم هرگاه آنها حاضر به مصاحبه شوند ، در اولين فرصت از طريق
تلفون يا تلوگراف يا فرستادن خبرنگار خود به مسکو مصاحبه آنها را
تعبير و چاپ مي کييم

ستاره ي دل
ميتواند!
ديپلومات



انگشت خواهند گرفت تا که من از
 اینگونه برخورد دلشاد نیستم
 معترا ز همه اینکه آنها می که -
 پیرامون شخصیت من آگاهی کامل
 ندارند چگونه به خود حق میدهند
 که مرا انتقاد نمایند . من یک -
 هنرمند استم ، هنرمندی که بیشتر
 نقش یک زن حساس را بازی می
 نماید و تا جاییکه فکر میکنم انگیزه
 بعضی حساد تها نیز در همین نکته
 نهفته است))

من از سری د یوی پرسیدم که
 چرا اجازه میدهد که اشخاص -
 منفعت جواز زیبایی و جذابیتش
 استفاده ناروا نمایند ، او در پاسخ
 میگوید : ((در جهان فلم و سینما
 استفاده های گونه گون را مینمایند -
 سم ، دایرکتور نیز به گونه می -
 استفاده میدهد ، در هر نمايش

کیف کردن از دیدن سروصورت و
 زیبایی اش به سینما روی آورند .
 امروز رمان ستاره گان -
 سینما می دهند استند کمانی که بله
 وجود دارد همه های بزرگ هنری
 هنوز نیمه نرد بان شهرت و مقام
 سری د یوی را بالاتر نهاده اند . -
 طبیعی است که فقط ((علامت
 سکسی)) او را بدان مرزها کشند -
 نه است . سری د یوی رامیتوان
 به ((ریتم)) تشبیه نمود که در
 سال ۱۹۲۰ در هالیوود به چنان
 مقامی نایل آمد ، با این تفاوت
 که سری د یوی باز پرده را رآسته
 و در جاد و کردن طرف خود توا -
 نمندی متنازی دارد . اینک سری
 د یوی تا چه وقت بر فراز این سکو
 فرار خواهد داشت به زیرکی و -
 شگرد های خود شود در پیشگیری
 شیوه های بهتر بیستگی دارد -
 در همین رابطه خوردش گفته
 است : ((من نقش های خود را -
 دوره بررسی کرده ام ، نمی گویم

زیبایی جذابت برآزنده می
 اندام سری د یوی آنگونه است که
 گاهی هنرش را به زیر میگیرد ، مگر
 خودش طوری می اندیشد که به
 نقش ها و بازیگری هایش بیشتر
 اتکا دارد .
 این یک امر واضح و روشن -
 است که فلمسازان تا کون از وی
 بحيث سمبول ((سکسی)) استفاده
 برده اند ، و او نیز خاموشانه سر
 تسلیم خم کرده است . نشانه -
 های فلم نیز با تصویرهای سکسی
 او به رنگینی نشرات خویش می
 انزایند .
 سری د یوی با آنکه میخواهد
 هنرمندی باشد باوقار و ارجمند ،
 اما اشتباهاتی سبب گردیده تا به
 این خواست را برایش نایل نیاید .
 باید یاد آور شد که : تماشاگران -
 فلم های سری د یوی ، نه به
 قصد تماشای هنر بلکه به آرزوی -

برگرداننده به دری
م . اندوه

سری د یوی

**از سری دیوی تا کنون
 به عنوان سمبول سکسی
 استفاده شده است**

دیوی

تقاضای جدی آگاهانه ای از هنرمند
 دارد ، به زعم اینکه در هر بخشی
 از هنر هنرمند خواهی نخواهی
 دست او در خیل است ، به نظر من
 این کار یک نوع زدی است ،
 دایرکتور فقط احساسات هنرمند را
 زیر نظر می گیرد ، باقی کارها
 مربوط به خود هنرمند است . من
 هرگز نقشهای خود به کسی
 اجازه نخواهم داد که مرا در معر
 ض بهره کشی ناروای خود قرار
 دهد .))

نقشهای بدی بوده اند ، با انهم
 اگر سخنها می در مورد وجود
 داشته و من از اجرای آن سر باز
 نزده ام ، د لیلیش در آن هفته
 است که من نخواسته ام ، کامی
 به عقب برگردم . من به انگشت
 گذاری بر کار رقبای خود معتاد
 استم ، شاید هیچ ستاره می -
 دیده نشده باشد که سخن و
 صدای خود را خفه کند ، من فکر
 میکنم ، به هر بیمانی که من در
 هنر خویش گام فراتر گرام و نقش
 های گونه گونه را بازی نمایم ،
 مردم فقط در یک مورد بر نقش من

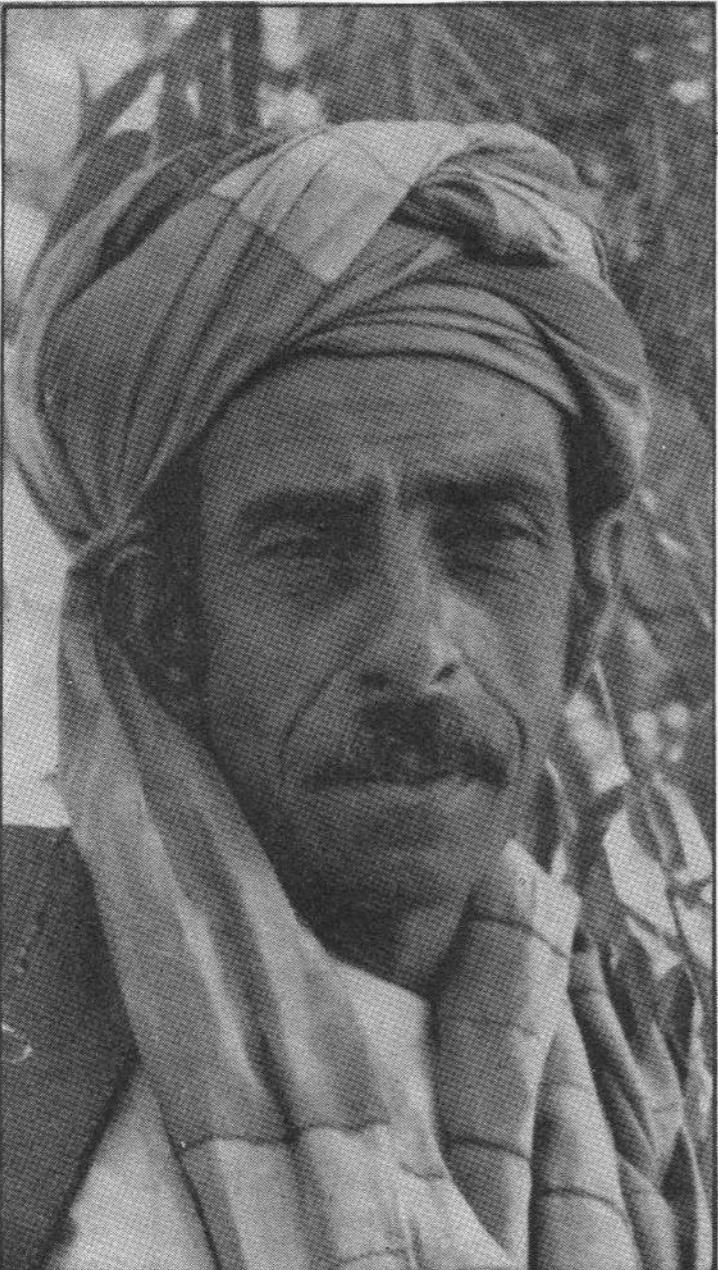
بنیه در صفحه (۱۱۳)

میخواهند!



هدف با مصاحبه

مصاحبه کننده: کامله حبیب



یکروز هنگام تمرین افتاد واستخوان
 کمتر شکست، درین وقت بود
 که خدا به دادم رسید ببول اورا
 به من دادند از همان روزند مگر ام
 باتیتر گره خورد که تا امروز ادامه
 دارند.

— بحربه این حساب سالها ی—
 زیاد ی رابست سرگذاشته اید؟—
 باید به مرصد سالگی یاگذاشته
 باشید؟

— ازمن رسالم نبرسیدهام که
 خدا عمرش را دراز کند یکصد
 سال دارد.

— بحربه این حساب من اشتباه
 کرده ام شما خیلی جوان استید؟!—
 بلی بکلی جوان استم.

— شما از کارتان راضی استید؟—
 البته مقصودم از اجرای نقش تان
 نیست بلکه هدف از هنریشسه
 شدن است.

— بلی بکلی راضی استم، فکر نمیکنم
 که این راه را اشتباه پیموده باشم،
 حتی به مسلک خود افتخار هم
 میکنم.

— پورتاکون در چند نمایشنامه
 کار کرده اید؟—
 — در بیشتر از (۱۰۰) نمایشنامه
 نقش داشته ام.

— نمایشنامه نویس هم استید؟—
 — همین یک کار را نکرده ام.

— شما قبلا در فلم نیز نقش بازی
 میکردید، در این اواخر در فلما
 دیده نمیشوید چرا؟—
 — من در (۲۰) فلم کار کرده ام—
 بگذار حالا جای باران رانجاسا

بقیه در صفحه (۹۰)

— محترم عزیزالله هدف بالاخره
 بعد از تلاش زیاد به مشکل شما را
 پیدا کردم.

— جرابه مشکل؟—

— به تلویزیون رفتم گفتند عزیزالله
 هدف در افغانستان میاشد، به
 امانفلم رفتم، گفتند شاید
 به روی سنیو کابل تیاتر پیدا این
 کنید، به روی سنیو هم نبودید
 بالاخره سرتقسیم کردن نشان
 پیدا ایتان کردم.

— بامن چه کار داشتید؟—

— میخواستم درباره کارهای هنری
 از همه داروند ارتان برایم
 بگویند تا نامش را بگذارم مصاحبه
 — باید بگویم که شما نقد در
 کارهای هنری پیچیده اید، به
 اصطلاح گد خوردید اید که نمیدانم
 از کارهای سینمایی تان بیروسم
 ویا از تیاترونما پشنامه!

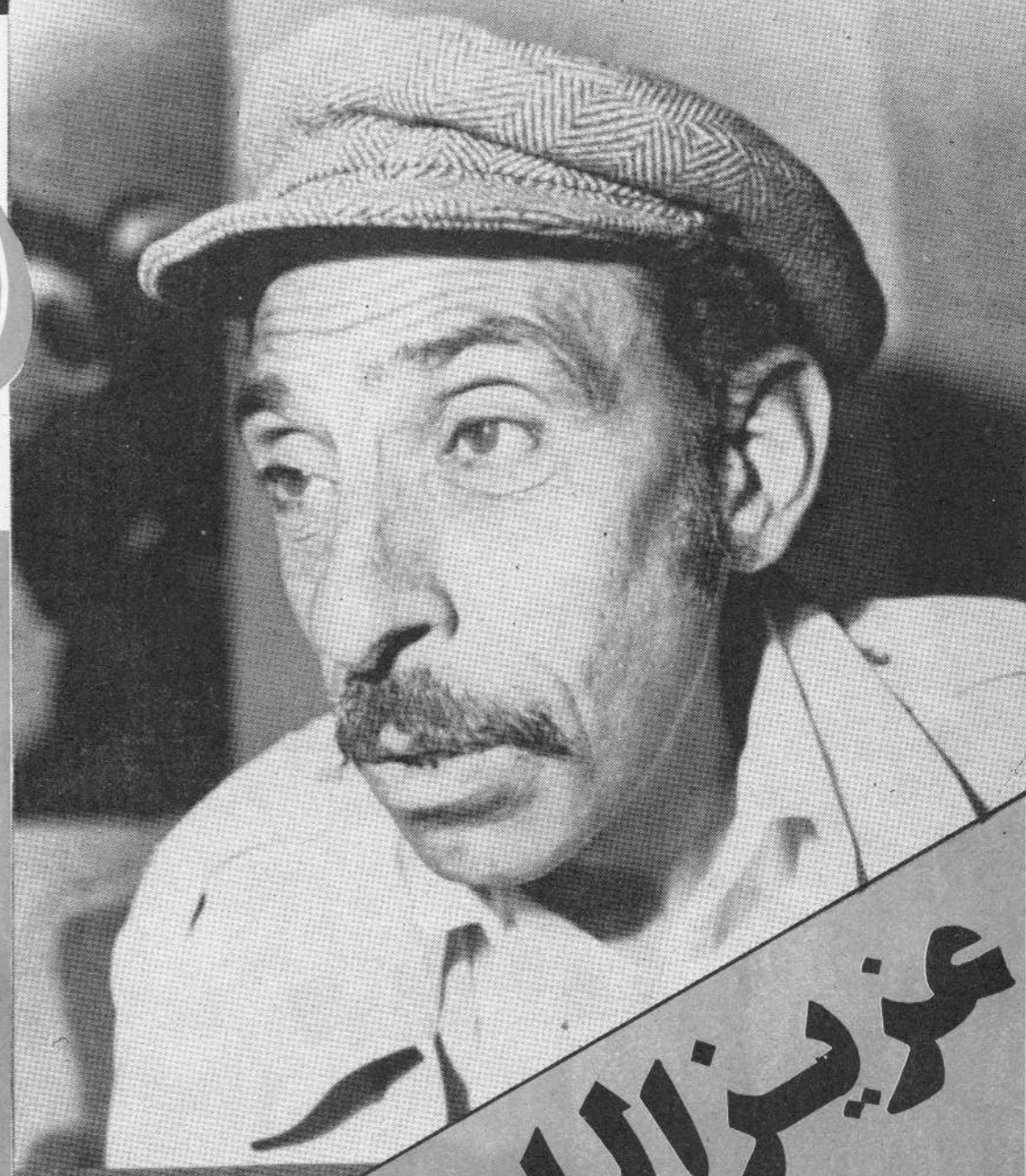
— در هرقالی که هنرمین خوششان
 آمده از همانجا شروع کنید.

— شما هنریشسه استید یاد راسه
 نویس زیاد ایرکسر؟—

— من عنقریب جامع الکالات می
 شوم!

— من تابه خاطر دادم شما در
 نمایشنامه هانقش بازی کرده اید،
 چگونه هنرتمشیل شما رابه طرف
 خود کشانید؟—

— در آنوقتی که من مامور شرکت
 برق بودم تعدادی از دوستان
 کمرهت بستند و تیاتر (لشکرنداری)
 را ایجاد کردند و من تقریباً یکسال
 مشق و تمرین آنان را تماشا میکردم،
 سید شریف حارث هنرمند توانایی
 کشور که جزاین هنرمندان بود —



عزیزالله هدف
 از سینما به تیاتر تبدیل شد

موضوع: انجمن علوم

رنگها

اسرار شخصیت

انتخاب رنگهای سرد نشان دهنده منزوی بودن
انتخاب رنگهای شویخ نشان دهنده فعال بودن شخصی است

دهنده منزوی بودن

دهنده نشانی شویخ

اینکه بین شخصیت و انتخاب رنگ در تزئین و دیکوریشن منزل رابطه ای وجود دارد، یک موضوع قابل بحث و مناظره است. انتخاب رنگ میتواند نتیجه معاشرت ها و برخورد های پیشین شما در برابر مسائل زندگی و همچنین نمایانگر وضع شخصی تان باشد. روی این ملاحظه، بین رنگهایی که برای اتاقهای تان انتخاب میکنید و شخصیت تان یقیناً رابطه ای موجود است.

هرگاه توضیحات زیرین با حالت شما مطابقت داشته باشد، خوب، در غیر آن برای رد یا قبول یک رنگ معین بطور تعمیم نیست کاملاً باطنی باید نزد تان وجود داشته باشد. همچنان قابل تذکره است که بعضی سلیقه ای را که در انتخاب رنگ و دیکوریشن بکار میبریم، میتواند عکس سلیقه ای باشد که اغلباً در باره آن می اندیشیم. طور مثال، یک زن بسیار محبوب، ممکن رنگ سرخ را به منظور پوشاندن محبوبیت خود انتخاب کند.

گرچه بطور معمول، کسانی که رنگهای گرم - سرخ، نارنجی - زرد را انتخاب میکنند، مایلند نسبت به اشخاصی که رنگهای سرد - آبی، سبز و بنفش - را میپسندند، اشخاص اجتماعی و فعال بوده و مصروفیت های خارج منزل داشته باشند و آنانیکه مایل به رنگهای سرد اند، اکثر اشخاص منزوی مستطاد و خویشتن گرا اند. هر اندازه ای که زن در زندگی آزاد، ساده و بی تفاوت باشد، همان پیمانه رنگهای اصلی - آبی سرخ و زرد - را میپسندد. هر

قدرت زن شخصیت اجتماعی و شخص داشته و در رهت اضل و موازن اجتماع سخنر باشد، بهمان پیمانه به انتخاب رنگهای نوسی مانند بنفش، نارنجی و سبز تمایل پیدا میکند.

اشخاص متمایل به رنگ سرخ از جمله اشخاص آماده هر نوع پیش آمداتی، بیباک، سخی، ورزشکار و رقابتی اند.

اشخاصیکه رنگ و گل میخک را دوست دارند، متغیلتند افراد سالم بار آیند و هوس بازی ها سابقه شانرا با کسب یک شخصیت سالم جبران کنند.

آنانیکه رنگ نارنجی را میپسندند، طبع آرام داشته و خوش قلب اند.

افراد متمایل به رنگ زرد از

جمله اشخاص سرور و ذکی بوده و از مقامات طبع برخوردارند.

رنگ آبی، رنگ دوست داشتنی و مورد پسند کسانیست که اگر آرام، با نظم و دارای دسپلین خودی بوده و مایلند بیشتر پابند منعمات و رسوم باشند.

دوستداران رنگ سبز در جستجوی ثبات و احساس صیق اند از نگاه اجتماعی، صرفیتهای خارج منزل را دوست دارند، متغیلت پابنده قواعد و نظم زنده گی و اید آل های مادی اند.

ملاقمندان رنگ آرزواتی مایلند احساس، شهوانی، دوستدار هنر و ذکی باشند. اینها خوش سلیقه بوده و دارای میرال عالی و ایده آل های معنوی اند.

دوستداران رنگ کرمی محافظه کار و قابل اعتماد بوده و



در جستجوی سلامت جسمی اند. برای اطاقهای مختلف منزل تان احتمالاً رنگ های گوناگون را انتخاب خواهید کرد و اینگونه انتخاب نشان دهنده اهمیت است که سعی دارید خود را با در نظر داشت این امر بنگهد که هر اطاق تاچه حد در زنده گی شما نقش ایفا میکند. اطاق نشیمن و تاقخوری برای اکریت خانمها نشان دهنده اینست که میخواهند چگونه در اجتماع ظاهر شوند. بدین ترتیب، رنگها را که شما برای این اطاقها انتخاب می کنید، به جرات میتوان گفت که نمایانگر این واقعیت است که آرزو دارید دیگران چگونه شما را درک کنند. رنگی را که شما برای اطاق خواب تان می پسندید، انعکاس دهنده وضع روانتیک و جنسی شماست. رنگ شناسی این امر است که در مورد اعتماد تان چگونه می اندیشید.

تفاوت بین استفاده از انتقال تدریجی و نامحسوس رنگها یا استفاده از رنگهای کاملاً متغیلتین و متضاد نیز در باره شخصیت شما گفتنی هلیس دارد.

زناتی که آرزوهای دراماتیک و قوی مانند سبز و سرخ یا سبزه سفید استفاده میکنند، مایلند اشخاص حادته جو و احساساتی باشند و کمتر واهمه دارند از اینکه دیگران در باره شان چه قضاوتی نمایند. زناتی که شکل انتقال تدریجی و نامحسوس یک یا دو رنگ را ترجیح میدهند، خیلی بیم دارند از اینکه احق جلوه کنند. اینها رسک را ناطعانه نمی پذیرند، خیلی محتاطانه و شیطانی عمل میکنند.

زیلی و یازده هولد دودلداده و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانیک می‌اندیشند.

هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بد و برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیرومینا بد.

زیلی نگران است که می‌آید هولندا سیرام خوریان شود. اما هولند برخلاف وید مید همد که به عشق آتشینش وفادار ماند.

وی که در راه سفر به رید و جنیرومینا یکی از ایالات کشور مد تارکوتای را اقامت می‌گردد ملول و غمگین حتی به بستر مریضی می‌افتد.

زیلی خود نروید ان ایالتیز هولند می‌رساند. سرانجام هولند صم می‌شود که سفرش ادامه بد همد هولند پیران انجام ماموریت و نه روز اقامت در ان شهر روز به برگشت بومین، در دوسلد و روملین اقامت گرفت.

او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی رازنا بد بد شد نش را جویا شود.

یازده هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد. روبرت عکسریخ ایگ لوی را بنام های تیغزاد با من، همیلیونزی، ماریوتلینو، گیزاری نووفو و کارلو سامیا مرفری کرد.

هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بد ست آورد است.

یازده پس از تحمل شقاوت زیاد خود شراموقمی به همیلیونزی رسانید که وی نقش زمین‌گردید و وحسد به قتل رسید. اش روی اتای افتید بود.

سرانجام زیلی با زنی بنام پترانداز دوستان همیلیونزی آشنا گردید. پتراندای مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برونشویک است. زیلی که به عشق قبلی خود تونیونتریستی خیانت نموده و به قتل او ویدرش همیلیونتریستی مسم است. او ده سال می‌شود، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از انظار پولیس دور نگه داشته است و اکنون در داخل همین شهر به سر میبرد.

و اینم ادامه سریال:

ترجمه حسام الدین پرومند

کدام حقیقت؟
حقیقت درباره ویکتوریا
ویکتوریا کیست؟
زنی که عکسش را با خود دارد؟
نزد یک بود از اضطراب و ناراحتی فریاد بزمن
بیچ بیچ کتان گفتم: او که زیلی نام دارد زیلی لورید و
اما نام اصلی اش زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا است
و در پشت این نام دروغین خود نرا بنهان داشته
است.

۱-
ناگه پروم برای پتراندای حقایق را بگویم. حقایق
زندگی ای را که بخشی از زندگی ام را درگذشته
می‌ساخته است. این حقیقت را که من آنرا فقط و فقط
به نام زیلی لورید می‌شناختم. حالانکه در -
حقیقت نام او ویکتوریا برونشویک بوده است. هفته ها
گذشت و من با ادعاهای پتراندای ترا متقاعد تر می‌شدم.
صحنه ای که متعلق به سالهای گذشته می‌شود، در
برابرم متجسم گردید.
صحنه ای که در اپریل ۱۹۴۴ در یک شام گوارا در
سفارت ایتالیا واقع در برلین پیش آمد. آتش کلتوری
ایتالیا که جوان خوش قیافه و نافذ و بوهایی سپاه
داشت، مورد توجه همه خوریان از جمله پتراندای
که جلد شفاف و چشمان آبی به شگفتی آب داشت
قرار گرفته بود.
آتش کلتوری به پتراندای گفت:

چطور؟
ما اجازه نمیدهم.
ملفت نشدم.
بعد میدانید.
۱۱-
آن صحنه ما به امید واری من مخصوصاً از جهتی
گردید که او بالاخره به ایتالیا سفر کرده بود و حرف
های کاملاً جدی را در مورد زیلی لورید و میداند.
از نشو و نما مخاطب ساختم:
- بیلی برای نوشتن دارید؟
سرش را تکان داد.
- بازم شما این...
- بیلی لطفاً...
به سوی تلفون عجله کرده. شما این وویکسی
طلب کردم. پتراندای حرف آمد: چرا احساساتی به
نظر می‌رسید؟
گفتم: حرف دل من حرف در مورد زیلی است. از
او کسه کبید لطفاً... خانم رند.
- من به ایتالیا سفر کردم. آنجا به کار پرداختم.
پول خوب ستانیدم.
با ناراحتی گفتم:
این برای من مطرح نیست که شما آنجا چه کردید.
از او بگوید. از زیلی (میخواستم ادامه حرفها -
پیش را بنشینم. در حالیکه پتراندای با حوصله بودن
دعوت می‌کرد. گفتم: آتای هولند در رم در منزل
(فیما ایما)) زنده می‌میکرد. آتش کلتوری از برلین

خدا با ما سخن گفت است

به غیر از ما دو نفر دیگر نیز در بار نشسته
بودند. لحظه ای بعد پتراندای آمد. رنگش
مثل برف سفید میزد. پتراندای گفت:
جناب هولند، لطفاً مرا با خود به اتاق تان
ببرید. حرفهایی باشما دارم. پول مشروب را بردار.
خته با او از راه سالون سرگرمی هتل به طبقه
بالایی رفتم. همیشه به اتاق سکوتی ام پا گذاشت.
موزیک را قطع و بدون هیچگونه درنگی گفتم:
اکنون من ملتفت ام که همیلیونتریستی را کی به قتل
رسانیده است.
کسی؟
ادامه داد: و هرگاه دستش برسد، مرا هم
می‌کشد!
منظورتان کیست؟
- زنی که عکسش را به من نشان دادید.
- زیلی؟
او سرش را تکان داد. ما همد و مقابل هم نشستیم
به حیرت افتیدم: کسی را که همه فکر کردیم بود -
مگر یک قاتل... به نظر زیاد غیرقابل تحمل
و نامسکن به نظر می‌آمد. پرسیدم:
- پس زیلی را دقیقاً می‌شناختید؟
- آری.
- کجا معلوم که شما عکس را عوض گرفته باشید.
بسیار آدم‌ها با هم زیاد شبیه اند.
- خیر آقای هولند. نشانی می‌گویم. زیلی در زیر
بغل جیش به اندازه یک سکه داغ داشت و از
گوش چپ کمی ضعیف بود.
- بیلی،
زیلی در ۱۲ سالگی که بسیار شوخ بود، سگ سرد
بیری را از پت و در نتیجه، لکت و کوپ مرد بیری، این لکه
در وجودش زید او آید. ازین نرفت.
پتراندای داد:
- متأسفم که طور نشاید و باید نمیتوانم باشما همدردی
نمایم. بایست یکی بی دیگر حقیقت را از من بپوشانید.

آمد. مرا با اشخاصی بسیاری آشنا ساخت. خورد
در یک مغازه کار می‌کردم. مستخدمین پول و خانه
داشتی داشت.
- ادامه بد هید!
سرانجام آنجا مردی عاشق من شد. برایم سرود
آید الهی بود. اسمش تونیونتریستی بود. در ست
پسر همین مردی که امروز در خیابان مشجر عکاسی
به قتل رسید.
۱۲-
دروازه کوپید شد. صد ازدم:
بد اخل بفرمایید!
پیشخدمتی با قیافه متیس داخل آمد و گفت: شما این
سرد حاضر است. من به ویسکی خود سرود او ترا اضافه
کردم و ترا جرعه جرعه می‌لاس شما این اش را سر کشید.
پرسیدم: این تونیونتریستی که عاشقش شدید کی بود؟
- مشاور سفارت.
- مشاور سفارت!
- بیلی، مرد ۲۸ ساله ای بود، چست و چابک، دارای
بوست تیره و چشمان میس.
پتراندای دعوت کرد. حرفها پیش را قطع و به گریستن آغاز
کرد. منتظر نشستم تا گریه اش ختم شود.
اشکها پیش را سرد و گفتم: مرامی بخشید.
- مرد جوان را زیاد دوست داشتید؟
- بیش از حد آقای هولند. اما مایلاقی شدن -
نخستین نگاه هایمان عاشق و دلخواه هم شدیم.
آتش کلتوری ما را آشنا ساخت. او آنروز تا صبح نزد
من ماند.

باعتقاد من به لبان پتراندای دخیتم حاضر بودم -
حرفها پیش را با بنشینم چون مطلقاً این او بود که
مرا به سوی زیلی رهنمون می‌گشت.
اینبار پرسیدم: او از توخواست تا برای وزارت خارجه
ایتالیا کار کنی؟
- بیلی، شما همینطور؟
تونیونترا موجود طرف اعتماد یافته، میخواست خبرهای
تازه، بلان ها و اطلاعات را در اختیارم بگذارد. او
برای من بیان داشت که یک گروه د پیلومات های
ایتالوی با آمریکا می‌آید و...
- بدین حساب شما به امور د پیلوماتیک پرداختم؟
- بیلی!
- به عشق تان کی خیانت کرد؟
- بکن.
جرعه د پیر نوشیدم. پتراندای بد، گفتم: زنی که
به تونیونخیانت کرد و ویکتوریا برونشویک بود.
- یعنی زیلی... زیلی من چه ماجراهایی...
۱۳-
یواخیم وزیر خارجه المان مرد مقتدری بود و در -
استفاده از زنان قشنگ در امور سیاست بد طولاد -
نت از طرفی به خاطر نگاه های نافذ و جدا بیستش
همه زنان قشنگ، حرمت او را داشته، همه چیز را به
او گزارش میدادند. از ۱۹۲۹-۱۹۴۵ حدود -
سه صد زن به خان المان فرستاده شده بودند.
باری چنین اطلاعاتی را در اختیارم قرار گرفت:
در باره هر سال دوتن از این قماش زنان در روز
می‌آمدند. یکی از سالن ها به پتراندای متعلق
بود و سالن بزرگ دیگر به زیلی.
پتراندای برای چند می معشوقه تونیونتریستی بود.
این زن به وسیله زیلی دعوت شده بود. زیلی -
لورید و با ویکتوریا برونشویک در خانه نیمه پلنسد
(پلیسا)) که اطراف آنرا درختان کاج احاطه
نموده بود و آنسوی تریک الهه روس ترا شنید. از سنگ
جلب توجه می‌نمود.
پس زیلی لباس بریشی سبزه تن داشت. مو
های سیاهش را بالاشانه زده بود. ابتدا هیچکس
به شمول زیلی نمیدانست که تونیونتر است. زیلی
زیلی مدعی گردید: میدانید که تونیونتریستی از
آشنایان منست.

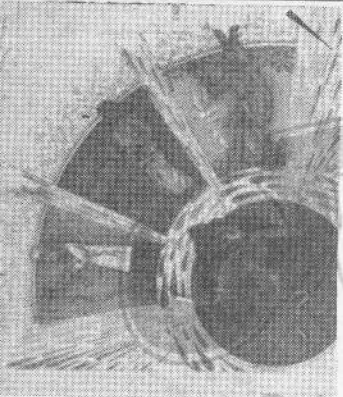
نگاه پتراندای متصرف گردید. بود:
- تونیونتر از آشنایان توست، مراد یوانه وارد ست
دارد و من نیز عاشق او استم. اما دوستی ما چون
دوستی کودکان خوش قلب سرشار از صمیمیت بوده،
همیشه با هم درسی می‌آختم.
زیلی سگرتی را روشن نموده، گفتم:
برای من بی تفاوت است که تونیونتر تو گفته کسه
دوستت نداشته به توشق میوز و پام تو به او شق
میوزی، اما باید ازین عشق منصرف شوی.
پتراندای برآورد:
تو کون د وی عقل استی. من ماموریت یافته ام که
یا او دوست بمانم و به هلموت جان از نمره ایمن
آشنایی گزارش بدم و تونیونتر... در غیر آن هم من
و هم ترا از اینجا د پاره خواهند فرستاد و ماموریت
ما با یان خواهد یافت. باید بدانی که تونیونتر یاره گو
و بر حرف است و حتی در لحظات هیستریک ن بازمان
نمیتواند بد همن را بسته کند و اسرار را فاشی سازد.
گیزاری فرانک، پروفسور زولش، الیا کارنیل انرا د
مطمین برای آقای جان استند. اما تونیونتر تا کسون
از این اعتماد تا حدودی گامته است. پتراندای لال
کرد:
شما میدانید به مردی که واقعا آدم دوست دارد،
خیانت کردن چه عواقب ناخنجاری در پیال خواهد
داشت؟
پیشخدمتی که جای را سرور می‌کرد. آنجا سرور گلش

پیدا شد. زیلی یاد لویسی پرسید: چه خبر است
انگلسو؟
پیشخدمت جواب داد: پوزش میطلبم، میخواستم
خبر بد هم که آقای تونیونتریستی آمده است.
۱۴-
زیلی، ترنتی را برای چند دقیقه به صحبت
دعوت کرد. ترنتی با لباس های آبی که خط های
سفید داشت، همچنان بیروان و نکلیس آبی، در
برابر زیلی زانوزد. ترنتی با احترام تمام د ستان -
هرد وزن را بوسید و گفتم:
از هر دوتان غمخیز خواهم. هم از تونیونتر و هم از
خود پتراندای!
هرد وزن بهت زده به مرد چارشانه با سکو
نگریستند. مرد جدید، ادامه داد: پتراندای اکنون
باید بدانی که من بد تزیادی را با ویکتوریا گذرا -
نیده ام. زیاد دوستش داشتم. اما اکنون آن -
محبت وجود ندارد. اکنون به تونیونتر است. پتراندای
و انگاه تونیونتر سوی زیلی رونموده، گفتم: چنانیکه
قبلا هم برای تو نمود ساختم آنکه تنهارا بپست
میکنم. معدوم بدار. من خیال از دواج با پتراندای
را دارم. سکوتی در اتاق حاکم گردید. پتراندای
سکوت را شکست. زیلی به ما خیانت خواهد کرد،
همه اسرار را به فاشیت ها قاصه خواهد کرد.



زیلی گفتم: من همه چیز را قاصه خواهم کرد. همه
چیزها، اینرا که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای،
تونیونتر تلخی پرسید: چرا اینهمه تعهد بد؟
زیلی جواب داد: برای اینکه در مسترخوب و مهربان
استی.
انگاه تونیونتر دست پتراندای گرفت. هر دو به سوی
ترانس شتافتند. زیلی به دنبالش مجله نموده، -
فریاد زد: تونیونتر لطفاً حرکت نکن، لطفاً... اما
تونیونتر فریاد های او را نادیده گرفت و دست بد دست
با پتراندای از لاله های زینه به بیرون رفت.
... و شام همانروز مشاور سفارت تونیونتر را سگرتی کرد.
ترنتی که در گاراج منزلش محصور شده بود، به تکرار
فرار از شهر برآمد. بالای هر دو ماموریت کرد. اما
اصابت نکرد. د پیران را اسب بد پراخت. ترنتی
را به سوی هتل ((میزا)) در محلی که رهبری
گشتاپو در روز موقیمت داشت، بردند و ساعت ۲۰
زیلی بسود.

روز بعد زیلی ناید بد شد. در حقیقت او دیگر به
روم برگشت. چند می بعد ترنتی و دوستانش به برلین
فرستاده شدند و پتراندای پگرد روم و او چیزی نه شنید.
مجدداً زیلی برای نجات تونیونتر و پدرش همیلو -
ترنتی و عطفه گرفت و آنان د برلین حتی نزد یواخیم
(ادامه دارد)



آياسگار په طبابت کارول کيږي

تجربه ترسره کړه . د پښتورگو اوسختو زهرود سمويت پيسه حساسووزنکو پښورگي د ناروغانو حالت اورفتيا بڼه پرسختک کړي دي . دياتيسيدرايديدانفکوره دټولونه زياته هغه وخت ډيره گټوره اوهالي ويلل شوه ، چي په جراحي که د ((صنوي زړه)) او((صنوي پښورگي)) جوړونه اوه کاراچونه باب شوه .

په (۷۰) کلونو کي شوروي اکاډيمين اي . م . لوکين د هيموسور ترولولونه اوکمل ميتود چي د هيني د جوړونکو اجزاو (پلازما اولنف) په تصفيه اوتجزي کي بڼه گټور واقع کيدافاسي ، رامنځته کړ . په دغه وخت کي د لوپري لامل له پاره په شوروي اتحاد کي په تېروال پراکتيک کي مصنوي سگار چي د لوپرواښو هيموسور پښورگي د بنسټ اواساس په توگه شى خدمت سرته رساوه ، دود اوباب شول . ددوي په مرسته د هيني تصفيه دگني شمير هغوناروښيوه علاج کي چي طب شى په مقابل کي کمزوري بڼه شوه ، لوپري نتيجي ترلاسه کړي . خو د هيني تصفيه اولتروپيوه ساده اومعمولي جراحي عمليه نه ده . درگونو د سيستم په عمليا توکي داسي بڼه آله کارول کيږي ، چي د هيني جريان او دوران ، حجم اوچټکتياگړندى کوي . د بيوه خاص سيستم له هغى د سکرو فلترهڼه ددى له پاره برابره اوچمتوکوي ، چي پخپله دپروپيونه ناولي نه کړي . داهم سه ده ، چي دوى بايد تل د ناروغي د هيني سره متابليت ولري ، اوکه نه پوښيږي . د هيموسويشن د معالجي ضررنايي ساده شى . داکترانو د زهرياتواوتو کمميتو دى موجزونکو د کاربولني اوگولي ساده ټپونسه سترگي په لاري دي .

انتراسورپانټونه

پورتنى نومونه د درولونو ټپو ((يوثاني او لاتيني)) څخه اخيستل شوى دى ، او ټپا په شى په انډى ډول ده: «انټرو کولس اوسوپو» جذبهه کالغه کوپيښي گرانولونه چي ۰۳-۰۶ ر . ملي متره قطر لري اوشوروي کيچاپوهان شى په ترکيب اوچورولو بهالسي شوي دي ، د هغيب اوسورانو تکي خصوصيت لرونکي دي . دوى د وجود زهرجن ډول شى اودمعدى اوکولمو په ټوله لاري چي له گيډى اومعدى لځني تپهږي ، خپل تاثيرات بندلي شى . اود کاربولسن په پرتله اوتپهر ډير ژر او په سرعت اشباع کيږي . له دى امله هغو د کولموه ټپتواولانډيشيو برخوکي عملا خپل تاثيرات نشي بندلي . له دى پرته مصنوي انتراسورپانټونه د کيماوي مناصر وډيونونو

له ډير پخوا راهيس ، درمل جوړونکو په طبابت او علاج کي رنگار شيان کارولي دي . هيوکرات چي له ميلادى پيړي نه يي ډير کلونه پخوا ژوند کاوه . انپه هماغوکلونوکي د ((اوريمى)) هغه ناروغي چي د ادرار د نيابتدو سبب گرځي ، د علاج په کار بوخت و .

اروپايانو يثاني د صهياونو لځني درغونو سگار په هکله ، چي دگني شمير شيانو د جذب اودلځنو محلولونو د رنگو د منځه وړلو قابليت اوتواناى لري ، معلومات لاسته راوړي وي . لرغونو صهياونو سگار د بدن د داخلي برخي د پريمختلو اود بدن د بدبوي څخه وژغورلو په هيله ، کارول . دغه ساده اومعمولي درمل يواځي په ۱۸ پيړي کي اروپايانو په طبابت کي دود کړل . د شلمى پيړي په پيل کي د سکرو استحصال په صنعتي ډول سره پيل شو . خوياد زياته شى ، چي د سکرو استحصال څومره چي دسکري اومحصولاتو د توليداتوپه قصد ترسره کيږي ، هومره په طبابت کي نه لگيږي .

داکترانو په زوروتيا سره د سکرو د يودرواستعمال په غذائي تصم ، ددرندو فلزاتوپه سمويت بر د مزمو گاستر ټپو ((تيزايى)) اودکولمو د مزمن التهاب په علاج کي ، تصبه کاوه اولوپيړي نبي نتيجي لاسته راوړي .

انتي بيوتنيک اوانتي باکتريا ، ترکيبونه چي په دى وروستيوکي په طبابت کي په پراخه اندازه کارول کيږي ، هيڅکله سگار ددرملسو له ډلي اوقطار لځني نشي ايسلي ، داځکه چي هغه د بشرى ټولني د ژوندانه دژغورني په لاره کي ستر خدمتونه سرته رسولي شى . سکرو دديزانټري دايپيديم په کلوکي د ډيرو وگړو ژوند له پريښى وژغوره . اود آسيباى يامعمولى کلورا اوبطنى محرقى څخه يي ډير انسانان بچ اوخوندى وساتل . د سکرو لځني ډولونو اود هغوپيسه ډله کي منگي د کاربولن د قابليت په بڼه پراس هم په گني شمير هيواد وکي توليديږي .

سگار هڼه تصفيه کوي :

((۲۰)) کاله پخوا د يونان د ډيودا کتريا تيسيديو نوي متود ، چي په طبابت کي د ((هيموسويشن)) يعنى له هيني څخه پيسه مستقيم ډول د زهروي مرکبونو شيرلو او تجزي په نامه يادبيږي ، وړاندوى کړ او هغه شى د ((سکرو مپټورگي)) په نامه ياد کړ . نوموړى دفعال کاربن دغز او طبق له لاري دناروغي د هيني دتپيدو آزمهڼه او

استعدادها ثروت...

بقیه از صفحه (۲۲)

- چه تفاوتی ؟
- هدف تان ؟

- هدف من این که گریه اش چه وصف داشت ؟

- وصف آنرا نمیتوانم به سما با کلمات بیان کنم . کاش آنوقت متوجه میشدم تا آنرا ثبت میکردم . اما این نکته این که گریه اش حالتی بین گریه بزرگ سالان و اطفال داشت . البته او طفل زیاد آرام بود . بسیاریه ندرت گریه میکرد .

مادرش همیشه میگفت که طفل ما نظری است . اما من انقدر به این گفته ها توجه نمیکردم . تا که کودک ما پای به دو سالگی گذاشت . درد و مالگی او ، متوجه شدم که سید اعظم جان در هلوی - هشیاری و سرینکاری های طفلانه ، خیلی کجکار و بیادقت است . مخصوصاً به قلم و کاغذ . انقدر علاقه نشان میداد که تصویرش را هم کرده نی توانستم . وقتی قلم پاکغذی را می دید ، تا آنرا به دست نی آورد و کاغذ سفید را خط خط نمیکرد ، آرام نی گرفت . این همه علاقه مندی اش به قلم و کاغذ باعث شد تا بیشتر متوجه اش شوم .

هنوز دو نیم ساله بود که آموزش الفبا را با وی شروع کردم . ولی با تعجب مشاهده نمودم که در مدت کمتر از یکماه نه تنها الفبا را - کاملاً خوانده و نوشته میتواند ، بلکه یگان جملات و کلمات را نیز تحریر نموده ، میخواند .

برایش کتاب صفا اول خریداری کردم . آنرا در مدت کمتر از ۲-۳ ماه ختم کرد . در این زمان بسیار به ساده گی میتوانست هر متن را از کتاب ها ، مجله ها و اخبار بخواند و تشریح نماید . خصوصیت دیگرش این بود که وقتی یک موضوع را یک بار می خواند ، دیگر ضرورتی به تکرار نداشت . بلکه آنرا کاملاً با تمام جزئیات حفظ کرده و هر وقت که میخواستم ، از یاد تشریح میکرد . این خصوصیتش هنوزم - با درجه عالیتر - در وی وجود دارد . در این جریان ، که او سه ساله شده بود ، حادثه ای جالبی روی داد که موجب جهت یابی اش گردید .

- چطور ؟

- طوری که یک روز ، گریه ای از کارکنان ریاست مبارزه با بیسواد ی به خاطر جذب اشخاص بیسواد در کورسها ، به منطقه ما ((جوی شیر)) آمده بودند .

وقتی آنها دروازه را به صدا آوردند ، با سید اعظم جان مقابل شده پرسیدند :

- در خانه شما کسی بیسواد است ؟

- اگر باشد چه کار دارید ؟

- برایش درس یاد میدهم ، تا خواند و نوشته بتواند .

سید اعظم جان با جدیت جواب داده است :

- تشکر ، به کمک شما ضرورت نیست ، اگر در خانه ما کسی خواسته ،

باشد درس یاد بگیرد ، خودم برای شان درس میدهم و شما هم

اگر خواسته باشید ، شمارا هم درس میدهم .

هیئت سواد آموزی به خنده می افتند و آنرا یک شیرین زبانی تلقی می کنند ، رویش را می پرسند و میگویند :

- خیر اجازه است که داخل خانه بروم و از تو امتحان بگیرم .

هیئت داخل می آیند و کتاب صفا اول سواد آموزی را برایش می

دهند تا بخواند ، او با صراحت و بدون هیچگونه غلطی قسمت های

مختلف آنرا میخواند و وقتی برایش املا گفته می شود ، بی هیچ

اشتباهی می نویسد .

هیئت با تعجب به وی خیره می شوند ، در او استعداد سرشار

می یابند ، کارهای شانرا به فردا میگذارند و سید اعظم جان را گرفته

با خود به وزارت تعلیم و تربیه می برند و ریاست تعلیمات عمومی

معرفی میدارند . لطفاً صفحه برگردانید

ن را کمی ورکمی توان لری ، که به دیفسکرو باندی د وجود ارتها
و پروپونونه نهات شی . دهفوی به مرسته به هته کی د مالگبی
دمحتوا اوه حجروکی دننه د مایعات و لئف سم او برابریدی شی .
تن و یخ کولی شو ، نه د پاسه د (۳۰) نارویو او پتالونیکی -
حالتونیو مونه واخلو ، چی د انتراسورپختون د داخلیدوله لری او -
قاعدتی معالجه کیزی اونی او لوی ریختیانی نتیجی تری حاصلهیزی .
د خور و درطو ، کیچاوی اسبابو سخت او حاد صومپختونه ، سختی -
سونی ، د مفصلو هغه پرسوبونه چی تداوی بی هه اندازه پسه
سختی ترسو کیزی . برانشتی سه لئوی ، د حمل توکسیکوز ،
د شرایینو د حلب اوختی قلی او صهی ناروی هم د انتراسورپختونو
د پورتنی قاعدتی به مرسته له منته نی .

تن و یخ د طبابت پوهان انتراسورپختونه ، دهفو نارویو ، -
چی د روانی پوری پورستیلوسیزوکی به چاپیریال کی د زیانمنمواد -
ودیتوالی او ککرتیاله کبله باب او منخته راغلی دی ، هم به پراخه
اندازه کاروی . دغه نهانمن مواد ، که چی د انسان به بدن
کی ننوزی ، یعنی ناروی لکه د زره اسکیک ، د معدنی او کولمو
پینتورگو او خگر ناروی چی د معاصر تمدن د نارویو لقب ورکم
شوی دی ، منخته راوری .

د پینتورگو د کیمیت مزمنه ناروی یوه پیره سختی او خطرناکه
ناروی ده . اوس نوموری ناروی د ((هندوی پینتورگو)) به مرسته -
چی له یوی خوا پیره قیمتی آله ده اوله پنی خوا نی پروسود را و
د معالجه طرز هم پیر خطرناک او دارونکی دی ، تداوی کوی .
میکروسفیروکی کاربونلرونکی انتراسورپختونه به آسانی او ریمکی -
میتابولیتونه چی باید له پینتورگو یعنی وایستل شی ، را با سسی ،
اود تهلولونه ضرور او مهمه داده ، چی د انتراسورپشن د قاعدتی
به مرسته هم به پولیکاینیک کی او هم د کور به شرایطو کی کولی شو -
نجان تر تداوی او معالجه لاندی ونیسو .

د نوری ۱۵ فیصده وگرمی تن را لرنیکی نارویو سره ، چی د -
خنو غیر احتمالی شیانو سره چی انسان تن له هفوی سره به تماس کی
دی ، اس او گویوان دی . الرنکی ناروی هله له منته زلی شی او
هله د نوری د اکثران کولی شی ، به مدی برخه کی ژور هیالیتونه تر
اسه گرمی ، چی د الرجن اوله به دقیقه توکه ثابت کاندی . خوپه
دغه حالت کی هم د پوره هیالیتونو هیله که لیدله کیزی .

به ورستیدوبو ، خلور و کولونوکی د شوروی اتحاد به منسو
طبی مرکزونکی دالررنیکی نارویو به نیسیو دولونوکی د انتراسور -
پختونو دافینزی شمرنی سرته ورسیدی چی تر ۸۰ او ۹۰ فیصد پوری -
نارویان له رختیا خه برخن شول ، اود علاج اوتداوی موده شی
هم رایتیه شو .

طبی او تجرویی شمرونو ثابتی گرمی ده ، چی د سکرو انتراسور -
پیمختونه ، همدارنگه د زره اود شرایینو د صلب د اسکیک -
نارویوکی هم اتمکل شوی دی ، دا نخه چی به هته کی د -
کلورستول اندازه برابروی ، زره نه دیوتاسیمو او مگنیزیمو لری اندازی
د نشتوالی او کمینت به صورت کی هم کیدای شی ، د اسکیک د پر
مخنگ د خطر سبب هنی . دغه حالت هغه همنوی سکباره
چیمپی د کوچنو نهمگرو عناصرو د چارج شهوتونو یعنی منخته
راغلی وی ، معمولی اوله منته وری شی .

خود سکرو د نیگسوپه باب خیری لرنوی هم پیری دی اوه
دی هم هرچه پای ته نه رسیزی . داسی شواهد او اسناد چسی
به خنوی حیواناتو باندی د تجربو او آزموینو به اساس منخته راغلی
دی ، شته چی به زینت کی د انتراسورپشن افیزی تصدیقوی .
ایا هغه به د طب به منه کی قولونالونکی نارویو د علاج
اوتداوی به برخه کی نوی امکانات او اسانتیا وی رامنخته گرمی ؟

بقیه از صفحه قبلی

آنجا مجدداً اوی امتحان میگیرند و او تالیف می نیند .
 بالاخره بعد از طی مراحل ، امتحان نای د پتر بوفیت ها ی
 دیگر ، موسس با زیر صاحب تعلیم بر سه درجیان گذاشته نیند .
 زیرا که بجز این از مطالعه شدیدا شعبا مختلف به صورت
 فوق العاده امری بر نماند بپوشنی روشن انوف غف می سازند تا
 این کود پنج ساله را جذب و اموزش ایشرا به وجه احسن
 تعقیب نمایند ، بدین ترتیب سید اعظم ان از طرف صغی مکتب
 میروید بعد از عمر ن رویشنی به تحصیل ادامه میدهد که در یو
 هنجی باز . . .

محترم سید محمد اقبال میخواهد که حاضرات طالبی از پسرش را
 در بویشنی روشن حکایه کند ، اما من که تصمیم گرفته ام حریسان
 درسی این کود پنج ساله را در بویشنی از زبان استادان آن
 برای خواننده گان گرانقدر مجله سبایون تقدیم بدانم ، موضوع را
 عوض کرده میگویم :

— خوب اما صاحب اثر اجازه نان باشد که چند سوال را از سید
 اعظم جان بپرسم .
 — هر چه دل نان است .
 — تشکر !
 کود پنج ساله که تا اندک کنجگاران به سخنان ماگوس میداد .
 خود را آماده می سازد تا به بر شمش باسخ بدهد .
 ازش میپرسم :

— به کدام مصامین دلاقه ریاد داری ؟
 — به ریاض ، فزیت ، کیمیا ، بیولوژی ، دری ، پشتووانگیسی .
 — در آینده میخواهی چه کاره شوی ؟
 — می خواهم داکتر سوم .
 — چرا داکتر ؟
 — به خاطری که انسان غای میسراند اوی تمام .
 — چرا نی خواهی مثلاً انجنیر شوی ؟
 — انجنیر ماشین ها را ترمیم میکند و داکتر انسان را ، نسا بگویند .
 کدام معترت است ؟
 — هر دو .
 — نخیر ، نخیر ، انسان مهمتر از هر چیز است ، انسان !
 — چرا مگر انجنیر هاد ر خدمت انسان قرار ندارند ؟
 — دارند ، اما به صورت غیر مستقیم ، در حالی که داکتر مستقیماً
 به انسان ، آنم انسان میخورد و محتاج به کت ، خدمت میکند .
 — خوب نه بخصوص ، میخواستم بدانم به غیر از مادر جان پدر
 جانت ، چه چیز در جهان بسیار دوست داری ؟

— در جهان ؟

— بله در جهان !
 — چار چیز : آفتاب ، انسان ، کتاب و ماد رنگلام را .
 — چرا ؟
 آفتاب را برای این که همه با را روشن ساخته بر میکند ، انسان
 را به خاطری که آفتاب زمین است ، کتاب را برای آنکه تمام
 دنیا را معر می میکند و ماد رنگلام را به خاطری که هر روز مرا به
 مکتب ، ماکولته و مدرسه می برد و باز وقتی رخصتندم تا خانه
 میرساند .
 — خوب سید اعظم جان ، حالا اجازه است که از کتاب هایت چند
 سوال عن کنم ؟
 — بلی !
 — چند سوال از بیولوژی ، کیمیا ، فزیت و الجبر از او میپرسم . بلی
 استدلال قوی یاس میدهد در حالیکه از استدلال و منطقش
 خوشش می آید ، به ساعت نگاه میکنم ، پوره (۱) تمام است .
 فلم و کاغذم را جمع کرده در دو وسیه میدادم ، از جا بر می خیزم خیلی
 اصرار میکنم که شب آنجا بمانم و صحبت کنم . در سیمای بد رویش
 نهایت نهایت حس همان نوازی ، آنچنان که مردم با در مسلمان
 نوازی شعره اند ، می بینم .
 اما من ناگزیرم با انما حد افاضلی کنم .
 هر دو تا دهن دروازه حویلی بدرقه ام می کنند ، وعده می
 گذارم که فردا به خاطر تعذیه تزارش از بویشنی روشن و مدرسه
 دار الحفاظه بویشنی و مدرسه که سید محمد اعظم جان در آن درس
 میخواند ، با هم ببینیم و صحبت نمای با استادان و مسوولین آن بو
 هنجی داشته باشم و هم به مدرسه اسلامی دار الحفاظه سری بزنم .
 طاعت پیدار را در بویشنی تشییع کرده ارم جدا می شوم .

 خلاف دیروز هوا برفی نبود ، آفتاب اشعه اش را به زمین
 فرستاده بود ، به شهر ما تابون های روز گذشته را آب سازد
 و رکودت سردی را درهم بشکند .
 برف ها آب میشوند ، آب در حوضچه کوچک جاده آسمانی وات
 در جریان بود ، و آب این حوضچه انسوراهی بود ، سویی در سیمای
 شهر ما ، دریای که سان هاست این از حرکت ایستاده است
 در این حال چشم به کود پنج ساله افتاد که دست
 در دست بند ر داده ، سویی بویشنی روشن در حرکت است .
 گام هام را تند تر کردم ، نزدیکی دروازه بویشنی به هم
 بقیه در صفحه (۷۲)

رازگلهها

گل سن : عشق آتشین مرا
 بید پیر .
 غنچه گل : برای نخستین بار
 قلم به خاطر تو تویید .
 گل میخک : قلم راه تو
 هدیه میکنم و س .
 گل شقایق : زنده گیم تنها
 به خاطر عشق تست .
 گل بنفشه : همینه به یاد من
 باش .
 گل همینه بهار : عشق تو
 برای همینه در قلم لانه ساخته .
 ارسالی :
 شکره حسین ظفیری

باور کنید

چند روز پیش در خانواده بود
 فتوف که در سایه سکونت دارند
 طفل قوی الجته می متولد گردیده
 که دارای وزن هفت کیلو و یکسده
 گرام میباشد برای طریکی از وحیم
 شدن وضع مادر طفل توسط
 هلیکو پتر از قریه شمالی به زایشگاه
 مرکزی انتقال داده شد .
 عملیات جراحی موفقانه صورت گرفت
 فت و علاء مادر بیست و هشت ساله
 و سرتش هرد و صحت میباشد .
 ارسالی سیما کوهستانی بارز

پلی سلطان فوتبال

بقیه از صفحه (۷۲)

پالی !! ای این ضعف کار ترینان
 بازی نیست که یکتعداد
 زیاد آنها ، در کشورهای میسی
 و آفریقای به سمت می ایفای
 وظیفه مینمایند ؟
 جواب : من باشما موافقی
 نیستم ، زیرا بازیان قهرمان سه
 مرتبه بی جهان فوتبال است
 و دارای فوتبالستان و ترینران
 ورزیده میباشد و هلت استخدام
 بر بیون بازیلی در کشور های
 آفریقای و می ایست که آنها
 خواهان استفاده از تجربه آنها
 جهت رفع عقیمانده گی خویش
 در جهان فوتبال اند . چنانچه
 ((زاکالو)) که در هرستان سمو
 دی به سمت می ایفای وظیفه
 میکند ، سه بار قهرمان جهان
 گردیده است .
 سوال : ((دیچادی محمد و
 سینگال)) آیا تکان دهنده نیست
 و تنیکه مافقرو گریگی جهان
 و مخصوصاً ((نور دوست)) بازیان
 را با معانی بعضی از فوتبالران

مقایسه کنیم .
 جواب : نه ، زیرا این رهبران
 حاکم بر کشورهای جمله برازیل
 اند که سیستم نادرست اداره را
 در کشورهای شان اختیار کرده اند .
 من خواهان و طرفدار این سیستم
 عالی و عادلانه تقسیم و توزیع نعم
 مادی بالای افراد جامعه هستم
 و تا جائیکه به همگان میرهن است ،
 نذا میگیرم هرگز مردمی اندیشند .
 سوال : ((بلیز گولو - سویس))
 فکر نمیکنید که فوتبال فعلی
 نسبت به عصر شما بسیار خشن
 است ؟
 جواب : نه ، فوتبال بطور
 کل خشن نیست ولی بعضی
 از فوتبالران از شدت و خشنونت
 کاری گیرند .
 سوال : ((سٹیوان لانسول -
 سویس)) لطفاً نظر خویش را در
 قسمت برگزاری مسابقات جام
 جهانی جوانان ، تیم های امید
 و زنان بگوئید ؟

جواب : این ین اقدام نیک
 و شتر است زیرا جوانان برای
 مسابقات حقیقی جلم جهانی
 فوتبال ، تجربه اندوزی می نمایند .
 سوال : ((مر توهیبی - الجزا
 یر)) آیا غیر عادلانه نخواهد
 بود که فوتبالست در سطح شما
 تا حال در کرسی رهبری FIFA
 (فیفا) قرار نگرفته است ؛ آیا
 تا حال به شما پیشنهاد رهبری
 فدراسیون جهانی فوتبال شده
 است یا خیر ؟
 جواب : تا حال از جانب FIFA
 کدام پیشنهادی بمن صورت
 نگرفته ولی به نظرم آنسای
 (جاثو هاوا لانوا) رئیس فعلی
 (FIFA) رهبر بزرگ است .
 از جانی برای من وظایف
 سپرده شده جام جهانی مکسیکو
 ۱۹۸۶ مهم ، سترگه و طاقت
 فرسایده است .
 سوال : ((عمر تانکی - شوروی))
 به نظر شما ممکن است که فوتبال
 بازیان در مدت کوتاهی درخشند .

گی قبلی خوش را باز یابد ؟
 جواب : فوتبال برازیل بازم
 در جهان بی رقیب و شمشاره
 یک خواهد بود . هرگاه رهبران
 کارها را جدی و تعینات فوتبالران
 را با سخت گیری تعقیب و ادامه
 دهند .
 سوال : ((رو بور توگالس -
 هسبانیه)) لطفاً نظرتان را در
 باره مسابقات جام جهانی فوتبال
 مکسیکو ۱۹۸۶ ارائه نمایید ؟
 چرانتی بر زیل به دورنمایی
 مسابقات راه نیافت ؟
 جواب : جام جهانی ۱۹۸۶
 مکسیکو برای من یکبار دیگر
 خانه فراموش نماندنی جام
 ۱۹۷۰ مکسیکو را زنده ساخت
 و بر زیل باید بازم در دور
 نهایی بایست حضور می یافت .
 اما باخت آن در مقابل تیم ملی
 فرانسه غیر عادلانه بوده است
 زیرا تمرینات بنالتی هرگز راه حل
 درست برای شناخت تیم فاتح
 نیست .

فریادی از میان دیوار رنج

بقیه از صفحه (۴۷)

و ((سکوت شکست)) کوشیده ام
رنج و تیره روزی و مصیبت ناشی
از تضاد های ژرف طبقاتی و چهره
غمزده کودکان و نوجوانان محروم
الم ورنجهای زنان را که نمایانگر
یک جامعه نابسامان و نهایت
عقب مانده است انعکاس بد هم
مجموعه بی ازداستانهای کوتاه هم
به نام ((زنجیر گناه)) زیر چاپ
است و همچنان اثرهای دیگری
تحت عنوان ((اندیشه های تلخ))
((دیوانه و بر تو بیدرین))
آماده چاپ است امید که روزی
چاپ شوند .

- همینکه با وجود گرفتاری
های خانواده کی، مسوولیت
شوهر داری و اولاد داری با وجود
شرایط نامساعد توانسته اید
اینقدر داستان بیاورید
و چاپ کنید قابل تحسین
و قدر دانی است. به خصوص که
شما زن استید و در کشور ماکه
نویسنده زن انگشت شمار است.
برای تمام مردم و به ویژه زنان
کشور پایه خرسندی و افتخار
است. میخواهم در زمینه داستان
و داستان نویسی گهای بیشتری
از شما بشنم.

توربیککی به اندیشه نور رفت
و بعد از لحظه بی چند گیسو
هایش را از دور گردنش بیس
زده نگاهش را بین دو خست
و در مورد چنین به سخن آغاز
نمود.
- داستان یک بدیده هنرست

و نویسنده هنر مند هریمدیده
هنری همد تا به سایل عاطفی
و احساسی انسان سرگارد ارد
نویسنده بایست به طور جدی
و صمیمانه بکوشد که با اثر نیش
داستان بر احساس و حافظه
خواننده تاثیر بگذارد. این تاثیر
گذاری طوری باشد که جهت
زشتی و خصلت های زشتی انسان
را تضعیف نماید و نیروی نیکی
و انسانی را در انسان بپروراند.
انسان را از بیعدالتی بیزار
سازد، او را صلح خواه بران بار آرد
از جنگ و جنگ اندیشه روزی
و آدمکش متفرس سازد و او را به
سوی یک فرهنگ و الای انسانی
رهنمون شود .

طعارت و نظافت را در او پرورش
دهد، ذوق زیبایی بسنبدی
و عدالت پروری.
آزاد
اندیشی و آزاد بخوای را در نهاد
دش بیدار سازد و پرورش دهد .
نویسنده ادبیات و خواننده
ادبیات بایست به هیچگونه
اسارت تن درندد و به طور
بیگروا و آشتی ناپذیر علیه هرگونه
اسارت مادی و معنوی ببرزند
و نویسنده در وجود خواننده اش
باید اینگونه رزم و یگاری تحریر
و تشویق نماید .
خواننده و باخواندن داستان
خوب جوهر ادبیاتش پاک میگردد
و جلایش میباید و هر چه بیشتر
مطالعه کند به همان اندازه
به سوی انسان والا شدن گام
برمیدارد .

هنگامی سخنهای توربیککی
قیم نویسنده جوان کشور ما درین
جاریسید، از روی پرسیدم :
- درباره انجمن نویسنده گان
چی گویا دارید ؟

توربیککی قیم آه زنی از دل
برکشید، لحظاتی خاموش ماند
و نگاه هایش به گلبرگی که در گلدانی
بود چسبید، لحظه ها خاموش
بود و انگار که درباره چیزی
میانندیشید، سپس نگاه هایش
را از گلبرگ برچید و از اندیشیدن
بجزون آمد و به سخن آغاز کرد :
- انجمن نویسنده گان اساساً
یک سازمان صنفی است سازمان
صنف نویسنده گان و شاعران .
این انجمن اصولاً مکلفیت دارد
که از حقوق صنف نویسنده و شاعر
دفاع و حمایت نماید و به شا -



هران و نویسنده گان نیازمند
یاری برسانند و از هیچگونه
مساعدت در رخ نه ورزد . وقتی
یک نویسنده و یا شاعر را به بهانه
های گوناگونی منوع القلم
می سازند و از چاپ آثارش جلو
گیری به عمل میاورند، انجمن
وظیفه دارد که از حقوق همجو
نویسنده و شاعر دفاع و حمایت
نموده، قلم وی را آزاد و آثارش
را چاپ و نشر نماید . وقتی یک
نویسنده و یا شاعر را در زندان
می اندازند، انجمن مکلفیت دارد
که به خاطرهای وی مبارزه
و مجادله نموده، از هیچگونه کمک
مادی و معنوی به او و خانواده اش
در رخ نه کند . وقتی یک نویسنده
و یا شاعر مریض میشود، انجمن
وظیفه دارد که در تدابیر و معالجه
وی مساعدت های لازم را به عمل
آورد . وقتی یک نویسنده و یا شاعر
بیکار میشود، انجمن مکلفیت دارد
که در کارایی به وی کمک نموده
مساعدت های لازم را در دورویی
کاری وی معاشی، به او برساند .
انجمن نویسنده گان وظیفه

دارد و مکلف است که به خاطر
دموکراسی به مفهوم واقعی کلمه
و به خاطر آزادی قلم به طور
بیگروا و تر بخش مبارزه نماید .
تمامی نویسنده گان و شاعران و اهل
قلم را در انجمن گرد آورده و جا -
معه ادبی کشور را هرچسی
گسترده، ترویج و تفرسازد .
مجله انجمن (مجله
ژوندون) را از انحصار چند نفر
بجزون کشیده، در خدمت چاپ
و نشر همه نویسنده گان و شاعران
واهل قلم قرار دهد . در معرفی
تمامی نویسنده گان و شاعران
واهل قلم کشور و آثارشان بدین
همچگونه تمییز و تمصب از طریق
مجله ژوندون و سایر مجاری
ادبیات جمعی اقدام نماید .
در تمامی برنامه های ادبی، همه
نویسنده گان، شاعران و اهل
قلم را سهم سازند .

در اعزام هیئات های ادبی
به خارج و در چاپ و نشر آثار
ادبی و استفاده از هرگونه
امتیاز باید نوبت و عدالت
را مراعات کند .
وقتی سخنهای وی به این
جاریسید از وی پرسیدم :
- درباره خود بگوید بر خورد
انجمن نویسنده گان باشما
چگونه است؟ باشتاب پاسخ داد:
- بسیاری با وجود یک من
عضو انجمن میباشم، با من هیچگونه
کمک و مساعدت نکرده است .
چند وقتی که من در انجمن کار
میکردم، اشخاص مسئول هیچگاه
نوشته مرا نخوانده، کمک
و اصلاح نکرده و چاپ و نشر نه نموده
اند، هر وقتی که من نوشته های
خود را به شخص مسوول داده ام
با پیشانی تشر و برخورد مایوس
کننده گفته است : قابل چاپ
نیست .

در حالیکه توقع من به حیت
یک نویسنده جوان و انم یک
نویسنده زن این بود که شخصی
مسئول انجمن که وظیفه اساسی
اش همین است با من یا پیشانی
باز و تشویق کننده برخورد
مینماید و از رهنمای های استادانه
اش در رخ نصیحت . مگر من

نوشتن ادامه دادم و ادماستانهای
انفردم و به چاپ رسانیدم و تصمیم
جدی دادم که اینکار را تا گه
زنده هستم ادامه بدهم و در جا -
معه ادبی کشور سهم باشم .
- میخواهم در اخیر این صاحب
- باره زندگی خصوصی شما چیزی
های بشنم .

توربیککی خندید و گفت :
اگر قصد از زنده گی خصوصی
دردهای درونی من باشد، یک
مقدار در آثار من منعکس شده
است . به عقین که خواننده دقیق
چیزهای از انهادری باید .
اگر قصد چیزهای بیرونی
و ظاهری باشد، چندین سال
پیش هنگامیکه دختر تازه جوانی
بودم خانواده ام مرا به شوهر
دادند، اکنون سه فرزند دارم . یک
پسر و دو دختر، فرزند ام همان
در مکتب میروند و خوشبختانه اول
نمره هستند . شوهر کارمند دولت
است . تقریباً دو سال قبل کار
رسمی را ترک کردم، فعلاً به حیت
یک زن خانه به انبیزی و جمع
و جاور مشغول استم و گاهی گه
ازین کارها فارغ میشم، دست
به قلم میبم و چیزهایی را نقش
کافها میبم . از لایه آن انا
فارغ شده ام و در شهر کابل،
زادگاه پدری ام، در یک خانواده
روشنفکر چشم به جهان گشودم
شروع کارم در مجله زنان افغانستان
بود . مدت یک و نیم سال در آنجا
به حیت خبرنگار کار میکردم، بعد
به حیت معاون مجله مذکور توظیف
گردیدم، مدت هم مسوول بخش
زنان و جوانان روزنامه انیس بودم .
ولی نسبت حادثه ترافیکی مجبور
به ترک وظیفه شدم . آخرین کار
رسمی ام در انجمن نویسنده گان
بود . خیلی توقع ها و امید ها از
انجمن داشتم ولی در آنجا حتی
یک جای ارام و یک میز تحریر برایم
میسر نشد و یک کلمه هم از نسو -
پسندیدگی نیاموخت .

برای اینکه بیشتر ازین تحقیر
نشده و وقت ضایع نگردد، تا گیسو
رخستی بدون معاش گرفت و تقریباً
دو سال من شود که مصروفیت
رسمی نداهم .

انجمن رهنمای خانواده



ولاد تعالی شیریه شیرام است
بلند رفتن و نیات طفل و ماد ر میگرد
د د جهت ایجاد فاصله بین
ولاد تعالی و تقویت بخشیدن و نیات
اطفال و مادران و تامین سلامت
انها و تقویه بنیه اقتصادی خانو -
اده تان میتوانید به نزد یکتر سن
کلینیک انجمن رهنمای خانواد
محل زیست تان مراجعه نموده
وازد ما تان که طور رایگان
عرضه میگردد مستفید گردید .

از پرنامه کورنی ژوند

در این روزها خوشم بامن بسیار
مهربانی میکند، نمدانم چه
کم بسیار بریشانم
جواب: شما هم مهربانی کنید، تا او
هم بریشان شود

نطاق: نامه گرفتیم از برادر عزیز
(ج. ل.):

جوانی استم ۲۰ ساله، دو
سال می شود که با دختری دوست
استم. هردو میخواهیم با هم
ازدواج کنیم، اما فامیل های ما
راضی نیستند، نمدانم چه
کنیم، لطفاً مارارهنمایی کنید
جواب: بهترین راه حل اینست
که با هم فرار کنید

تعیینکننده: احمد (یادگار مینی)

نطاق: نامه داریم از برادر گرامی
(ن. ک.):

جوانی استم ۲۴ ساله عاشق
دختری ام که یک سال تفاوت
سنی بین ما موجود است.
هرقد برایش نامه نوشتم، -
جوابش را نفرستاد، نمی دانم
علتش چیست لطفاً مارارهنمایی
کنید

جواب: شاید دوشیزه مورد
علاقه تان بیسواد باشد، کوشش
کنید با فرستادن نوا سه های تان
وی را آگاه سازید

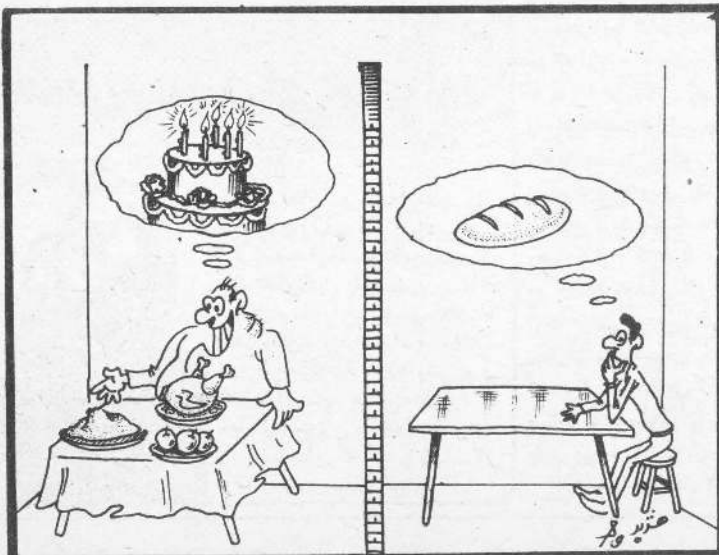
نطاق: نامه داریم از خواهر
گرامی (غ. ع.):

خانمی استم ۲۰ ساله، باشو-
هر خوشم یکجایزندگی میکنم



گفتگوی دو تپل

اولی: گفتگوی بچیش در یک سال
چند دفعه حمام میکنی؟
دومی: وله میشه یک یا دو دفعه،
و تو سال چند دفعه حمام
میکنی؟
اولی: جاری یا پنج بار
دومی: وله گفتم ماهی استی
ماهی
ارسالی: محمد نادردی



کجا بودی

موتری از ارتفاعی سقوط کرد
عد و کشته و عد زخمی شدند
یکی از کسانی که زخمی شد بود
ناگهان شنید که کسی چیزهای
در گوش او میگوید
وقتی خوب گوش داد، این
حرف را شنید:

برخی از مرد، من نجات د
هند و نواستم پنج سال پیش
موقع افتیدن از اسپه چار-
سال پیش در جنگ و بالاخره هفته
گذشته از آتش سوزانی ترانجات
دادم،

مرد زخمی در حالی که به زحمت
از جای بلند میشد، باناله
گفت:

ای نجات د هند و عزیز، پس
شبی که من خواستم زن بگیرم،
کجا بودی؟!

فرستنده: نبیله کوهستانی

مگس شناس

زن: چند مگس را کشتی؟
مرد: ۴ تا مذکر و ۱۲ تا مؤنث
زن: از چه نوعی که مؤنث
بودند؟
مرد: به خاطر این که پیش روی -
آینه نشسته بودند
ارسالی: مسعود و شتیق

موقع مناسب

معلم - احمد بگن بهترین موقع
چیدن سبب ها چنی وقت است
احمد جواب داد : موقعی که
باقیان از باغ بیرون رفته باشند و
سگ او بسته باشد .

آدم پخته

در مجلس صحبت از آدم های
پخته بود ناگهان شخصی بلند
شد و گفت در تمام مملکت آدم سی
پخته تر از بد من یافت نمیشود ؟
گفتند دلیلی هم برای گفته
ات داری ؟ گفت چه دلیلی
محکمتر از این که بد من در مسافرت
به جنگل های افریقا بدست
قبیله آدم خوران اسپوشد و او را
در میان دیگ بزرگ پختند و خوب
ردند .

توکر جدید

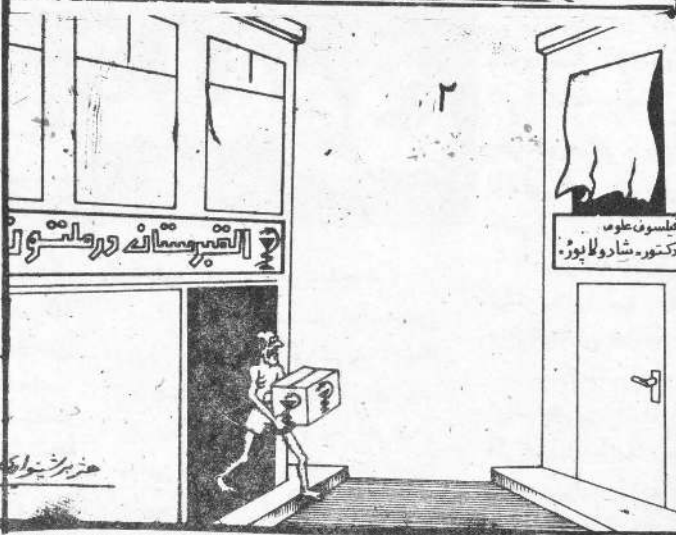
خانم به نوکر جدیدش گفت :
خوب گوش کن ماجای صبح را به
ساعت هفت صبح میخورم که اقا و
بچه ها به کارشان بعد از صبحانه
میروند .

نوکر - بسیار خوب خانم اگر من تا
ان ساعت بیدار نشدم جای صبح را
بجای من نوش جان کنید .

پاستخا قناعت بخش

- دختران برای چی به مکتب
میروند ؟
- برای نشان دادن کتابچه
خاطر نشان به یکدیگر .
- یک دختر مکتب باید چی صفات
رادار باشد ؟
- باید گلکسیون پوستکارتهای
و متن راداشته باشد و بداند
که مایکل جیکمن چند آهنگ
دارد .

- قهرمانان سرکس در افغانستان
به چه کسانی اطلاق میشود ؟
- به آنهایی که بالای یک باسکل
بنج یا چهار نفر سوار میشوند .



وقتی مریض میشوید . نزد دکتر بروید و پول بپردازید . زهر
ارحق دارد با استناد از این پول زنده گی کند . وقتی نسخه را گرفت
فتید به دو خانه بروید . پول در آرام بردارید زیاد و فروش
حق دارد زنده گی کند . اما وقتی دو را از خرید . از آن استناد
نکند . زیرا شاهم حق دارد . زنده گی میکند .

انتقاد منطقی

از مسخوره می پرسیدند چرا خورس وقت صبح بیدار میشود یک پای
خود را بلند میکند .
جواب داد : زیرا اگر هر دو پای خود را یک دم بالا بکشد می افتد .
صالحه (موج) متعلم آمده فدیوی

عیادت

شخصی که کربود به عیادت یکی از دوستان خود میرفت در بین راه
با خود خیال کرد حال که میروم اینجا پس از سلام و علیک و تعارف از او
می پرسم . حالتان چطور است ؟ خواهد گفت : امروز یک کسی به سرم
میگرم الحمد لله . می پرسم غذا چه میل کردید ؟ خواهد گفت : شور
بای رقیق یا فرنی خواهم گفت : نوش جانتان . می پرسم طبیب تان
کیست . لابد یکی از دکتورها را اسم خواهد برد میگویم قد مشمارک
وقتی نزد میفرماید شروع کرد به بر سفا . حالتان چطور
است ؟ گفت : خیلی بد . نزد یکست میبرم . گفته الحمد لله . پرسید
غذا چه میل کردید ؟ گفت : زهر مار زدم گفته نوش جانتان . بالاخر
پرسید طبیب تان کیست ؟ گفت عزیز امیل گفت : قد مشمارک
ارسانی بلقیس چندتا محصل بوهنسی علم طبیبی

مرد خوشبخت

خبرنگار روزنامه ای برای تهیه
رپورتاژی در جاده ای با اشخاصی
که از دوچرخه بودند مصاحبه
میکرد . از مردی که حلقه از دوچرخه
در دست داشت پرسید : ببخشید
آقا . آیا شما از خانه وزنده گی
خود راضی هستید ؟ مرد جواب داد :
البته . . . من پنجسال است که
از زنده گی خود رضایت کامل
دارم . . . در این صورت معلم میشود
که شما پنجسال است از دوچرخه
ایده . مرد بلافاصله جواب داد : نه
جانم . . . پنجسال است که
زخم فوت کرده و من تنها زنده گی
میکم .

دوستدار مجله : شفیق حسین فردا فانتا میخورد

روزی پسری جوان مشروب
نوشیده و مست به خانه آمد پدرش
با دیدن وضع پسر خود سخت
ناراحت شد و شروع به لگ و کوب
پسر خود نمود . وقتی مادرش از
موضوع باخبر شد . به شوهر خود گفت
به لگ کردن اصلاح نمی شود .
چرا لگ میکنی ؟ شوهر با عصبانیت
جواب داد : آوزن . تو بد اخلاص
نکن . این پسر امروز شراب خورد .
فردا فانتا میخورد . پس فردا کوک
کولا میخورد . بازگی اصلاحش
میکند .

فرستنده : بنامید نظری توخی

رودندان

اولی : با من جنگ نکن واگر نه
۴۳ ندانم رامیشکام .
دومی : دندان جمله ۳۲ دانه
است تو چطور ؟ ۴۳ ندانم مرا
می شکس ؟
اولی : بخاطر که حتما ۲۰ دانه
دندان از من هم از بین
میرود .

فرستنده : عبد الجبار عزیزی



مزاایای تلفون

ترجمه واحد نظری :

مره نومی شناسین

ازخانه که برآمد در ریشی سره بی به تن داشت داخل خشکه شویی شد بعد از چند دقیقه از آنجا برآمد اینبار در ریشی فولادی به تنش بود معلوم میشد که در ریشی قبلی رابه خشکه شویی داده و در ریشی شسته شده را گرفته و در همانجا پوشیده است و آخراً - بیان خرامان در جاده به راه افتاد آهنگی رابا اشپلاق ریزمه میگرد و فوغز پوتها پیشه گوش می رسید او بدین توجه به اشاره سرخ ترا - نیکی خواست جاده راهبوزنما شد ترافیک اشپلاق کرد اما واعتنائی به این اشپلاق نکرد ترافیک جوان و علاقتند به وظیفه باز اشپلاق کرد حس ششم اش به برایش گفت که همشهری در رهوای دیگری است با دو قدم به او خود رارسانه و گفت :

- اشاره سرخ نه دیدین
همشهری باد ریشی فولادی اشپلاق خود را قطع کرد و با فرور و بی اعتنائی خاص گفت : ((برو بی کارت))

ترافیک وظیفتم خود را تحقیق شده یافت و با قهر گفت :
- لطفاً دلبره جریمه تاد بکند همشهری تمعجب کرد :
- ای گاربه نقص تمام میشه . سه . . . تونمیدانی که مکی استم . تذکره تا نرانسان بد مید .

- چون در فایه که باید به یک سلسله کارهای عاجل رسیدگی کم به بنا به جلسه آمده نمیتوان خواهش میکنم ، بعداً برایم تلفون کنید تا در مورد پسر صحت کنیم .

چون فراموش کرده ام که تا تری معنی چی ، به رئیس این مرکز فرهنگی تلفون کرده میکنم :
- متاسفم ، که نخواهم توانست به تماشای نمایش بیایم . اگر زحمت نباشد موضوع آن را بطور مختصر برایم بگوئید .

حالا دیگروزنه برداری راهم رها کرده ام .
تھا گوش تلفون را بر جدام .

چندی قبل به دکتور معالجم تلفون کردم :

- الوه دکتور فکر میکنم درین اواخر چاق شده ام . آیا امکان دارد که در همین لحظه توسط تلفون مرا معاینه کنید ؟ شنیده ام که در خارج اینکار مود شده است .

گوشم که در این اواخر زیاد حساس شده ، صدای ضربه بی را که در آن سرخط به گوش تلفون وارد شد شنید :

نهادم پرسرد کتورچی آمد که اینقدر صباتی است ؟ در حالی که او هم صباتی مانند من راضی باشد که تلفون دارد .

ایا باید قاصد برایت بفرستم ؟
از زمانی که صاحب تلفون شده ام ، زنده گی ام به انصاف شجاعت دارد . وقتی دلم نمشود که به سرکار بروم ، به آمرسا تلفون میکنم یک بهانه دروین جاوم .

- رفیق آمره امروز به سرکار آمده نمیتوانم تلفونچی برای ترجمه تلفونم خواهد آمد .
امرجواب میدهد .

شبه
- فرق نمیکند ، تشبیه ندا باشند ، از این که اطلاع دایم شکر .

وقتی که باید به جلسه اولیای اطفال به مکتب بروم به نگران صفت تلفون میکنم :

حالا میتوانم بگویم که در زندگی موفق هستم . خانه ، موتور سیکل صلا کوچک داشتم ، ولی تلفون نداشتم . برای این که صاحب تلفون شوم مجبور بودم مدت زیادی انتظار بکشم . در ابتدا پایه های تلفون نبود . بعداً

این ها اخره هم شماره آزاد . با حل شدن این معضلات حق دارم ایشادی دیوانه شوم . تا زمانی که این وسیله مالی استثنیگی رانداشتم شدیداً احساس کمبود میکردم . دایره شناخت و معاشرت محدود بود . حتی نزدیک تهن دوستم نمیتوانست بکند :

- تلفون که نداری چگونه معنای هوساقل دوستت کم ؟



کرا تا بروم من چون ما شنیدار س بود میخواستیم

لبخند بیگانه هم آشنا است



Par. A. Oporosa

در مورد بعضی چیزها نظرم را بیان کنم، یکی از همکارانم که در جلوم نشسته بود، در گوشم گفت:

- تو خاموش باش، بگذار دیگران حرف بزنند.

و اما کسی که جلسه را اداره میکرد، دیده بود که دست بلند کرده ام.

از جا بلند شدم و در مورد برخی اشتباهات و نقایص رئیس موسسه ما چند کلمه گفتم.

روز دیگر سرگتر رئیس امر تبدیل را به یک ماموریت پایین ترک معاش کمتر هم داشت به دستم داد و گفت:

- اینجا رسید بدهید و اعضا کهد که امریه را تسلیم شده اند بعد از این بهتر است سکوت کنید و نه اید تر این هم واقع شد میتواند.

از آن وقت است که در هر کجا و در هر موردی حتی بدون آن که برایم بگویند سکوت اختیار میکنم.

به خانم گفتم که سوپ بی مزه است، او از نهادن خشم نزدیک بود منفجر شود:

- باید بایک آشپز حرفی - از دواج میکردی، نه بایک حقوقدان فاکولته پاس. حالا باید خاموش باشی ها این که خودت آشپزی کن!

بار دیگر سابقه فوتسال به نفع تیم مورد نظرم اظهار احساسات کردم. مردی که پهلوم نشسته بود و از طرفداران تیم رقص بود، با ارنج محکم به تپزه هام کوبید و نهاد رانر گلم خفه کرد و گفت:

- اگر میخواهی زنده به خانه برگردی، خاموش باش و در جایبت بشین.

بدین ترتیب فهمیدم که به خاطر حرف زدن انسان لت و کوب هم نوش جان کرده میتواند. دهک جلسه اداری میخواستم

از وقتی بدنیا آمده ام، بمن مگویند: خاموش باش!

تا زمانی که کودک بودم، هر باری که میخواستم در صحبت والدینم مداخله کنم، آنها مگویند:

- کپ نزن! تو این را نمی فهمی! در مکتب ابتدائیه، زمانی که میخواستم به هقطارم چیزی بگویم، معلم با باقهر میگفت!

اوج حرف نزن!

در لیسه، معلم در برابر توضیحات من، بلند فیهاد میگفت:

- بچر حرفی نیکی! قلت را برآ خودت نگاهدار!

در فاکولته، هر باری که میخواستم چیزی بگویم، اسبستان حرفم را قطع میکرد و میگفت:

- شما لطفا خاموش باشید!

نظرو شما را میدانم!

زمانی که خواستم ازدواج کنم، مادرم گفت:

- بچه جان تو کپ نزن! هنوز نمی فهمی که عروس یعنی چی!

هنگام خدمت سربازی، اگر در صف حرف میزد، دلگی شرف فیهاد میزد:

- کپ نزن!

زمانی که اولین معاشم را دریافت داشتم، زخم مطابقت مقدار پول دریافتی با آنچه که در جدول معاشات نوشته بوده، به تهلدار شکایت کردم او در جواب گفت:

- تو نهاد حرف میزنی! اگر میخواهی معاش بگیری همین بود که برایت دادم اگر نخواهی، میتوانی باقی مانده آن را هم به من بدهی.

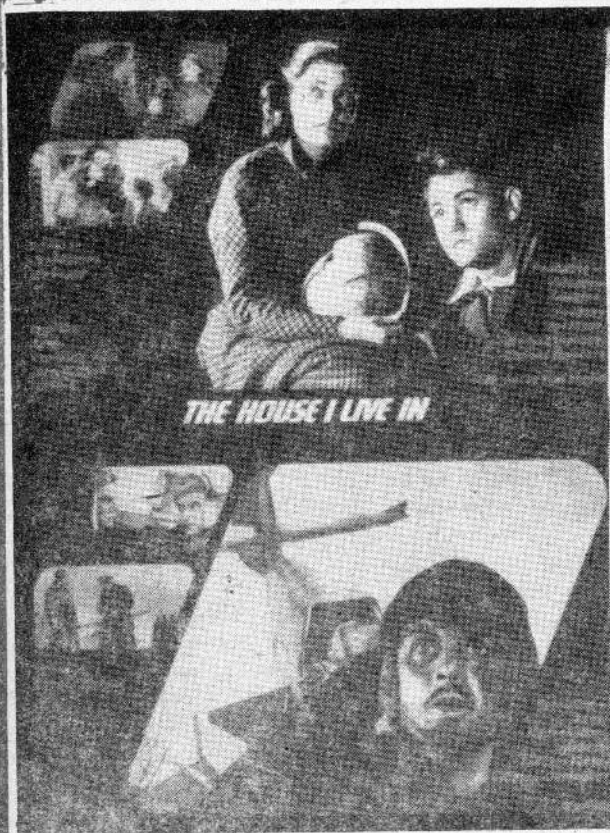
وقتی برای اولین و آخرین بار

کپ نزن

در هر صورت سکوت بهترین



در وقتش خانم که در پولی سخته دلایه لانتند؟ در یافت پول با رنگت لجه بیانه بپورس!



THE HOUSE I LIVE IN



موسیقیلم در گذرگاه یک تاریخ بزرگ

ترجمه: غ نوری

جهانگیر دم در باره لنین از طریق موسیلم تهیه کرده است. سالهای عبور و مرور ۴۰ (وقتی توپ ها به صد می آیند الهه های شعر خاموشند) این وجیزه قدیمی در سالهای جنگ کبیر میهنی ۱۹۴۱-۱۹۴۵ است. درست ثابت شد. فلسفیان شوروی به خوبی میدانستند که الهه های شعر آنها حسی نداشتند خاموش میمانند. از نخستین لحظه های جنگ، کارمندان سینما (موسیلم) با بصورت - سر باز و افسرد ر قوای مسلح و با سلاح هنرشان در مبارزه مشترک خلق شوروی بیوستند (۱۹۵۰) نفر شده بود به عن جبهه تشرک کردند و یکصد و سی نفر آنها - در جبهات جان خود را از دست دادند.

وقتی هیتلری هانزد یک ما سیکورسیدند، ستد یوس با یست به آسیای مرکزی به شهر الماتسا انتقال داده بود. در اینجا پیرلز وقفه کوتاهی کار سینمای از سر گرفته شد. نخست فلم های کوتاه از مبارزه میهن پرستانه و بعد فلم های طولانی تهیه شد.

در میان فلم های ایس - سالهاد ریاره مبارزه بخاطر آزادی و جنبش پارتیزانی که سراسر مناطق اشغال شده را فرا میگرفت، فلم های (منشی کیت) (ناحوی جزی) (توسط ایوان - پیرف) (بنام سرزمین مادری) (توسط بود و تکین) (تجاوز) توسط ایوان رم و دیگر فلم ها قرار دارند. اما از فلم های این دهه که

می توانست در جبهه و پشت جبهه موثر باشد میتوان از فلم (ماشتکا) نام برد. سرگی ایز نیشتاین در الماتسا آغاز به فلمبرداری فلم معروف خود (ایوان مخوف) کرد. فلمی که عظمت، زیبایی و فدا هیمن آن و خصوص کشف تازه عنصر صوتی (اورتیکال) آن، تمام سینماگران جهان را به حیرت وامیداشت. متاسفانه این فلم ناتمام ماند.

در سال ۱۹۴۳ هنگامیکه دشمن به عقب نشینی آغاز کرد، موسیلم دوباره به ستد یوسهای بوتلیخاکه در سال متروک مانده بود، انتقال یافت. اینجا فلمی بگری تاریخی (کوتوزوف) توسط

قیه در صفحه (۸۶)

کرد و در فلم (ایرو گراد) شعری را که باید بخاطر دفاع از کشور به منظور جلوگیری از تجاوز از سوی شرق ساخته شود، نشان داد. سرگی ایز نیشتاین به گذشته رجوع کرد و فلم (الکساندر رفسکی) را ساخت و بدین ترتیب تاریخ کلید درک زمان حال را به او داد. بود و تکین نیز در فلم های این نام انسران بزرگ روس را در خاطر هازنده کرد.

امام انقلاب بنابه تمام اساسی فلم های این دهه باقی ماند. و با مساله دفاع از میهن توام شد.

جنگ جهانگیر دم دور نبود. باید صادقانه گفت که بسیاری از فلم های بزرگ دهه سی، در

تست دم

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشود. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پسرده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر (نوع) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندر روف، بیس ساز (میری بویز) فلم های (سرکس) (ولکا - ولکا) و (راه روشن) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شاد مانده ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایوان پیرف، مشخص میشوند. به گونه مثال از فلم (تراکتور - چیان) میتوان نام برد. آثار

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشود. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پسرده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر (نوع) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندر روف، بیس ساز (میری بویز) فلم های (سرکس) (ولکا - ولکا) و (راه روشن) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شاد مانده ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایوان پیرف، مشخص میشوند. به گونه مثال از فلم (تراکتور - چیان) میتوان نام برد. آثار

را بهترین فلم همه زمانه ها و همه ملل، شناختند. در سپیده دم عصر صدا: (الکساندر روف روسیه نوینی را برای امریکا کشف کرد. قبل از (رزناو بوتکین) امریکایی ها صرفاً روسیه داستایفسکی را می شناختند. حالا آنها میتوانند حرکت و انتقال برجسته روانی مردم را مشاهده کنند. مردم باشادی و نشاط میخندند.

این بیروزی بزرگی است. و میتواند بهتر از آتش فتنه و سخنرانی مردم را ترغیب کند.) (جاری چاپلین)

اینگونه سخنان شاید در مورد اکثر فلم های هنری موسیلم جهانی فلم (رزناو بوتکین)

از طریق همین فلم ها خود را به مثابه هنر نیرومند با ظرفیت بیان مطلق ترین افکار تبارزادان این صرنا یک شانس و تصادف نبود که نمایش فلم (رزناو بو - تمکین) بیروزی بزرگی را در سطح جهان نصیب شد. با وجود موانع سانسور، این فلم راه خود را در قلب تماشاگران کشورهای سرمایه داری باز کرده و عامل فعال در مبارزه طبقاتی آن دوران بدل گردید.

(رزناو بوتکین یک شاهکار هنر عالیست. هنری که از برای آن میتوان نفس آزادی و میدان ریم نوین زنده گی انسان را احساس کرد.) این سخنان نویسنده فرانسوی هنری بار بوس است. اینگونه از برای هاتوسط بسیاری از معاصران ایز نیشتاین اظهار گردید.

(رزناو بوتکین) در نمایش جهانی فلم در باره (۱۹۲۶) مدال طلایی را کسب کرد. این نخستین جایزه ستدیوی موسیلم بود. در سال ۱۹۵۸ منتقدان برجسته و شناخته شده سینمای جهانی فلم (رزناو بوتکین)

گل‌هایی که نباید...

((من خواستم عرواقف واحسان...
ت درونی ام را به پلوسه به مر-
دم بازگوشم . وازده سال به
اینسوسما به راه پوتون پون
پاگ داشته . و تا هنوز نازده آهنگ
در آرشه های راه پوتون پون
ثبت نموده ام که از ساخته های
شادگار ، فرهاد دریا ، نیسازو
الفت آهنگ می باشند))
از نواد رانزی سپیدم که خود فریبه
که ام یک از آهنگهای پیشینتر است -
همه دل بسته است . او پس از زرد
نگه کوتاهی گفت ؛
((با آنکه همه آهنگهایم را دوست
دارم ، مگر آهنگ . مد لبرون پی
مهری . میدانم نمیدانی به بیشتر
مورد توجه من است))
چرا نواد جان رانزی بیشتر به لبر
پی هم علاقه مند است . چیزی در
اینجور آواز نشنیدم ؟
گویا چشم به راه مهریانی دلبر خود
است .

من تکی کمی که ده سال و -
پانزده آهنگ . آنگونه که رسم بره
آوازخوانان قرار دادی را پیو -
تلویزیون است خیلی کم به نظر
می رسد . نواد رانزی در اینصورت
خود را بر ابرایت بخشیده گفت ؛
((از این مدت جار سال و چند
ماه آنرا سران بردم . و نتوانستم
به کار آواز خوانی بهتر رسیده گسی
نمایم))

در شمار سایر بخش های موسیقی
شرقی ، یکی هم موسیقی غزل است
که در ده های نزد یک گذشته
رونق بهتری گرفته و علاقه مندان
بیشتری یافته است . در کشور
های هند و پاکستان و پاکستان
خودمان ، هر روز از رنزد پگر
بر شمار علاقه مندان و خواستاران
این مکتب افزون میگردد و آواز -
خوانان جوان و تازه کار ، از این
درجه سرپوشی می آرند . نواد -
رانزی یکی از دوستداران و -
سببی غزل است و میگوید که ؛
((به موسیقی غزل و کلاسیک علاقه
مندی ویژه ای دارم))
گفته نواد رانزی که بر دم . زیرا
اگر چنین است . پس چرا تا هنوز
غزل نخوانده است . پاسخ او در
مورد چنین است ؛

((از اینک بیشتر نه در محافل
شاد و شهربان ، به آواز خوانی
می بردم . و وقتند آن محفل ، مو -
سیقی جاز و آهنگهای جاز را بیشتر
ترجیح میدهند . پس ما هم
میخواهیم داشته باشیم برابری
ذوق آنان باشند))
عزیز ! آیا شما نیز بر این نظر است ؟
آیا موسیقی ملی و میهنی خود مادر -
برابر موسیقی غرب ، پاسخی ندارد ؟
به اصطلاح ((کم آمده)) است !

استعدادها ثروت ملی ما



سپیدم . وقتی نگاه به جوی امتداد یافته آب افتاد ، به نظر
در پای آمده جهانی را سپراب خواهد کرد ، و آن آب جاری بود ،
آری جاری و با حجم بیشتر به پیش می رفت .
با هم سلام کردیم . سپید محمد اعظم با صمیمیت بیشتر و بیشتر
به من خیره شد ، دیگر احساس بیگانگی نمی کرد ، در حالی که دست
در دست داده بود ، سوی اداره پوهنسی در حرکت شدیم و آنجا
صحبت های باصوبولین و استادان داشتیم که اینک پیشکش میگردد .
محمد کاظم وطنپار رئیس پوهنسی روشن :

بنابر امریه ، وزیر صاحب تعلیم و تربیه ، ما سپید محمد اعظم را
شامل موسسه خود ساختیم و فعلاً او در یک دوره آماده گی پوهنسی ،
تحت تدوین استادان قرار دارد .
سپید محمد اعظم جان یک محصل بسیار د سپهین پند پی
و استعداد است ، هیچوقت غیر حاضری نمیکند و یک لحظه هم
ناوقت به درسش نمی آید .
اداره پوهنسی تمام امکانات خود را در خدمت این استعداد
کشور قرار داده است . تمام استادان که به صورت اختصاصی
سپید اعظم جان را تدریس می نمایند ، با علاقه مندی فراوان
درس شانرا پیش می برند .
دروس این کودک پنج ساله تحت یک پلان منظم پیش برده
می شود و برای او زورنال مستقل ثبت اداره شده تا تمام برنامه
آموزشی اش منظمآ تعقیب شده بتواند .

چون این کودک نظریه سن خوردش در مکتب هم درسی خواند
ماتفاضا داریم که این کودک را در مکتب شامل صنف هشتم بسازند
تا در آنجا وقتش ضایع نگردد . و امور پوهنسی را منظمآ تعقیب
خواهیم کرد .
استاد عبدالرزاق امر د پیارتنت ریاضی پوهنسی روشن ؛
هر چند ، ما درس منظم و سیستماتیک از ابتدای ریاضی
با سپید اعظم جان شروع کرده ایم ، ولی خاطره جالب من اینست
که یک روز او را با خود در یکی از ساعات ریاضی به صنف سم پوهنسی
(صنف پانزدهم) بردم .
هر چند موضوع درس مسله بهیشترفته اشتیگال و توابع مربوط آن
بود ، وقتی از صنف بر آمدیم و موضوع را از سپید اعظم جان سوال
کردم ، تمام آنرا برایم تشریح نمود و کوچکترین اشتباهی هم نداشت .
دپلس انجنیر فرامرز کرهنیاری ، استاد بیولوژی پوهنسی
روشان :

استعداد ذهنی سپید اعظم جان فوق العاده است ، من -
از بازگاه خداوند بزرگه برایش آینه ، خوب تمنای کنم .

(شغل گزول) را نمایش میدادیم
ازین برسیدند آید رلندن تحصیل
کرده آید و یاد آمریکا ؟
من در جواب گفتم ، تحصیلات عالی
من در شورویا زاریوده است .
چه نکریمیکید در انتخاب نقش
باید حساس بود ، و یا هر چه پیش آمده
خوش آمد ؟
گاهی شرحه پیش آمد و خوش -
آمد و زمانی هم باید نه تنها حساس
بود بلکه باید دقیق هم بود .
بیا باید یک کمی عم از بر ابله ها و
مشکلات تان صحبت کنم ؛
حق الترجمه روی که ام معیارها
به خنریشنه داده میشود .
- معیار ، معیار وجود ندارد چیزی
که لایحه حکم میکند همانطور اجر -
ات میشود . برای خنریشنه تیاثر
رزد ۲۰۰ افغانی برداخته میشود
ولی شب اول نمایش هزار افغان -

مدت

باید گرفتیم . من می دیدم که او
هنگام صحبت کردن مانند یلنگه
میچرید و هنگامیکه اولین نقش خود
را در داستانهای دنباله دار -
را دیو حیثت ملک بازی کردم
خیلی موفق بودم .
- شما همیشه در نقش های سپرده
شده موفق بوده آید . میتوانم از
تحصیلات هنری تان ببرسم ؟
- جراته ؛ وقتی در شوروی -

نی برایش میدهند دیگر نه کسی
بالای سابقه کار هنریشنه حساب
میکند زنه بالای استعداد و لیاقت
او ؟
- گاهی هم تقدیر شده آید ؟
- بلی (۵) سال قبل جایزه اصلی
کلتوریزه دست آورده ام ، و یکم
افتخاری اتحادیه هنرمندان را -
برایم داده اند . همچنان بدال
صداقت ، بدال افتخار بدال
دوستی افغان - شوروی رانییز
تسبب شده ام .
- تازه تاجه رسیدت دارید ؟
- عنقریب در نمایشنامه (نامه نگار
شاه)) یک نقش کیدی خواهم
داشت .
- پس اینطور (نامه نگار شله) !
- بلی !
- بر رفتن منی که پرسشهایم
خسته تان کرد .

مظفر علی

لباسهای فلورا (ما ری مک فادن)) در نیویارک یزاین کرده و کمپوز موزیک آن از ساخته های (رایچی سکلوتو) جاباتی برنده جایزه اوسکار میباشند به صورت علی باین نقیصه است که هم آمریکایی و هم جاباتی برای اجرای این وایفه مناسب نیستند.

((علی)) اینتلان بیرومون کار جاباتی رانکارگاه استه میگوید: ((از کار او شما به بحث اندرخواه میاید)) من انزاید ((لگریه)) از اینستا کسب شهرت و امتیازات را نمیتوان مجزا ساخت، با آنهم این امر کاملاً تجارتی نیست و به علوهای سایکولوژیکی نیز دارد. یک فرد هادی جاده های نیویارک به کار من علاقه من گیرند. پس به خاطر جلب توجه آنها برای کارنام نامهای بزرگی را انتخاب می کنم. به دست آوردن بیرونی از تجارت نیز مهم است، زیرا آینده کار من بر آن دشوار میاید. من بر علی علاوه میکند: ((خوبیخانه یا بدیخانه من یک نفس هم هستم، بنا براین تصویر کنی برام از درجه یک دارم. هرگاه چشم انداز من پس من نباشد، احساس راحت نمیکم. از همین جا موضوع تلم ((زنی)) فد بر من انزاید. در این تلم که میری با آن نفس من بازتابی بیاید که برای تلم کسب بهر تراز آن بواجبند نمیتواند زیاد شده است.

جلد اطفال هم محل خوبی برای جذب بعضی مواد است از جمله ترکیبات حیوه بنا بر این برای اطفال کوچک از حللول غلیظ مرکب برم استفاده نمیکند زیرا مرکب پس از ترکیبات حیوه است و از راه جلد نمیتواند جذب شود. در اطفال باید اطفال داشت که اکثر مساحت اطفال از قصور والدین ناشی میشود و واقعیت ناراحت کننده تر این است که این حوادث قابل وقایه استند. در حالیکه مرکب به علت غلبه قلبی، سبک و سرتان چندان قابل وقایه نیستند. بهر حال تا زمانی که والدین کودک از وقایه حوادث ناگوار به اندازه کافی آگاهی ندارند مساحت خاکی اندام خواهد داشت و عمر اقتصاد آن کماکان در حدود بیشتر از آن ملایر دالر میباشند.

هنگم تولد، داشتن دندان، چوتی موی، نم بودن استخوان های سر، گریه منحصر به فرد قابل توجه بود. همچنان از نظر روانی اوسپار کجکاو، دقیق و جستجوگر است، حتی اگر دوششمر دیگری صحبت کنند و او آنجا باشد کاملاً به سخنان شان دقت می کند و متوجه است. در مطالعه های معرفتی آن، حافظه اش بسیار قابل تامل است. قوه برداشت و نگهداری مطالب و مهمتر از همه انتقال دوباره مسایل در وی بسیار قوی است و نکته قابل دقت مثلاً وقتی که اوسه سال داشت، روزی خانه شان رفتند بودم و تا دوسال دیگری را هیچ دیده نتوانستم، چون به یکی از ولایات سفر کرده بودم، ولی بعد از گذشت دوسال، روزی که لباس محلی به تن داشتم، ریش هم گذاشته و در یک کار غیر از رسمیات درسی، مصروف نقاشی یک تابلو بودم، با وی سر خوردم باز کنید هر کس دیگری که میبود حتی حدس هم زده نمی توانست که من استم، همان ادم دوسال پیش وی سید محمد اعظم جان به هجرتی که به من نگاه کرد، با گزرتن آرام و مو دیکه خاصه اش است گفت:

استاد شمس پلام! شما کجا بودید؟
برایش گفتم: چطور شناختی، مرا در کجا دیده بودی؟
او گفت: شما دوسال پیش خانه ما آمده بودید، آنروز می خواستم برای تان چای بزم اما در ترموز چای نمانده بود و دیگر این که همانروز شما برای یک مجله هم تحفه آورده بودید.
و بدین ترتیب تمام جزئیات دیده از نخستین راکه حتی من فراموش کرده بودم، به یاد آورد.
خصوصیت دیگری اینست که دارای کرکتر بسیار هالی است، طوری که هنگام ختم درس در بوهنسی، اگر در صحن مؤسسه کسی باشد یا نباشد، او مثل بزرگان متین و استوار قدم بر میدارد. حرکات موزون و حساب شده دارد. و یکسرا استوار در دست میداشته باشد تا از بوهنسی خارج می شود.
هر چند استادان بوهنسی روشن گشتی های زیاد و زیادتی درباره این کودک پنج ساله داشتند اما من بایست دیداری هم با امر مدرسه دار الحفظا کابل می داشتم.
بعد از گرفتن اجازه از استادان بوهنسی با آنها خداحافظی کرده، همراه با محترم سید محمد افغان پدر کودک پنج ساله رسیدم محمد اعظم سوی مدرسه که رزید یکی بوهنسی روشن قرار دارد، حرکت کردیم.
در جریان راه از سید افغان پرسیدیم:
یک سوال که در پیروز فراموش شده، آنهم این که نگفتید اصلاً از کدام ولایت استید؟
بقیه در صفحه (۹۴)

است که عزیزستان در کشور ما بسیار مریک و مریک میگردند. این کار از احتراق ناقص نغان و دید مویتر ایجاد می شود. گذشته از آن، از سمومیت ناشی از نفت، باید یاد افغان می افتد. هم باید نام برد. چنانچه باید دانست که نفت شدن کودگان به استعراغ تنه ها و وقتی مجاز بنداشته شده می تواند که در حال بیعونی نباشند. به درعین زمان آلودگی وارد می اوشده حیوانات آلوده بسیار خطرناکی خواهند کرد. در انامورود در سرسیرامون دو مویتر به لومات وجود ندارد که یکی سمومیت با بود رتد و دیگری مددیم ندن با ما. این تیل در وی میاید. بسیاری از این بین خوش دارند که بهر از حمل دادن کودگان نشان به بدن آنها بود و راس بدنه آن از اینک این بود.

مثلاً کتاب (ایکالوزی) راکه برای صنف پنجم بوهنسی (صنف شانزدهم) آماده ساخته ایم، اوسه خوبی می خوانند به حافظه می سپارد و تحلیل میکند.
ببخشید استاد، در صورتیکه چنین است و استاد ریاضی هم به آن اشاره کردند، پس چرا سید محمد اعظم جان را رسماً شامل صنف اول بوهنسی نساختم که یک دوره کوتاه آماده کسی بوهنسی را با وی شروع کرده اید؟
پلی، حالا هم سید اعظم جان در بوهنسی شامل است و رسماً شامل است و به صراحت می گویم که او از عهده هر نوع درس در ناکولته ما بدر شده می تواند، ولی دوره کوتاه ماقبل ناکولته راکه اداره با وی آغاز کرده، نتیجه دلسوزی بی نهایت نسبت به وی بوده است.

این درست است که نوابغ مسایل را زود می گیرند و تحلیل می کنند، اما مسایل را حداقل یک بار باید مرور کرده باشند تا آنرا بتوانند ارزیابی و نتیجه گیری کند، در حالی که بنا بر مسئله سنسی، سید اعظم جان مثلاً توصیف دو مکتب شده است و او موضوعات در صنف ۲-۱۲، مخصوصاً از صنف ۲-۱۲ را مطالعه نکرده هر چند مطالعه آن برایش بسیار ساده و آسان است ولی بایست یکبار مرور کرد تا خلایق درسی از مکتب تا بوهنسی در وی وجود نداشته باشد، به این خاطر بود که ماسله را جدی گرفتیم، تا به سرعت مسایل درسی مکتب را یک بار با او مرور کنیم و بعداً بوهنسی که از اوست و سخن دیگری که در سر راکه فعلاً هم با او پیش می بریم جزئی از پروگرام درسی است و او محسب است. در اخیر می خواستم بگویم که امید وارم مقامات با صلاحیت در زمینه مسایل مادی و اقتصادی این کودک نیز توجه نمایند، زیرا وی در شرایط بسیار دشوار اقتصادی زنده می کند. من پیشنهاد می کنم که وزارت تعلیم و تربیه باید به طور فوری برای معاش ما نوار مقرر نماید و کمک های مادی دیگر هم انجام دهد.

و هم آرزو مندیم، ارگان های با صلاحیت دیگری خاطر تسد ارک یک سرینه برای نامیش کت کنند تا او بتواند به تکرار بخواند و مطالعه نماید. زیرا او کودک هادی نبوده، بل کسی است که در وی آثار نبوغ و وضاحت دیده می شود.
روانشناس ظاهر شمس استاد بوهنسی روان:
(من تست های دست داشته روانشناسی را برای تعیین درجه استعداد این کودک اجرا کردم. و بنا بر حالات بیسو لوزیکی، نزدیکی و روانی سید اعظم جان، مشاهدات را انجام دادم. مثلاً از نگاه مطالعه بیولوژیکی، جسامت بسیار خسور د

میخواهید کودکان

بقیه از صفحه (۸۹)

کان، باد آروغانی مسکن شکل دیگر خطرناک آن است. همین در ایوانه. این که انرژی یا حساسیت بیود دارد در زمانی حساسیت بیود دیده میشود که بی احتیاطی در نگهداری آنها منتهی است باعث سمومیت اطفال گردد. در آخر از آروغانی حساسیت هم باید نام برد که ایها سیرکاتگاه سبب سمومیت کودگان میگردند. در این مورد بیبیان تا نادر ای توصیه می نمایند که - خواب داده باید همیشه بین بوتل شربت آببندان در اختیار داشته باشد. این شربت تمیز آبر بود و براد بیخ شده و از مجده کود ک خان میسارد. طریق دیگر ایجاد استفراغ تحریک قشای مخاطسی دهن باندست است.
عامل دیگر سمومیت استنشام گازات از قبیل تاین موناو رساید

در دسترس مردم قرار داشته - میاید. بطور کلی میتوان ادعا نمود که هر داری که در دواخانه منزل فراوان باشد احتمال سمومیت از آن بیشتر متصور میاید. تا بلتیمای دیگری سبب سمومیت کودگان میگردد در قرضایی حاوی ترکیبات آهن است. این نوع سمومیت شدیدی تر و بدتر از نوع قبلی میباشند. انتی بیوتیک های کیسولی هم ممکن است در مجرای تنفس کود بندماند و سبب خفه شدن او گردد. سمومیت کود



د سهاره هفتي

خو وړې د مخه د آواز مجلې دريمه گڼه لسه چايه واوړنه او په هغه کې يې د هماغې روانسي مياشتې، يانې د جزوا، او راتلونکې مياشتې، يانې د سرطان دراد يواوتلويزيون د خپرونو (تقسيم اوقات) خپورکړي و. حال دا چې مجله د همدغه کال د د لوي په مياشت کې د لوستونکو گوتونه ورغله اوس لوستونکي نه پوهيزي چې د خپرونو دغه معرفي دراتلونکې کال د سرطان د مياشتې ((پيش بيني)) ده، اوکه دروان کال د سرطان د مياشتې ((پس بيني)) ؟

که مخه هم په خپله مجله په دې هکله چوپه خوله يانې شوي ده، خود حالاتو گونکې اومبصرين په دې نظر دي چې دغه کار د مجلې د کارکوونکو يونونست دي. لکه چې د تير سرطان په مياشت کې د برينساوضه چندان ښه نه وه، او امکان لري چې د بېروليدونکو او اوريدونکو هغه وخت د لوييزيون او راد يوخپرونې نه وي اوريدلې. د دې لسه پاره چې خوک په دې برخه کې هم بې مالوماته يانې نه شي، نو دا لوي ((پس بيني)) ضرور برينسي.

چې ديس بيني
چې ديس بيني

تر ټولو مهم

په رسمي دفترونو کې تر ټولو مهم د سهار حاضرې، د نيمې وروڼې او د مازد يتر خصن ده.

محتکر

محتکر هغه د ناوړې چې په دوه پښو حرکت کوي. طبيعت او مجاز يې د پروج دي او پيا سمان کې د ورپه ورو په ليد لوسره د پسر ژر متاثر کيږي. وچکالي، د لار و بنديدن او د بيو لوروالی يوازينی مساعد محيط دي چې دغه د ناوړې کې خوب او خوشاله وي. دغه عذيب او غريب ژوندي موجود نږدې حده حريم دي چې که خلوړ کونجه د نيا هم په خپلو زيرمو وزيات کړي، بيا يې هم سرگي نه مريږي.

اعلان

نطاق : د غيږي نيولو په زړه پوري لوبی.

نطاقه : هغه لوبی چې کلونه کلونه رواني دي، خود اتلوالی جام يې چانه دي تر لاسه کړي.

نطاق : دغه لوبی د سهار لسه شپږو بج وڅخه د ماښام تر اوږدجوړي، بې له دغه روانی دي.

نطاقه : مينه وال کولاي ش چې هره ورځ د د غولوبونداره وکړي، او هم کولاي شي چې برخه پکې واخلي.

نطاق : نوسره وکړي او ځانونه د سرويسونو تر ټولو نيز دي تم ځا يونونه ورسوي.

نطاقه : د ټکنو بيه يوازي يو افغانسي.

پا سپور څه ته وايي؟

(يا) په دري ژبه کې پښو ته وايي، او سپورت ادمان ته ويل کيږي. اوس نو بې له دغه بويلاي شو چې : پا سپورت يانې د پښو سپورت.

د ما مور پته

که کم مامور چايه کاروي، نو لومړي دي په کور او د وظيفې په ځاي کې وليدل شي. که چيرته په دغو دوه ځايونو کې نه وي، نو حتما په د نا نوای، کويونې مغازي او نيلوټا نك تر مخې ليکه کې ولاړوي. او که په دغو دري ځايونو کې هم نه وي نو هغه په ماموريت باندي هرومرو شک په کار دي.



په وال کتاب پښتون

JGMMO



د کچالو خیال



هغه وخت چې نري وریجی من په اتیا او غونډه کیلو په پنځلس افغانی وه، نو د یرومفلسانو او تنگ لاسو خلکو په دېلو ورس ته درلود، نو د پلوی په خای به یی ((خیال پلو)) نوش جان کاوه.

خواوس چې نري وریجی من په یونیم زراو غونډه کیلو په شیزسوه افغانی ده، نو ننخوا خواره مامو - رین او مفلسان نه یوازی داچی پلونه شی خورلای، بلکی خیال پلوم د دوی وچی او سپوری کولمسی نه شی هضمولای.

د دې له پاره چې دغه ډله خلک د ژوند وړخنی خړ وخرولای شی، نو ورته په کار ده چې د ((خیال پلو)) په خای خیال کچالو، خیال شلم، خیال کدو او خیال پیاوه نوش جان کړي.

اوس هغه څوک چې د بنار په لوړو بیوکو په خپله میاشتنی ننخوا د کچالو اخستلونوان هم نه لري، کولای شی چې د خیال کچالو په پخولو سره وچه او سپوره ډوډي ترکولمورسوي.

د ضرورت ورمواد: که چیرته د کورنی غړي پنځه تنه وي، نو یو کیلو خیال کچالو، یوه غوټه خیالی پیاز داچی تازه رومیان په مشکل پیدا کیزی نودوه قاشوقی وچ او خیالی رومیان، درې قاشوقی یا یوه خمخسی خیالی غوړی، مالگه د ضرورت په اندازه، داچی د لرگو اوسکرو بیبه ډیره لوړه ده، نوره خای یی یو

پایه خیالی ډیزلی شتوپ او وچه خیالی ډوډي چی هر څومره خورلای شی.

د پخولو ډول: له خیالی مینه لوړو رسته خیالی د یگ د خیالی شتوپ له پاسه کیزد ی او خیالی غوړی پکی سره کړي، که چې غوړی سره شول نو هغه خیالی پیاز چی مخکی له مخکی توتی شوی د ی نسر هغی یوړی په غوړو کی سور کړی هغوی رنگ کلابی شی وریسی وچ او خیالی رومیان د دوه د نیکو له پاسه د پیازو سره یوډای سره کړی او بیا هغه خیالی کچالو چی په خیالی چاقوسین او غوڅ شوی د ی، د یگ نه ورواچوي، له خوږه لړلو وروسته پنځه شیز خمخسی اوبه هم پری ورواچوي، که چې دغه یوړته کارونه په نریب سره ترسره شول، نویاد نیم ساعت له پاره انتظار وپاسی، خوشناسی په ذوق او اشنها برابر خیال کچالو باخه شی.

د خیال کچالو له پخیدو وروسته خیالی د سترو خان وغوړوي او وچه خیالی ډوډي په مزه مزره ورسره وخوري.

خودي ته مو پام وړی چې له خیال کچالو وروسته که چیرته دوه درې کیلو تازه خیالی میوه په خیال کی دروگرید، نو په خوړلو یی سرته مه کوي، بلکه چې ډاکتران وایی چې: ((له ډوډي وروسته تازه میوه گټه لري))

د مدیر کوندل نوښتونه

خبريال: لطفاً ووايست چې دگرځنده پلورونکو او ترانیکو ترمنځ د پلي لاري په سرلانجه به څه وخت حل شي؟

مدیر کوندل: که څه هم داسمه به بناروالی پوري هېڅ اړه نه لري خو بیا هم زه یوه طرحه لرم چې په یوه بیت کی یی خلاصه کوم: ((هر سر ی پیداد ی خپل خپل

کار لسه کسه))

خبريال: تاسو ته هم څرگند ده چې په بازار کی د مواد وپیه له کنترول و تلی ده تاسو به د ی هکله کوم تجویز نیولی دي؟

مدیر کوندل: واوا... واوا... تاسوله ډیرې نېس مسالې سره تماس ونیو، باید زمانه اونوست په ډاگه شوي وای، هو... ما په دې برخه کی یو پیشنهاد وړاندې کړي دي.

چې متن یی داسی پیل کیزی: چې په رسد تفتیش څه کارونه شو څه ضرور چی ریاست وید تفتیش خبريال: تاسو وایاست چې ډوډي پخوونکی تر سخت کنترول

لاندې دي آیاد ا خبره سمه ده؟

مدیر کوندل: بیشت... موز د رام پوتلونیز یون له لاري د ا کار کوو، څوموز به خپله خان ډوډي پخوونکو ته هغه وخت ورسوچی ډوډي مویه کاروي، ځکه له دې متل سره سم ((اول خان بیارام))

خبريال: مدیر صاحب دا متل داسی نه دي.

مدیر کوندل: اصل یی راته مالوم دي خوته یی تقلبی د رواخله دا ځکه چې په هر څه کی تقلب رافلی، په متلونو کی... د اهم زمانو نیت دي.

خبريال: یوه وروستی نوښتونه د ملی بس په باب څه نظر لري؟

مدیر کوندل: تاسو هم عجیبی نوښتنی کوي داسمه به ما څه اړه لري، ملی بس ته ورشی او خپل خواب واخلي د امتل دینه دي - اړیدلی چی وایی: که د ی خپل کار هم وي، قلمی اوسه، هو... دا باید هیزه کړی چی د امتل هم زمانه نوښت جوړ شوي دي.

اوس که څه ویل نه لري او باید یی هم ونه لري دا ځکه چې زه نور خوابونه نه لرم، زه هم ځکه د بیو د ټینگت په خاطر یوه ضروري غونډه لرو.

مرکه کوو کی ((خیالی))

گاز

از: ریدر ایچست چاپ لندن
مترجم: ستاره



• مواد مخدره قرآیدی بزرگ نسل جوان

• تجارب سوئدین این کشور پستگام

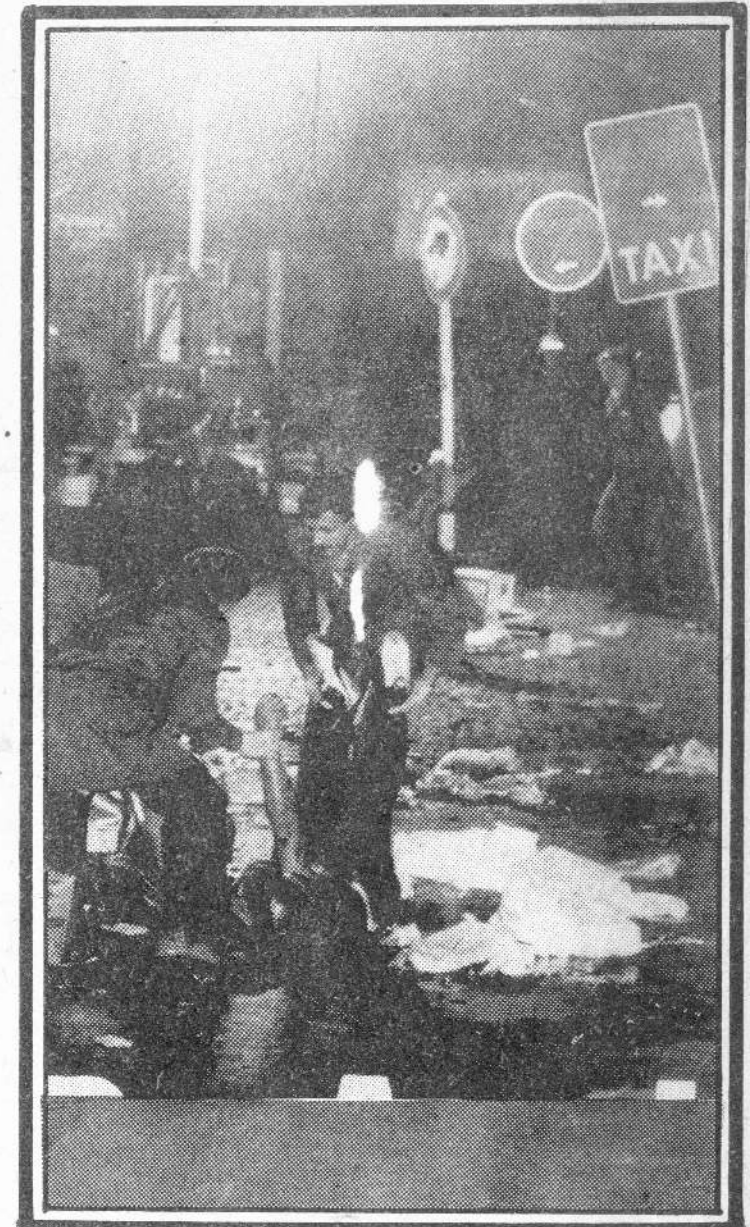
در عرصه مبارزه علیه مواد مخدره
برای جهان آموزنده است

اقدامات سهدن در راه مبارزه جهانی علیه مواد مخدره، از جمله تدابیر مؤثر و موفق در سطح جهانی است. برتانیها با داشتن حداقتر يك صلمون معتاد به مواد مخدره تاکنون نتوانسته جلوتأچاقتمسوران ودست اندرگاران این مواد را بگیرد. بنابراین تراهدی مواد مخدره خلاصتا مان نسل جوان، هنوزم در سرخط وقایع روزاست. سهدن که با پروابلیم های مشابه مواجه است، يك سلسله اقدامات تمر بخشی را سازمان داده و نتایج چشمگیری از آن بدست آورده است.

سهدن از روزگاران پشمن در معرض تهدید مواد مخدره قرار داشته است. چارراه (ماهها) سی سنگلم و چابیک جوانان مشترک در آن صرف دودکردن مواد مخدره اند، بعنوان چارراه (ماری جوانا) معروف گردیده است. در حوالی سال ۱۹۸۰ مرگ و میر ناشی از استعمال مقادیر زیاد مواد مخدره ربه افزایش گذاشت و طوییکه حتی وکلا و مستویولین تمقیب و مقادیر روز افزون کاتایز وامیبتامن هارا برای استفاده شخصی خود نگهداری کرده و در جهت جلوگیری از آنها به اقدامات مؤثری متوسل نی گردیدند.

ولی مردم هادی سهدن ناگهانی متوجه خطر گردیده و تصمیم گرفتند که از آن جلوگیری کنند. دولت نیز سیاست عدم مداخله در امور تجارتي مواد مخدره را کنار گذاشت. از همه دوام سال ۱۹۷۰ به اینطرف در تنلفات ناشی از مواد مخدره ۴۰ فیصد کاهش بعمل آمده است (در برتانیای این ارقام به ۴۰ فیصد افزایش یافته است).

تعداد نوجوانانیکه به مواد مخدره امتیاد دارند به نیمه هزارم به نیمه تقلیل یافته است. در میان جوانان ۱۶ ساله و از جمله ۷ پسر یکفر و از جمله شش دختر یکی آن در اوائل سال ۱۹۷۰ به مواد مخدره معتاد بودند. اکنون صرف از جمله ۳۳ نفر یکی آن باقی مانده است. بقیه در صفحه (۱۰)



تندی خود که او هم از کارگردان بدل پرخونی داشته رفتم و گفتم: - خوبش ز کارش؟ مهادتی که به نام کرد؟ حال چی باید کرد؟

هنکار قدیمی با چهره زنده و چشمهای بی قرار و انوسنگش در قاب صبر راست مسکم ایستاده بود. دستهایش را در پیشانی گره زده بود و هر اندازه بوی تسلط بر خشتن میکشید، بی نیایه بود و سر انجام سخنان ولحن کتاکم پیروزشد و قفل نهانش را - گشود. چنان به گرمی و تندوی به ابراز اندیشه هایش میپرداخت که گویی تنها اوست که میتواند از همه کار برآید. برای این که آتش درین من و خودش را گرم روشن نگاهدارد، صبری زنده نقاشی میکرد و مرا به سختی به گرفتن انتقام برهانیکشت. اما ناامواری ها و دشواریهای نهادی سر راه بود. دوستم باید کوتاه و اندام چست و چالاک اقبال - صبر با راهبردی گشوده بود. با شور و سرارت نهاد پایین و بالا رفت و به شرح اندیشه هایش منی پرداخت و طبع او گشایدن هنرمندان به دوروار - گشتن شهرزاد کار تئاتر و کارگردانی بود. ولی هنوز مراقبات نتوانسته بود با خود ماندیشدم.

اگر د چهاره مرا خواست، اگر از من پیشی طلبید؟ تصمیم در گزینش راهی که در پیش رو داشته برایم سخت دشوار بود. نهدانستم چند روزی منتظر بمانم یا با تئاتر و کارگردان بگلی قطع و بیهیتم و حتی تیشه راه جانش بردارم. انیساری جهات با تئاتر و کارگردان هنوز پیوند داشته و هنوز اهدم را بگلی نهیده بودم یا از درود و آوار آن خاطره های تلخ و شومین نهادی به خاطر داشته. هنوز به ام در آن جا - داشت. آیا میتوانستم از دیدار بگلی چشم بپوشم؟ آخر در خواب دیداری او جلوم بود. چطور میتوانستم دوران خوشی طلایی گذشته را فراموش کنم یا از آن - بگلی بگذرم؟ روزهای نهادی نزدیک تئاتر می آمدم. در گوشه خلوتی می نشستم. کیک میدادم. چهره ها را از دور جستجو میکردم. با سر روی پیچیده - گرداگرد تمرکز میگشتم. سینه ام را از هوای آن - جانتاشتم. با چشمم در دور دور و رنگ رفته آن را - صمیمیدم. وقتی کمتین نشانی از لطف و آشنایی منی یافتم، و میبنداشتم که سراسر زنده گم مثل سایه لرزان و سرگردان در ختن بیدکار دنیا بی معنی و بی قصد گذشته است. در این صورت صبری را که - دوستم گشیده بود و چیزهای را که ندیده بودم - تاثیر زهر آلودی داشت و انگارم را سمم صفاخت و مرا بر همانیکشت تا هر طور شده انتقام را بستانم. کم کم این فکر تویی و تهرکت و سرانجام سراسر وجودم را صخر ساخت.

دوستم هنوز سرگرم قدم زدن و لمسنگری بود. کار او زودن انگار و خالهایی بود که از سالهای - سال ز هنر را نهانسته بودند. گاهی به کارمن میخندید. زمانی مرا ملامت میکرد. گاهی با من دلسواری داشت. گاهی برای سرگذشته ام انوس صخورد و آن را هدر رفته میبنداشت.

کم کم همه یاد بود ها به طرز انوس ماندنی از من فاصله میگرفت. انگار زنده کی مستقی داشتند

حسن میکردم که جان من و گذشته هایم دیوارهای بلند و ضخیمی قد بر انراشته اند. موجودی که تا دوسه روز پیش بودم دیگر نبودم. او کم - سرا نصفه من قادر به درک او نبودم. فکر میکردم سرو کارم به جاهلی گشیده که از آن به شدت تنفس داشتیم.

سرانجام به سرمت رهش را گشاند و گفتم: - باید کاری کنم که برای تئاتر نه هنرمندی باقی بماند و نه تماشاگری.

بخت و صورت منی سرانجام را فرار گزید. مدتی ساکت بودم. نهدانستم چی جواب دهم. در اول شرم و خجلت از سر و صورت صبراید. مدتی بیملک بودم. به تندی خود را فراموش کردم. - آهسته آهسته چیزی در من شکست. هر چه در - گذشته داشتم دیگر به من تعلق نداشتند و خود را جان زمین و هوا معلق میبنداشتم. هر چه در آن - لحظه نتوانستم برآید کدام صلی و آواز و ملی از همه چیزهای قدیمی روگردانم کرد. در هوای نیکر نفس میکشدم. به تندی کعبه ای ز هنر را از زمینهای تازه انباشتم. سرانجام تصمیم گرفتم. یک تصمیم ترسناک و باور نکردنی.

بامداد هر روز از خانه می برآمدم و تا نزدیک شام سرگرم دید و باز دید با هنرمندان بودم. دشوار است که بتوانم همه کارهایی را که در آن زمان انجام میدادم شرح دهم. ساعتها گنگو بیست و ششجره ادا می میبافت. یکی راه دادن نقش مرکب منی اجداد و صفاختم. دیگری خوشتر راه گزین میباید. یکی دیگر مرا ترسید. نجات میبنداشتم.

خلاصه تا توانستم باغ سرخ و سبز به همه نشان دادم. یک ماه نگذشت که گمراهی و خطا و چند پانتهگر دیگر را از این جا و آن جا هم بد راه کردم و - تئاتر تازه ما مشکل گرفت.

شب و روز هر چه به دست می آمد - تگ، کلاه، پتلون، پوشاک زنانه و مردانه و همه آن چیزهایی را که برای نمایش صبرهایی که خود خلق کردیم بودم، و زخوره میکردم. شب ها تا نیمه شب در - مقابل آینه میبایستادم. منک به چشم میزدیم. کلاه و رنگی به سرمیکشاشتم. حرکتها و ژست هایم را اصلاح میکردم. صدام را بر روی میدادم. گاهی به نظر خود را در قالب نقش جا میدادم. سرانجام یکی از تئاتر های شهر را اجاره گرفتیم. روضه همه خوب بود. همه با جوش و خروش کار میکردند. بسیاری کار تازه، باب طبع شان بود. کم کم مردم هم رجوع میکردند. همه آینه بانام و نشانی را انتظار میکشیدیم. آهسته آهسته تمهین پیش میرفت. وقتی بانگران را بانام و تخلص صدا - میزدیم همه تعجب میکردند. سالها بود که آنها - به جز امروزی چیزی را نشنیده بودند. در نتیجه با دلگرمی و از به دل بازی میکردند و کارها به خوبی پیش میرفت. اما مدتی نگذشت که گرد خاک و سرماها را سرسام ساخت. به جز یک اتاق خالی، اتاق دیگری وجود نداشت. هنرمندان همه در آن نمیگشیدند و صبور بودند که ساعتها در دلهیز انتظار کنند. بیکاری، گرد خاک کم کم تاثیرش را بر صبر و صبر و صبر شو و شوق و نظم پیشین وجود نداشت.

ماتبت نمایش آغاز گشت. سالن پر از تماشاگران

بود. بیم واحد خاصی در چهره های هنرمندان موج میزد. صحنه طور از من روشن شده بود و فقط دیوارهای اتاق را نشان میداد. بانگران به گنگو می پرداختند و سایه های شان به گوشه و کتاف صحنه میخیزدند. میدهند. دراز و کوتاه. و از هم جدا میشدند. همه بانگران در میان سایه های خود گم شده و جدایی شان از سایه ها دشوار شده بود. گاهی که به گنگو میپرداختند، انگار هدیسان میگفتند. یا گابوسی را شرح میدادند. گاهی هرج و مرج و زمانی مکی طولانی و کشنده. سپس صدای خشن و مسکمانا هتجار و در دناک و لفظه بعد نهاد های دور رسا بر صحنه تسلط داشت. سرانجام نمایش کم کم نظم گرفت. حرکت آرام و منظم سایه ها شکل گرفت. نمایش روش ریانت به اندیشه قدسی مبدل گشت.

درست در همین لحظه مرد قد بلندی به صحنه یا گشت. با سوسوله کی تمام با صدای هم و شکم آهنگی که خالی از هرگونه ترم و شفقت بود، گفت: - درد تئاتر و بانگران اینها هستند. وقتی نظر انداختم خوش بودم. کارگردان - سایه و از بر ط کتبه چون مید جلزید و در پهلوش چند بز بماند. طرز ابرار با نفوذ و افراد صالح قرار داشتند. این صبر منظره، بی اندازه ما را ترساند. بگلی مانگشده بودیم. غش و خورنیم نظم صحنه و مسائل بهم خورد. نمایش تمام شد. همه چنان تکان خوردند که گویی جهان بی از سر سر وجود شان گذشته است. من و دیوارها که در گوشه بی تشنه بودیم با تری و ششانی از جان خسته میزدیم و در میان سبیل تماشاچیان کم وضیب شدیم. لحظه های اولی سکوت مرکبانی در سالن سایه انگند. همه کوچ و صحران بودند. سپس مردم به درون صحنه دهنند و آدم میخوانست بیهیتم که در - اطراف صحنه چگونه سرهای جنیدند و دستها تکان میخوردند. سالن پر از هممه های توام باختم بود. بانگران، بیچاره بگلی خود را باخته بودند. وقتی جار و جنجال به آج خود رسید چاره جز ترک محل نداشتیم.

دو باره فلاکت و بدبختی آغاز گردید. تمام زحمتهای به هدر رفت. بانگران آواره و سرگردان شدند. وقتی یک هفته گذشته چهار پنج نفر آمدند. همه ساکت و خاموش بودند. دل شان نمشدد که با من گپ بزنند. یکی در چند قدمی من ایستاد. از - خشم غی انداخت و با صفاخت آن را لگد مال کرد. دیگری با چشمان نیز وضیبناک با سینه جوی و تفرت مرا میگشست و بالنس فضاکی گفت: - سی یعنی چی حال دایم؟ با حوصله مندی گفتم: - چرا، چی شده؟ - چرا، نمیفهمی؟ اگر کم مارا نخوری مردم - کجا میرود؟ - هر جایی که دل ما شد. - صبر کنید. یک هفته بعد دوباره کارها برآه میشود.

بسی است. دیگر صبر نمیتوانم. تا کی رنده ها بوج و همان تعی! مگر در این چند روز از احوال ما خبر داشتی؟

دست در جیبهایم بردم چند توت پاره ریانتیم. همه را پیش با هیاشان انداختم. دوسه نفر هجیم - بردند. وقتی پهلوا تمام شدند، یکی صدا زد: - دست از سر ما بردار. خدا حافظ ما رفتیم. بعد بدون این که حتی برای یک بار هم پشت سرشان را بنگرند، همه کم وضیب شدند. دلم سرد گشت. مدت مدیدی ساکت و مگن در اتاقم قد میزدیم. صبر ها با چشمان ملو از انگار بی نشان. مرا میگشستند. با ز همیکدام شان از من دفاع نکردند. دوشتر با چشمان ملامت بار به سر زشم پرداخته بودند. یکی صاف صورت گنده رهش را گشاند. بود. آتش تا صبح و انگار تلخ و م انگیزی دست و پا میزدیم. انگار کم شده، ترسهای ناشناس بر از نهرگ، انگار مهیب و باور - نکردنی، گابوسی زهر و ششمر هلنگ و ازدها و از کتبه پشه ها، همه از سر نو جان میگرفتند. ماتبت سوال های زیادی ز هنر را پر کرد:

- چرا چنین شد؟ چرا اشتباه کردم؟ کجا کجا کلام فطری درین بود؟

از این انگاری پایان که به هیچ جایی نرسید خسته شده بودم. یک حالت بی احتیایی و گشایی مرا میخورد. دلم هیچ کاری نمشدد. سرم درد داشت. خواب نمیرد. ماتبت به سوی صبر متبسم. هر چه بردم، به سرمت آن را از دیوار کدمم و تا نتوانستم - بالا بردم. همه شدت بر زمین کبیدم. توت های شیشه و کاغذ های پاره، گوشه اتاق را پر کرد. صبر هنوز - لیکن شیطان را بر لب داشت.

بامدادان روز در زمین جانمیشدم. راه رهایی و نجات میجستم. یاد آمد که دوستی در جای دوری دارم. روان دهکده او گردیدم. بی فکر بی آرا ده و آهسته، فاصله ها را میپوشدم و نهدانستم که چه وقت برسیم. دره تا یکی که زنده کی مرا فرا گرفته بود. راه میرفتم. نهدانستم که به جایی میرسم یا نه رسم. دوستم به مردی بود با پشت برآمده و رنگی ریشه ریشه گردن با یک ویچکی که گردن و خنخش را با شال بی رنگ و رهن میبندید و تارهای رهنش بهش دانه دانه قابل شمردن بود. حالت آرام و موقر داشت. در چشمان ژرف و نافذ و روشش هر کسی افتق - گشده و مراد و مطلقش را میبانت.

پیر مرد چندان تروتی نداشت. چند تا بز و گوسفند و تعدادی مرغ داشت، با یک جفت گاو و موزه ای که در آن گندم میکاشت. از صبح تا شب ضلالتش را می نداشتند. زمین را قلمه میکرد. از گوسفندانش مواظبت میکرد. آدمی بود سختگیر، زحمتکش و مقاوم بود. او در روز اول مرا با خود به سوی گله و قفسه رفهانش - برد.

ابرها به تندی پراکنده میگردد. باد آهسته آهسته آرام میگردد. به بر بالایی قله ها میمانند. بود. سبزه و طغی وجود نداشت. موشهای آبیست به قدری ضعیف شده بودند که به آنها نمشددنگه کرد. دیر باز بود بیماری وضعف آنها را از این مانند آخت. اگر هم نمی مردند، دیگر نه پیشی میداشتند و ضسه گوشتی.

بره های بی مادر کنی را نداشتند که شسر بدهند. موشها نمیکشاشند که بره های بیگانه به آنها نزدیک شوند. شاخ و لگد میزدند. گاه گاهی بره های سرگردان و گرسنه و تشنه نهد دست

یا ها گور میمانند. ما به دنبال ما میدهند. ما چشمها و نگاه های تضرع آهنگی سراغ گشده شان را میگردند. دوستم چیزی نمیکشت یا میگشت ولی من نمی شنیدم. با قادر به درک آن نبودم. وقتی کسی پیشتر رفتیم همه نزدیک قفس مرغان رسیده شوییم. صبری را دیدم. مرغان دم گنده بی یکدیگر میدهند. سراسیمه، هراسان و قدتدکنان خود را به دور - دیوار، سیما و چیزهای قفس میبندند. هر مرضی تلاش برای نجات جانش داشت. فرصت دانه خوردن، تخم گذاری و از آن دادن نبود. بسیاری لبوانه وار و صیانه به زخم یکدیگر چشم دوخته بودند و ندانم در پی طعمه و شکار بودند. نولها و سر و صورت شان خونین بود. از پشت برهنه و زخمی چند سرخ قطره قطره خون بر زمین فرو میچکید. اینم، از قفس رخت برهنه بود. راه گزینی هم وجود نداشت. در هر گوشه، چند تایی بی حال بی رقی منتظر بودند. گاه گاهی پرها و بال ها لرزش میسوی داشتند. پاهای گشده میبندند و سرانجام بی سر و صدا همه چیز خاتمه میبندند و در پشت زخمی و - دیده و همان خون دله شده، بر کوههای نهادی میلیدند.

دوستم نگاه مضطربش را به سهم گشاند. ما لمن اندیشناکی گفت: - می بینی گوشت یکدیگر را میخورند؟ این کار شکن بد دارد.

هنوز مکن العمل واضحی نشان نداده بودم که دوستم مهابه و کمان در میان قفسه مرغان خود را انگذ و در حالی که مرا به کمک میطلبد، گفت: - چرا ایستاده ای؟ نگذار گوشت یکدیگر را بخورند. نشانه بدبختی و فلاکت است.

هر دو دست به کار شدیم. با دشواری مرغان را از هم جدا ساختیم. دوستم رنگ و رویش بسیار بد و چهره اش بیپیده رنگ میبود. انگار شرف داشت. به سخت و اقبال خود لعنت و نفرین میفرستاد. به زمین وزبان نقش و دشنام میداد. دلش صفاخت با جوی و لگد به جان مرغان ساده پیفتند. من هم حال چندانی نداشتیم. دامن را لگه های خونین فرا گرفته بود. هر قدر میکشیدم از من - نیروی و دامنه آن وسع و وسیعتر میگشت.

در حالتی خوابگونه میبندم که تئاتر ما به شکل قفس بزگی درآمده است. همه جا پر از مرغان کوچک و بزرگ است. تعدادی با پرهایی سیخ شده و لرزان به هر سو میگردند و بیخواب اند. چند تایی به جان هم میگردند. سر و صورت شان خونین است. من و کارگردان هم مرفانی بی چشم میبندیم. مرفانی که یکدیگر را با آرزو خشم تمام میبندیم. لیا نصیبیم. پیر مرد کار قفس ایستاده و چهره رقت انگیزی میکند.

- این کار شکن بد دارد. ...
فم گنگی در درونم زناه کشید و آهسته آهسته جایش را مرکز سرد و سوزانی گرفت. آنچه در قفسه مرغان دیده بودم، پرده سباهی از شرم و خجلت جلو چشمم میکید. از انگار قلمم دلم بهم میخورد. میکشیدم آنها را از خود برانم. آهسته آهسته بخهای دلم آب میشد. به نظرم می آمد که تا این - موقع خود را نشناخته بودم. به جای دنبال رهش و حقیقی تا یکی شب در ز هنر حکفرمایی داشتم -

است. گابوسی که با چنگال تویی و توش گم را - میفرشد. به تدریج ست و ناتوان میگشته و سر زه آرایش را میچشمم که از چند سال پیش به این سو میجستم اما نهدانستم.

نهدانستم چطور با دوستم خدا حافظی کردم. ناگهان حسن کردم که چالاکتر و میگردند. ام، حسن میکردم که از چند های زنده کی رسه ام.

دو باره راه شهر را در پیش گرفتم. وقتی به روزی تئاتر اولی پاگدا گشتم. در نزدیک دیوارها گردان بامن قابل شد. او هم حال چندانی نداشت. شکسته و رنور به نظر میرسید. لحظات اولی پاکندی و تلخی گذشت. هر چه میکشیدم چیزی در درون ما مانع میشد.

با حتر میبندیم. یا کسی بود که درخواست ما به هم دیگر برسیم. کارگردان هنوز سو ظن داشت و با بدگمانی و تردید مرا میگشست. کم کم دیوار کتفه در بر داشت. با چشمهای سر زش بارش از این که گناهان پیش ناپذیری از هر دوی ما سر زده باشد. دیگر را میگشتم. ناگهان دیدم که گوته های نور فرشته او کم شکست. هر دو نفس راحتی کشیدیم و دست - دیگر را رنوریم. شانه های ما سبک گشت ولی هنوز بازگرای از اندوه را بر دوش میبندیم.

مرونی شناسین

بقیه از صفحه (۱۸)

همشهری دست به جیب برد. تمام جیبها را دید. متوجه شد که تمام کارتها، اسناد، حتی یکس جیبی اش را در دوشی سر به بی فراموش کرده قیافه اش رنگ های مختلف و حالات مختلف به خود گرفت و با صدای ملایم، لازم بود که اعتراف کند. ترافیک با اشاره روست نشانی، گفت: - پس لطفاً به اداره ما برن آید تا ما مجرب بیشتر گشت.

- توحی نداری، تو میدانی که به کی است. در میان تو خواهیم دانست، بغیر این حرکت کنی.

- صبر کن، به سلاوی پانا پوتوف است. در دفتر پولیس باز بگوین.

- خواهش میکنم. این ترافیکی دیگر نمیتواند حرف مرا تایید کن. در پیش راه طرف مردی که در آن شان جمع شده بودند. کرد و ادامه داد:

پرسین اگر با او برآید این ترافیک در نظر گرفت. خدا میداند که کی است. هر کسی خود به یک کسی معرفی میکند. ولی باز هم مردم جمع شده را بر رسید.

- کسی از شما او را میبندد؟ هیچ جواب شنیده نشد.

هیچکس جواب نداد. همه چپ بودند و بی تفاوت نگاه میکردند. حتی میخواستند که پشت کار خود بروند.

آدم با در پیش فولادی خود را واقعا خجالت زده بمانت.

- کی گفت که مره نمی شناسم. به سلاوی پانا پوتوف بیف استم و کجکل انتخابی شما، همه شما برهنه رای دادین، چطور مره نمی شناسین.



ورزش

اختصاصی فوتبال

نخستین مسابقات جام جهانی فوتبال

— نخستین بار مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۱۹۳۰ در یوروگوا برگزار شد.
 — ((پلی)) یگانه فوتبالست است که سه بار مقام قهرمانی جهان رسیده است.
 — کارناجال دروازه بان تیم فوتبال مکزیکو در (۵) جام جهانی اشتراک نموده است.
 — پله ، سیلر آلمان ، وولف سلو زمووا از پولند هر کدام اند چار جام جهانی اشتراک نموده اند

بزرگترین مسابقات

— بزرگترین مسابقات جام جهانی — هنگری ۸ — آلمان فدرال ۳ در جام جهانی ۱۹۵۴
 — هنگری ۱۰ — السلواک (۱) در جام جهانی ۱۹۸۲



— ۹۰۰ مین گول توسط یازالک از آرژانتین در سال ۱۹۲۴
 — ۱۰۰۰ مین گول توسط رابسی انسن برینگ از هلند در سال ۱۹۲۸
 — ۱۱۰۰ مین گول توسط باله — چه از شوروی در سال ۱۹۸۲
 — ۱۲۰۰ مین گول توسط پاپین از فرانسه در سال ۱۹۸۶

جام جهانی فوتبال و گفنه های از این جا و آن جا

۱۳۰۰ مین گول — بهترین و زیباترین گول جام جهانی ۱۹۸۶ توسط ((مانچل — نگره)) فوتبالست مکزیکوی در — سابقه 'مکزیکو — بلغاریا — سار — ضربه' قوی پای چپ به شمر رسید.
 — پایه شمر رسانیدن گول چار خوش در سابقه هسپانیه ، دتار در ۱۹۸۶ بوتراگینو مهاجم تیم فوتبال هسپانیا نام خوش را ثبت تاریخ نمود . زیوا گول وی ۱۳۰۰ — مین گول جام جهانی به شمار میرود.
 — ۱۰۰ مین گول — توسط چانسن از سویدن در سال ۱۹۳۴

— ۲۰۰ مین گول توسط واتر مرون از سویدن در سال ۱۹۳۸
 — ۳۰۰ مین گول توسط شیکو از برازیل در سال ۱۹۵۰
 — ۴۰۰ مین گول توسط لیفتراز ترکیه در سال ۱۹۵۴
 — ۵۰۰ مین گول توسط ران از — آلمان فدرال در سال ۱۹۵۴
 — ۶۰۰ مین گول توسط پر — کوچ از یوگوسلاوا در سال ۱۹۶۲
 — ۷۰۰ مین گول توسط بامسی چارلتون از انگلستان در سال ۱۹۶۶
 — ۸۰۰ مین گول توسط جرزینهو از برازیل در سال ۱۹۷۰



خورد سالترین و مسین ترین تماشاگر جام جهانی یگانه بازیکن

— خورد سال ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکویك طفل ۱۲ روزه مکزیکوی بود که مادرش او را در سابقه 'مکزیکو — بلغاریا با خود آورده بود .
 — مسن ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو پیر مرد ۹۸ ساله ' مکزیکوی بود که برای تماشا سابقه مکزیکو — آلمان فدرال — آمده بود .

— جف هرست از تیم ملی فوتبال انگلستان تنها بازیکن در طول تاریخ جام جهانی است که در سابقه 'فینل جام سه گول رابه شمر رسانیده است .

یگانه کشور

— برازیل یگانه کشوریست که در ۱۲ جام جهانی اشتراک نموده است .



صاحبه : حسينا

راه طولانی که یک ورزشکار می پیماید

همایون یوسف کارگریکی از -
چهره های شناخته شده تیم
فوتبال و عضو تیم منتخب کشور
پرسش های باخبرنگار سپاهون چنین
پاسخ ها ارائه کرد :

س - در کدام سال به ورزش دل
خواهتان یعنی فوتبال
رو آوردید ؟

ج - از او آن کودکی علاقمند ورزش
بودم . بخصوص به ورزش
فوتبال و سکی سخت دلبنسند
داشتم . همان بود که در دوره
مکتب عضویت تیم لیسه خود
را کسب نموده و از آن طریق
در مسابقات جوانان و نوجوانان
شرکت می یافتم و
زمانیکه عضو تیم لیسه حبیبیه
بودم . همه ساله تیم مادر -
میان لیسه ها ، قهرمان فوتبال
بود .

س - مشق اصلی تان درین راه کی
بود ؟

ج - مشق اصلی ام خانواده ام -
بوده ، نه سراسر اکتیویته
اکثریت اعضای فایبل ما ورزش
کار بوده و چهره های -
شناخته شده ورزشی اند
و از طریق کلب اتفاق که یکی
از جمله کلب های آزاد ورزش
در کشور است و به همکاری
اعضای فایبل ایجاد گردیده
بود که در آن کلب رشته های
فوتبال ، والیبال و سکی فعالیت
مینمود و بهترین استعداد
های ورزشی از همین کلب به
جامعه تقدیم و اکتیویته آنها

اعضای تیم منتخب نیز بوده اند
شرایط مساعد ، امکانات بهتر
وسایل و تریبونان ورزشی نیز
میتواند باعث تشویق ورزشکار
گردند چنانچه تشویق تهنیر
ورزیده کلب ما محمدریفیق
محمودی در پرورش استعداد
های ورزشی نقش اساسی داشته
که افتخارات انزوی از باعث
تلاش های نامبرده تهیه کلب
گردیده است .

س - گذشته از ورزش فوتبال چی
در وقت های دیگری دارید ؟
ج - شغل آزاد دارم .

س - از کدام سال عضویت تیم منتخب
ملی را کلبی نموده اید ؟

ج - در سال ۱۳۵۶ عضو تیم
جوانان و در سال ۱۳۵۷ عضویت
تیم ملی فوتبال کشور را کسب -
نمودم که تا اکنون عضویت آنرا
دارم .

س - بجز عضویت تیم ملی به
شکل آزاد ، در کدام تیم هابازی
نموده اید ؟

ج - عضو تیم فوتبال کلب
اتفاق نیز بودم ، زمانیکه
محل پوهنتون کابل شدم مدت
چارسال کپتان تیم فوتبال -
پوهنتون کابل بودم ، که درین
دوره خاطرات بسیار خوش و دل -
چسبی دارم و همچنان درین -
مدت تیم پوهنتون کابل ، همه
ساله در سکو قهرمانی قرار
میگرفت و از طرف مقامات
پوهنتون کابل تحایف ، مدال
ها و هدیه نامه های زیادی نیز
برایم اعطا گردیده است ، و
در سال ۱۳۶۱ بحث بهترین
محل ورزشکار از طرف ریاست
پوهنتون کابل شناخته شدم . بعد
از فراغت از پوهنتون ، به خدمت
سربازی رفتم . مدت چارسال راه
حجت سرباز در کلب سپهرتی ارد و
سپهرتی نمودم . در تیم ارد و واقعا
نظم و دیسپلین ورزشی خاصی وجود
داشته و باعث پیشرفت های
شایان ورزشی میگردد .
س - چند بار بخارج از کشور

سفر نموده اید ؟
ج - بیشتر از ۱۵ بار به جمهوری
های مختلف اتحاد شوروی ، دو
بار در مسابقات آسیایی ، به بنگله
دیش ، یک بار به مسابقات آسیایی
منعقد شده چین ، یک مرتبه به
کویت و همچنان نظر به قرارداد -
های کلتوری که بین افغانستان
و دیگر کشورهای خارجی عقد گردیده
است جهت مسابقات دوستانه
به کشورهای آلمان دموکراتیک
چکسلواکیا و هند سفر نموده ام که
درین مسابقات نتایج و تجارب خوبی
کسب کرده ام .

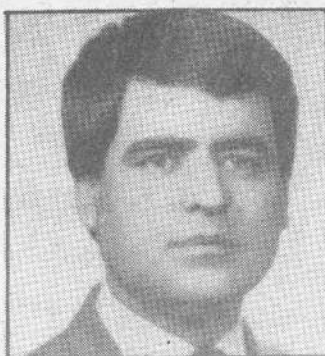
س - از این سفرهای رهتوشه هایی
به کشور خود آورده اید ؟

ج - مسابقات آسیایی که در سال
۱۳۵۷ در بنگله دیش بین ۱۷ کشور
آسیایی صورت گرفت ، تیم فوتبال
افغانستان مقام چارم را حاصل
و بدور نهایی این مسابقات راه -
یافت .

در مسابقاتی که در سال ۱۳۶۳
در چین دایر گردید ، در مقابل
بثیه در صفحه (۸۳)

حالا که پرسیدید پس بخوانید!

فوت زلی باغ میدهد .



آرزوی پیرزاد از کاره ۳ و ۲ و ۱ پیرزاد :

س - چرا ظفر شامل مل درین اواخر در تلویزیون آهنگ جدید نمی خواند آیا از هنرموسیقی دست کشیده است ؟
ج - خویش میگوید آداه میدهیم .
س - آیا تینوس نامزد شده است با کسی ؟
ج - با نامزدش .

ماهیه صفت متعلم لیسه ملالی :

س - آیا درست است که ظفر شامل تاجو رنگ موسیقی میباشد ؟
ج - به صاحبه * ظفر قی قمل مراجعه کنید .

خاطره همایون پیرزاد از خیرخانه مینه :

س - چرا بعضی از هنرمندان با هنگام لیسه آهنگ های شان در پیش گفته نیاز گل ها را پیرزاد مسازد، علت را واضح سازید .
ج - چون وارخطا میشوند .
س - شهروان هنرمند سابقه دار کجاست - زنده است یا اینکه خدانا خواسته ...
ج - شکر زنده است ، حالا پیشه تیکه داری را اختیار نموده است .

س - وهاب شادان چرا در تلویزیون ظاهر نمیشود .
ج - میگویند جائیکه سنگ است در پای لنگ است .
روی یخک موازنه خود را از دست داد ، با تاسف یک پایش شکست و حالا با دو گوش و دو چشم رادیو را می شنود و تلویزیون را نمی بیند .

فهرده نیازی و محمد یحیی نیازی :

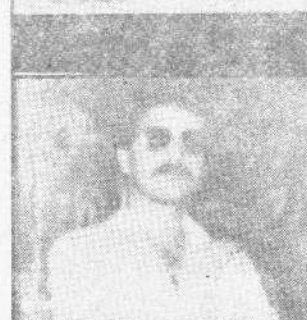
س - آیا آوازخوان عزیز و محترم ساربان صحت خود را باز یافته ؟

ج - با تاسف تا هنوز در بستری منمضی قرار دارند .

س - میرا از یفتلی متعلم صنف دهم لیسه مهم :

س - چرا درین روزها هیچ کورس از گروه باران در - تلویزیون به نشر نمیرسد .

ج - زیرا درین روزها روزهای برف است



س - چرا در برنامه های تلویزیون تنوع و نوآوری دیده نمیشود ؟

ج - به خاطر آنکه حالا مردم با همین برنامه ها عادت کرده اند و تنوع عادت موجب مرض است .

س - علت ازدواج نکردن محترم عزیزالله هدف هنسر پیشه تیاتر چیست آیا دختر مورد نقوش را پیدا نکرد ؟

ج - پیدا کرد اما وقتیکه آقای هدف را دید جایجا سکنه نموده بیچاره (هدف)

س - اگر امکان داشته باشد با محترم سلام سنگس هنر پیشه سینما صاحبه نماشید .

ج - اینبار که به سانش رفتیم حتما صاحبه ای - ترتیب خواهیم داد .

از طرف آصفه صدیقپار امید متعلم صنف دهم لیسه عایشه درانی :

س - آرزوی منی که هنرمند خوب کشور فرهاد دریا با تلویزیون خدا حافظی گرفت چرا دروازه های تلویزیون و رادیو برای همیشه به روی فرهاد دریا بسته شده .

ج - دروازه رادیو تلویزیون به روی فرهاد بسته نبوده ، نیست و تا حاییکه ما میدانیم مفتی - یگان بار در دهلیزهای تلویزیون قدم میزنند .

س - بایقرا غیر از اینکه گوینده پروگرام آینه است دیگر چه صروفیت دارد ؟

ج - مشعل است .

س - چرا پارچه های تشلی مرزاقلم به تلویزیون ثبت نمیشود ؟

ج - در یکی از صاحبه هایش با سهاون این مساله را کاملا توضیح نموده است .

الله رحمت نبرد محصل سال اول پوهنهی انجنیری - ج - :

س - مجله سهاون یعنی خبرنگار مجله ، سری در - موسسات نظامی نمیزند .

ج - در شماره گذشته این کار را کرده اند .

س - جراتیعت مجله سهاون در هر شماریکه جدید از چاپ میزاید ، به کیهان میرسد .

ج - گناه ازبازار سپاه است .

وضع مقررات بالقوه بمنظور علاج اساسی معنادین :

دیگر هیچگونه قفل وجهه زندانی وجود ندارد ولی فرار نیز ممکن نیست . اولیها خاطر نشان میسازد : ((کتبی را در بیدم تا به وسیله آن به آنسو جبهل برسم . جلورفتن ولی بدست خارتندی گیر افتادم . در حضور همه ، مسئولین میگفتند که چگونه میتوانم خود را از این صفت رهائی بخشم ؟ چگونه میتوانم ازدوستان خوش بگهزم ؟

بعد یکروز بمن پول دادند تا برای خرید به بازار بروم . درک کردم که مسئولین امور اینجا واقعا' دوستان من بودند همین اقتصاد داشتند . از همان لحظه ، تصمیم گرفتم به زنده کی دهماره ام بر سر بگردم .

مؤثرت برنامه های تربیتی طبیعت که از جمله پنج نفر ، چهار نفر آن ظرف سه سال یا بیشتر از آن بعد از ترک محیط ، اعتماد به مواد مخدره را ترک گفتند . معالجه بمنوان جز موضوع تربیتی شناخته شده است . مسئولین امور خانوادگی های شان با شاگردان یکجا زنده کی ممنوعند و بمنوان والدین مقتدر و لوسی مواظب عمل میکنند . درین فام کارهای نهادی مانند تغذیه حیوانات و زرع نباتات برای انجام وجود داشت . جلسات شورشی در جریان روزهای رسمی مکتب و برنامه های سکی و رقص در تعطیلات اخیر هفته سازمان داده شد .

بعد از ۱۴ ماه ، شاگردان منظمه رفتن به مکتب ، گرفتن تعلیمات حرفه ای یا اشتغال به وظایف را در شهر نزدیک آنجا از کردند . در حالیکه در محیط خانوادگی کی کاملاً تحت نظارت به زندگی خود ادامه میدهند . این یک آزمایش واقعی است زیرا سالهای از دست رفتن را باید تلقی کرد . اولیها که اکثراً ۲۷ ساله و - فاخر التحصیل ژورنالیزم است میگهد : ((من تمام عمرم را در کهنه و دروغ سپری کرده ام . هرگاه به ترک اعتیاد مواد مخدره مجبور نمیشدم شاید تا هنوزم آنرا ادامه میدادم .

سهدن با ترکیب اقدامات بجا رفته مواظبت یکی از راه های نو کی کردن موج اعتماد به مواد مخدره را دریافته است . به چار د هارتول ، تنظیم کننده همکار پروژه ((شاخص های مواد مخدره)) در بوته تون لندن اظهار صداره : ((جوایس دیگر جهانی ، با اتخاذ همین تدابیر استفاده از تجارت سهدن میتوانند در راه جلوگیری از مواد مخدره کاممهای مؤثرو را بردارند .

ملکه

بقیه از صفحه (۲۱)

هم نبودم . حق اگر این تاج به کسی دیگری تعلق میکرد ، با زهم ناظره این سابقه را تا اخیر - زنده کی فراموش نمیکردم .

فوتو را پورتی که ((ماشا)) رادرسابقه مودل سال گذشته در خانه نشین زاتسیف ، تاشا کرده بود ، لحظه به لحظه تا مرحله انتخاب راهنمایی و همراهی میکرد .

در طول هر سه روز سابقه فایبل در قصر ورزشی ((لوتزکی)) پدر ماشا حاضر بود هر ای او - آرزوی موفقیت میکرد . او اظهار داشت : ((همگه دخترم را در میان این همه دختران نپها و دوست داشتی ندیدم ، واقعا' در مورد اینکه او خواهد توانست از این همه حرفان جلو بیفتد شک وتردید پیدا کردم . ولی به ماشا در دوران کودکی جرئت و ایستادگی را آموخته بودیم که احتمالاً همین امر سبب شده باشد او را در این چنین لحظه مخور بسازد .

دو هارگردی دردمیترانه ، فلم های اشتعاری ، قرارداد های تجارتی گاهگاهی همه اینها برای ماشا رهایی بیش نبود . کار بعدی چیست ؟ او بر زبان هسپانی که در دوران مکتب خوانده تسلط خوس دارد ، شاید معلم یا ترجمان شود . و لوسی نخست از همه باید تحصیلاتش را به پایان برساند .

در همان برندگان دیگر ((او کسانا فاندیس)) ۲۱ ساله جایزه دوم و ((ایلمنا هیدروای)) نژده ساله جایزه سوم را گرفت . به ((ایگاتینا چلوچیکها)) جایزه ((قدر دانی عامه)) اعطا گردید و نیز ((مارک روزو سکی)) از او دعوت بعمل آورد تا به استودیو تئاتری او در ((نیکیتسکی رووتا)) بپیوندد . همچنان برای برنده گان - جذابیت خاص)) و ((برخوردار با تاشا چجان)) ((نگمهای تابنده)) و ((روزشکار خوب)) جوایس اعطا گردید .

سابقه نپهای مسکو آنچنانکه راهی گیری عمیق نشان داد و اینکه اکثرت مردان از آن استقبال شایقی بعمل آوردند . بصورت منظم هر سال دایر خواهد شد . ترجمه : ستانک

ژورنالستان واگدار کرده بودند . در اینجا بود که دختران با بیست اسعداد شانرا در صاحبه روی موضوعات آزاد تبارز میدادند و در یک موقعیت مشکل نهایت ترکمز فکری را از دست میدادند . تنیج یا سابقه ((حسن خوش طبعی)) بمنظور رفع این همه فشار زیاد اعلام گردید .

پروگرام نمایشی ((اسرار نپهای)) شامل چندین بخش بود : اشتغالی نخست ، نپهای ۲۰۸۸ اجرای رقص عالی ورزشی با اجرای اکت ملکه نپهای و محمتر از همه اجرای آن بخترا زهرکی دیگر ، کار ساده نبود . در همین مرحله بود که ((نپها ریهان)) آرزو مندویند پرواز نمات شانرا از - دست میدادند .

سرانجام ، از روند فایبل سابقه نتیجه خیلی عالی بدست آمد . متعلم مکتب ((ماشا کالیتینا)) که پیراهن ساخت کمیونی بود را موردن رابرتن داشت بانوار برنده که روی شانه اش جا گرفته بود بر جایگاه ((ملکه نپهای)) قرار گرفت .

تاج او ساخت کمیونی چکی ، جابلو - نیکس بود . سهیل گلها ، و سفاسات هاباد کارها و تحایف از جانتس تضمین کنندگان خارجی سابقه به پاس قدر دانی از نپهای اش و خاطر اشتعاری تولیدات شان به سوی او سرانبرشد . ((ملکه نپهای مسکو)) چهره نپها ، ساتهای دراز (باقد ۱۷۶ سانتیمتر) و اندام باهک (۵۲ کیلو گرام وزن) دارد .

این یک درجه ، نادرخوشبختی بود . بروی دختر هفده ساله ای که تازه نخستین قدمش را به جهان بزرگ بر میدارد . ساعت ۱۰ او ، تحفه کمیونی لوس سینت لرون ، خاطره عالی یک رهداد فرحت بخش است ، ایا انتظار داشت - برنده شود ؟ ((ماشا)) در مقابل این پرستی نهاد میگد ، ((او ، نه ، البته که نه ! ولی صپانسی

ملکه

سختخان

محبوب

نزدیکان روز ترازم ناضله
می شناسند
میکنند گویا میخواهد عشق را
طلاق بدهد
مشنوقه بگرس بازار او تاسیب
مستقم دارد
بخون نزد یکی سازی ویس از اردو
وسوسه از خود در سازی

نزدیکان روز ترازم ناضله
می شناسند
میکنند گویا میخواهد عشق را
طلاق بدهد
مشنوقه بگرس بازار او تاسیب
مستقم دارد
بخون نزد یکی سازی ویس از اردو
وسوسه از خود در سازی

بالیا س خورد بختند ناضله
هر که بیشتر سرگرم ارتکاب
جری است بیشتر ارتکوبه
در عکسها راه خالاراسی
مکن شناختن دانا برستن
نادان باید از بوانه بنشد
بگیرد و هوشیار از هر دو
وهایی آخرین تجربه زندگسی
ترجمه از رهتاب

بقیه از صفحه (۷۱)

در هر دو فیلم روی این نکته تأکید صورت میگیرد که: ((جنگ نمیتواند و نباید دوباره اتفاق بیفتد))

خطرات جنگ برای سینماگران شوروی از جهت هیروئیسم و شناخت روان انسان ارزشمند است. شخصیت اندری سکولوف را که توسط سرگی باندوچسوک در فیلم ((سرنوشت یک انسان)) بازی شده است ببینند. او تمام خانواده اسرارآمیزیست میدهد، تمام آنچه را درین جهان دوست نداشته است. او از میان وحشت و ترس اردوگاه های نازیستی عبور میکند، اما در نهایت بساویز را به مردم از دست نمیدهد. شخصیت ایلوشا سکولوف در ((حماسه یک سرباز)) اثر سرگئی گریگوری چوخرای، حیرت انگیز است. (وقتی میدانیم که او از جنگ باز نخواهد گشت، ما را اندوهی فرامیگیرد.))

فیلم های ((ستاره های روز)) (برف های داغ) و دیگران از شمار همین فیلم هایمیانند. کارگردانان ((موسفلم)) در مبارزات آبرویی صحنه های جنگ و بازی نقش شخصیت های باادب شجاری های فراوان روبرو بودند. فیلم ((آزادی)) اثر ((بوری اوزوف)) و ((آنها با غلومین جنگیدند)) اثریاند رجوع میتوان نمودن به ای از شواری کار کارگردانان موسفلم باشد.

کارگردانان و سینماگران اتحاد شوروی در کنار هیروئیسم مردمان اتحاد شوروی سقوط شخصیت وضعف های اخلاقی ایراکه جنگ بهمیرسان آورد. بود فراموش نکردند. اندر فیلم های مربوط به دوره جنگ خیانت ها و بزدلی هانیازتکار میشود. الم کلیوف در فیلم

((بیا و بسین)) از کسوجنا پنگارانی را که تمام خصلت های انسانی شانرا از دست داده اند و از سوی دیگر فلورا بسری را که از تمام معابر روزن فاشیستی گذشته و در هول و راحمل کرده ولی روح تناسکس را از دست نداده است نشان میدهد.

فیلم های متعددی که علیه فاشیسم از طریق سته یوه های موسفلم تهیه گردیده است تأثیر بزرگی بر سینما و سینماگران وارد کرده است. این تأثیر هم از لحاظ دوونمایه انسانی و بشری آن وهم از نگاه زبان تبیین در سینما از اهمیت بزرگی برخوردار است.

((چرا هنوز روس ها درباره جنگ فیلم میسازند. این جنگ بسیار قبل اتفاق افتاده بود.))

با سخ ساده به این پرسش اینست: ((روس ها درباره جنگ فیلم نمی سازند. آنها علیه جنگ فیلم میسازند تا هرگز یاز دیگر اتفاق نیفتد.)) زیر اجنگ ها و ابرو خصوص جنگ جهانی دوم جان و زنده گی شمار بزرگی از انسان هارا گرفت. در جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی بیست میلیون از افراد خویشرا از دست داد.

این جنگ برای جرمن هانیاز همان فاجعه را آورد. این امر را الکساندر رالف ولاد میرنوموف در فیلم شان بنلم ((صلح بسرای تازه وارد)) نشان داد. درین فیلم سرنوشت فاجعه بار کونکان در جنگ مطرح گردیده است. روی این مضمون فیلم های زیادی تهیه گردید. از جمله ((کودکی ان)) از اندر تارکو-فسکی ((مان)) نیکلای گوینکو-راه های تازه

در سال های جنگ و دهه اول بعد از جنگ کارگردانان جوان به موسفلم روی نیاموردند. وقتی در نیمه دهه پنجاه قرن جاری

استعداد های جدید ظاهر شدند وضع جدا تعیین یافت.

آغاز کار هنری میخائیل شویمتر با توجه ویژه اویه زنده گی روستا بیان مشخص گردید. اولد زوانوف با نخستین فیلم خود ((شب کار - نیوال)) محبت تماشاچیان را به دست آورد. و در نتیجه به زانسر دلخواه خود - کیدی - وفادار ماند. فلم ((چهل و یکم)) ظهور یک هنرمند بزرگ را با چرخش به سوی ((رومانیس مفرمانانه)) اعلام کرد.

کپورشی دانیلایا و یگور تالانکین کار خود را در سینما به سمت معاصران

((اوژنی گراند)) پس از نمایش آن در ((ماله تیاتر)) توسط سرگی - الکسی یف، فلم ساخته شد. بدایه فلم های کوتاه استانی رون دست گرفته شد و بالاخره کارهای بیچیده تر آغاز گردید و ((سریال های تلویزیونی)) تولید گشت. سریال ((ماری خود اتشی گشتودیم)) در چاربخش که توسط سرگی کولوسف تهیه گردید و در سال ۱۹۶۴ از طریق تلویزیون پخش شد. نخستین تجربه در عرصه تولید سریال های تلویزیونی بود.

پس از آن تولید سریال های

موسفلم

انیا)) ای انتون جخوف توسط اندری میخائوف کچالوفسکی و ((جنگ)) توسط سرگی باندوچسوک، فلم ساخته شدند. بدیعی است که در کنار کلاسیک های ادبیات شوروی فراموش نگردد و فلسفایان فیلم های متعددی از روی آثار آنها تهیه کردند.

تاریخچه بین المللی موسفلم از طریق تولید فلم های مشترک با سایر کشورهای جهان تشبیهت گردید. شمار تولید اینگونه فلم ها روز افزون است. در ذیل نام چند کارگردان و فلسفای معروف جهان را که با موسفلم همکاری مشترک داشته اند ذکر میکنیم: اکیرو کوساوا کارگردان بزرگ سینمای جاپان در فلم ((در سواوزلا)) میکولاس - بانچوف فلم ((سربازان ستاره ها)) و تئودر سیکا کارگردان موسفلم سینمای ایتالیا در فلم ((گل افتاب - پرست))

آغاز کار سینماگران تازه وارد

موسفلم به خاطر داشتن انجمن بی همتای خود میتواند افتخار کند و آن ((دبیت)) است. جاییکه فلسفایان تازه کار استعداد شان را در پرود کشتن های کوچک مس ازیابند. این محل نام های

بیچیده و باتکنیک های جدیدی در یگری تهیه شدند و استعداد های بزرگی درین عرصه تیار گردیدند. سریال های ((میجورسکا)) و ((اجودان عالیجناب)) اثر ایفگی تاشکوف پنج فلم از ((ارواح مرده ها)) گوگول از میخائیل شویمتر و همچنان ((ترازید ی های کوچک)) از پوشکین به کارگردانی همین کارگردان. و به همین بیان فلم های زنده گی نامه ای که از آن شما رسریال ((میخائیل لومونو - سوف)) اثر پوشکین، ساخته شدند. از شمار سریال های تلویزیونی بسیار خوب که به استقبال گرم تماشاچیان روبرو شدند میتوان از ((سایه هاد زهرناید)) بد میشوندا)) و ((ندای جاودان)) از اولری - اوسکوف و ولاد پیرکراسنا یولسکی - نام برد.

انجمن تولید فلم ها و سریال های تلویزیونی موسفلم در کنار این آثار تولید فلم های کیدی تلویزیونی را فراموش نکرد و آثار درخشانی را در این راستا تهیه کرد.

درین زمان به موضوعات جنگ داخلی در کارهای سینمای توجه فراوان صورت گرفت و بر اوراق آن دوره تاریخ اتحاد شوروی روشنی افکند. شد. ((در سرباز رفیق هم بودند)) اثر ایفگی کارلوف

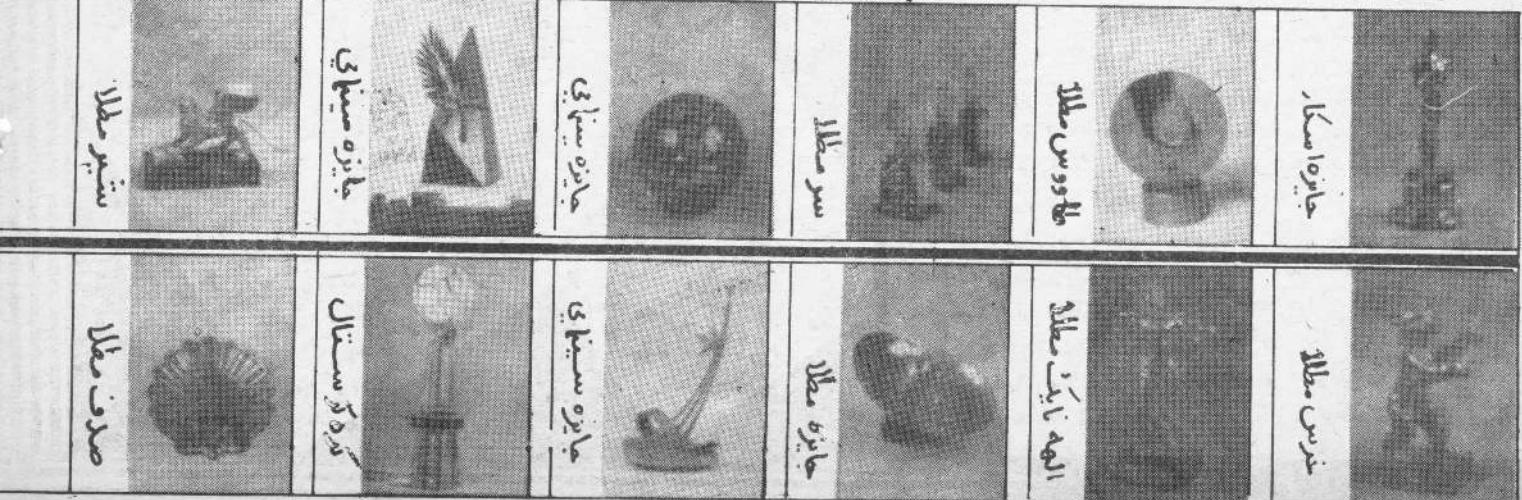
کارگردان یک اثر شاعرانه در اکتشافات بزرگ توسط یک - کوچک بنام ((سرپوزا)) آغاز کردند. دهه شصت بازم نامهای جدیدی را معرفی کرد: تارکوفسکی پس از فلم ((کودکی ایران)) فلم ((اندری رولف)) را فلمبرداری کرد. فلسی که هنوز از نگاه عشق شخصیت پروری و از نگاه تاریخ روسیه بی نظیریاتی ماند ماست. اندری میخائوف کچالوف - فلسکی زیبایی شاعرانه زنده گی مردم روستا های معاصر کشور را در فلم ((سرور آسیای)) اخی کشف کرد.

الم کلیوف با فلم ((خوش آمدید)) لاریسا شینیکوفا با فلم ((بالسا)) ((الکساندر ریتم)) با فلم ((کسی زنگ میزند)) در بار بار کبید (()) و فلم دیگریش ((تیم)) استعداد های بزرگی بودند که در موسفلم ظاهر شدند.

برای برده تلویزیون

موسفلم درد دهه شصت به تولید فلم های برای تلویزیون آغاز کرد و به زودی نخستین انجمنی که تولید آن مربوط به تلویزیون رقیب اساسی سینما - بود ایجاد گردید.

نخستین تولیدات در واقع فلم سازی آثار تیاتری بودند. مثلاً



جایزه مسکار

طلاوس طلا

سوس طلا

جایزه سینمایی

جایزه سینمایی

ششبر طلا

نقرس طلا

آلهه نایب طلا

جایزه طلا

جایزه سینمایی

کره سستال

صدف طلا

تلفون شماره

بقیه از صفحه ۱۱۳

در جوابش میگویم، این چه ربطی بین دارد ؟
 - چرا بتو ربط ندارد ندان
 هستی لم به آن چسبیده بود
 ویا در شعبهای که تو کزی استم
 میروند ؟
 منم تا هنوز بیدار استی ؟
 من همین لحظه به پهلوی دیگر
 فظلمم . ویا میگویند : فلان
 ولایت را برای مارخ کشید بروقتیکه
 میگویم با (۱۱) تماس بگیرم
 ما (۱۰) استم بخرشده میگویند :
 شماره چه بلا زده اگر (۱۱) می
 بودی چه میشد ؟
 اکثر آنان که شماره را غلط
 میگویند ، دویا به تلفون کرده
 میگویند : پیشرفها برای چه
 شسته اید ؟ تمام روزهای میخوبه
 بافت میکنید و معاش وقت میگیرید
 در خالیکه ما از صبح الی ۱۴
 ظهر جرق خوردن یک گیلانهای
 راهم نداریم
 بروین مدیر سوچور ؟
 شماره اداه گفته های
 همکارانم ، چه میگوید ؟
 من توقع دارم آنانیکه شماره
 تلفون را خودشان غلط یاددا
 شت میکنند و یا شاید به نسبت
 خرابی دستگاه ، گاهی شماره غلط
 انتقال شود و یا احیاناً از طرف
 اپریتر مانوره غلط گفته شود ،
 جانب مقابل نباید با الفاظ
 و کلمات ترکیب و زشت اپریتر های
 ما را توهین کنند .

بلی ، بفرمایید معلومات
 - کار ما را چطور کردی ؟
 - کدام کار ؟
 - چرا و ده ندادی که پکسی
 از همکارانت را برام میگی
 - امشب به یگرام داری ؟
 ویا میروند باقی دلبر
 کجاست ؟
 - میروند ، وجدان چیست ؟
 میگویم : بمن نیدانم ، در جوابم
 میگویند : ای بی وجدان ، ویا
 میروند : چرامینی زوب باز شود
 نمیشود ، چه کنم که همیشه جوان
 بنام ؟ ایامالعه میکی ؟ مالا -
 لعه را چکار داری ؟
 میخواستم بیروم ، کتاب سایه
 اسلحه را خوانده ای ؟
 ویکدیگر میروند : قدر زور از زور
 میداند ، قدر جورا کی میداند ؟
 ویا میروند روز اول که مکتب
 رفتی در صفت نمیترسیدی ؟
 روح افزا خلیلی ؟
 - نیدانم که ام پرش انهارا
 زود تر برایتان بگویم
 - مثلاً میروند :
 - آیا ارد در سیلو آمده ؟
 کوچه دست راست پهلوی خانم
 ظلم سخی یک خانه است بگور
 نمره آن چند است ؟ همان مغازه
 که اموال خود را لیلان کرده ، آیا
 دستکول صد شب را هم دارد ؟
 ویا میگویند : دو روز شده که
 ساجی خود را راکم کرده ام .

بودی ، خوب بود اگر کسی مایل
 می نشستی ، کاش من هم بهلولیت
 می بودم .
 سعادت عطا می :
 - باشاهم ازین قبیل پرسش
 مطرح میشود ؟
 - بلی ، من روزانه هزار شماره
 تلفون را جواب میگویم . وقتی
 میگویم بلی بفرمایید معلومات
 از انسو میشنم نمره کمرت چند
 است ، امشب کدام فلم است ،
 پیچه و دختران کجاست ؟
 - بلی ، بفرمایید ! فلم امشب
 بد ماشی دارد یا نه ؟
 - بلی ، بفرمایید !
 اینجا حمام زمانه است ؟
 - بلی بفرمایید !
 - با من ازدواج نمیکی ؟ وایسن
 پرسش را چندین بار تکرار میکنم ،
 وقتی برایش میگویم : برادرین یک
 زن شوهر دار است اطفال دار ،
 میگویند تو هم چقدر پشت شوهر
 و اطفال گشتی ، کم شان کن ،
 هر چیزی که گفته شد باید جای
 آنرا تو بگیرد .
 گلزار :
 روزانه در حدود ۲ هزار شماره
 تلفون را جواب میدهم ، بیشتر
 نترات را دیو راهی پرسند ،
 زیاد آزار میدهند .
 بلی ، بفرمایید معلومات
 - آیا عروسی کرده ای ، چند طفل
 داری ؟

جوابیز :
 تولیدات موسفلم جوابیز متعدد
 نستیوال های بین المللی را کامی
 کرده است . تعداد این جوابیز
 به صد هاست . در کنار همسه
 جوابیز در دنیا مشکل است ، فقط
 برخی از عده ترین جوابیز را نام
 می بریم :
 جایزه اسکار :
 - ((جنگ و صلح)) ۱۹۶۸
 - ((در سوازیلا)) ۱۹۷۶
 - ((منگوه اشک باورند ارد))
 ۱۹۸۰
 جایزه ((پالمه دور)) در ششمین
 نستیوال بین المللی فلم (کان)
 - ((لنگه های پرواز میکنند)) ۱۹۵۸
 جایزه طلایی نستیوال بین المللی
 فلم (ماسکو)
 - ((پروینت یاف انسان)) ۱۹۵۹
 - ((آسمان)) ۱۹۶۱
 - ((جنگ و صلح)) بخش اول و دوم
 سال ۱۹۶۵
 - ((کله شیرین - آزاد))
 ۱۹۷۵
 - ((در سوازیلا)) ۱۹۷۵
 - ((مینو)) ۱۹۷۷
 - ((تهران)) ۱۹۸۱
 - ((بیابان)) ۱۹۸۵
 جایزه خرس طلایی
 - ((صمود)) ۱۹۷۲
 - ((تم)) ۱۹۸۷
 جایزه گره گریستل در نستیوالهای
 کارلوی واری
 - ((سقوط برلین)) ۱۹۵۰
 - ((سال فراموش نشدنی)) ۱۹۱۹
 ۱۹۵۲
 - ((دوستان واقعی)) ۱۹۵۴
 - ((سریر)) ۱۹۶۰
 - ((نه روزانیکسال)) ۱۹۶۲
 - ((اطفا فی آتش)) ۱۹۷۲
 - ((رمانسها شقان)) ۱۹۷۴
 - ((ناقوس های سرن)) ۱۹۸۲
 جایزه گولدن دوف (نستیوال
 بین المللی فلم های مستند و فلم
 های کوتاه لایزنگه)
 - ((فاشیم رمی)) ۱۹۶۵
 - ((مارش)) ۱۹۶۶
 علاوه بر جوابیز فوق فلم های
 موسفلم منتشر به کسب ده ها
 جایزه بزرگ بین المللی سینمایی
 گردیده است .

بزرگ و محبوبی به شهرت رسیده
 اند . فلم های زیادی که در سین
 انجمن تهیه و تولید گردیده اند .
 جوابیز بزرگ نستیوال های بین
 المللی را برنده اند . به گونه
 مثال ایوان دیکورچی هایستز
 ((گراند پرکس)) را از نستیوال
 کراکوف به انجمن ارمان آورد .
 هنگامیکه این سطرها بنیست
 میشوند موسفلم به دوره جدیدی
 از تغییرات بزرگ وارد میگردد .
 بازسازی راه خود را به سوی
 بزرگترین ستد پوی فلم شوروی گنود
 موسفلم و کارگردانان آن در
 طول تاریخ این موسسه به اشار
 کلاسیک های ادبیات روسیه
 وفادار ماندند . قبل از همه در
 میان نویسنده گان بسیار معروفه
 آثارشان در فلم هارزنده می دیواره
 یافتند ، لوتولستوی ، رامیتوان
 نام برد . از سازمانهای تولستوی
 آثار وی فلم ساخته شد :
 - ((جنگ و صلح)) توسط سرگی
 باند رچوک (رستخیز) ، توسط
 میخائیل شویتسر (اناکارینینا)
 توسط الکساند زارکی (سرگی بدر)
 توسط ایگور تالکین .
 همچنان ((آشیانه نجبا)) ی
 ایوان تورگف توسط اندری میخا
 لکوف کجا لوفسکی (رومان نورد
 ناک)) الکساند راستروفسکی
 توسط ادر ریازانوف (برادران
 کارما زوف) فیودر استایفسکی
 توسط ایوان پیرف (پروینت گور
 دانف)) الکساند روشکین ، توسط
 سرگی باند رچوک ، ((جت هادر
 آسمان ناید بد میشوند)) ماکسم
 است و این به معنی تجدید
 بنیاد های تکنالوژیکی ، بازسازی
 سازمانی و اداری است . هدفاز
 بازسازی سازمانی اینست تا تولید
 سینمایی ، متحرک تر و عملی تر
 گردیده و بنیاز مندی هنری امروز را
 برآورده سازد . آنچه همتر از همه
 جلوه میکند ، بازسازی عرصه
 هنریاتیک و محتوی و ارتقا سطح
 هنری فلم هاست .

آنطرف پرده

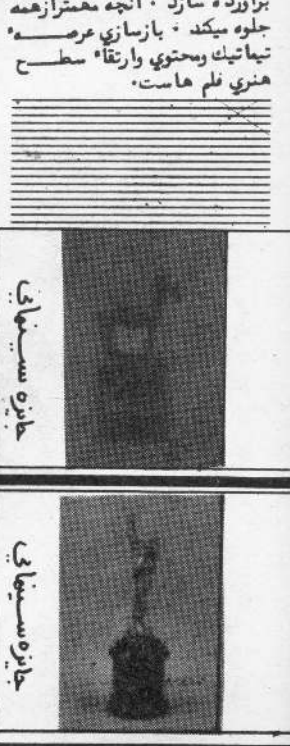
بقیه از صفحه (۴۲)

دیو سوال اختاپور به همین آقا ی
 ظفری نوشته اند :
 - دقیقه پانزدهم :
 - ((صحنه لب حوض نیکو سینه
 بند)) . پس آقا ی ظفری میخواستند
 زن در لب حوض ایجاد ری و
 بهر این خواب قرار داشتند ،
 این بود بخش از عواملی که
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا
 میشوند و در مورد تعاضب آن میهنی
 براییکه باید به عرض فلم مسترک
 فلم ((هنگر)) نشر شود . این
 دیگر اجراء نیست که بعد از سا
 عت ۷ شب پدرم موجودیت سا
 کارندان ماعطی میشوند .
 وبه همین علت طی سه ماه
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم
 حرف جالب اینکه در میان
 تپچی بدستان از نایب بیوسه ها
 چنین نگوری شده اند : بیوسه
 خفیف ، بیوسه ثقیل ، بیوسه عمیق
 بیوسه کم عمق .
 - خوب زهر جان
 عده زیادی از بننده گان
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه
 در قسمت زهرین صفحه فلم در
 تلویزیونهاشان پدید میآید
 سوالاتی دارند ، بفرمایید

کرده سانسور نمایند . روتیکه
 پرده های تلویزیون سیا ه میشود
 از لحاظ اخلاقی بیشتر تحسین
 کنند و غلیظ به تصور می آید .
 در فلم ((ایه)) روس نمستی
 از یک صحنه دختر فلم بالباسی
 که در تن دارد کاملاً بی پروا -
 عادی نشسته و کوچکترین اثری
 از سکسی بودن به نظر نمیخورد ،
 بفرمایید عقب ریل بوش شما ره
 ۴۷۸ همین فلم را که یادداشت
 های کارمند از نایب نوشته شده
 بخوانید .
 - در اینجا آقا ی ظفری یک تن
 از کارندان از نایب این جملات
 را نوشته اند :
 - دقیقه نهم : ((دختر فلم
 خراب نشسته))
 - دقیقه چهاردهم : ((بنسل در
 معلوم میشود))
 - دقیقه سیم : ((سینه زن کن
 یک مثال دیز :
 - عقب بوش شماره ۲۵۰ قسمت

دیو سوال اختاپور به همین آقا ی
 ظفری نوشته اند :
 - دقیقه پانزدهم :
 - ((صحنه لب حوض نیکو سینه
 بند)) . پس آقا ی ظفری میخواستند
 زن در لب حوض ایجاد ری و
 بهر این خواب قرار داشتند ،
 این بود بخش از عواملی که
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا
 میشوند و در مورد تعاضب آن میهنی
 براییکه باید به عرض فلم مسترک
 فلم ((هنگر)) نشر شود . این
 دیگر اجراء نیست که بعد از سا
 عت ۷ شب پدرم موجودیت سا
 کارندان ماعطی میشوند .
 وبه همین علت طی سه ماه
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم
 حرف جالب اینکه در میان
 تپچی بدستان از نایب بیوسه ها
 چنین نگوری شده اند : بیوسه
 خفیف ، بیوسه ثقیل ، بیوسه عمیق
 بیوسه کم عمق .
 - خوب زهر جان
 عده زیادی از بننده گان
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه
 در قسمت زهرین صفحه فلم در
 تلویزیونهاشان پدید میآید
 سوالاتی دارند ، بفرمایید

دیو سوال اختاپور به همین آقا ی
 ظفری نوشته اند :
 - دقیقه پانزدهم :
 - ((صحنه لب حوض نیکو سینه
 بند)) . پس آقا ی ظفری میخواستند
 زن در لب حوض ایجاد ری و
 بهر این خواب قرار داشتند ،
 این بود بخش از عواملی که
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا
 میشوند و در مورد تعاضب آن میهنی
 براییکه باید به عرض فلم مسترک
 فلم ((هنگر)) نشر شود . این
 دیگر اجراء نیست که بعد از سا
 عت ۷ شب پدرم موجودیت سا
 کارندان ماعطی میشوند .
 وبه همین علت طی سه ماه
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم
 حرف جالب اینکه در میان
 تپچی بدستان از نایب بیوسه ها
 چنین نگوری شده اند : بیوسه
 خفیف ، بیوسه ثقیل ، بیوسه عمیق
 بیوسه کم عمق .
 - خوب زهر جان
 عده زیادی از بننده گان
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه
 در قسمت زهرین صفحه فلم در
 تلویزیونهاشان پدید میآید
 سوالاتی دارند ، بفرمایید



میخواهید کودکان تان

زنده و

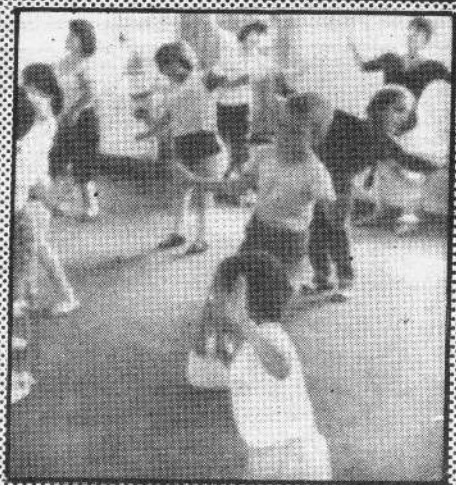
سالم

بمانند؟

• در خانه مراقب
اطفال تان باشید •

• حوادث خطرناکی
که زنده‌گی کودکان را
تهدید میکند •





— پس از حمله قلبی (سکته) و — سرطان سومین علت مرگ و میر، حوادث است. و آسیب پذیری ترین گروه ها اطفال و افراد مسن استند. به نظر می رسد که کاندای از کشورهای باشد که در آن حوادث مختلف خانگی بیش از سایر کشورهای غیر روی دهد. حوادث خانگی ۲۱ فیصد تمام حوادث مسیب مرگ را تشکیل می دهد و سه از هر حادثه که منجر به مرگ می شود ۱۵۰۰ سانحه اتفاق می افتد که به نحوی سبب ناتوان شدن مصدوم میگردد. از این عدد ۲۹ نفر در شفاخانه بستری شوند و نفر هم تا پایان عمر معلول می مانند. به همین دلیل اخیراً رگانه ها اگر رشی از طرف صلیب سرخ منتشر شده است بنام (حوادث خانگی و اماکن عمومی) و در آن نحوه وقوع حوادث و چگونگی وقایع از آنها شرح داده شده است.

از میان حوادثی که منجر به مرگ میشوند، سقوط از بلندی در صدر لیست قرار دارد. در سال ۱۹۷۷، ۸۱ فیصد تمام سقوط های که منجر به مرگ شده به افراد مسن اتفاق افتاد. از ۱۸۱۸ واقعه ۵۸۷ قربانی بیش از ۸۵ سال داشتند. در حالیکه فقط ۸ تن از قربانیان را اطفال تشکیل میدادند. از این نظر احتمال خطر برای افراد مسن بیشتر است زیرا قدرت حرکت آنها کم است. استخوانهای شکننده دارند و همچنین بعد از مستردن در شفاخانه معمولاً دچار عارضه میگرددند. از طرف دیگر احتمال خطر برای اطفال به این دلیل زیاد است که نمیتوانند خود را نجات دهند.

تقریباً نیمی از سقوط های که منجر به مرگ میشود، از روی زینه های خانه اتفاق می افتد. احصائیه بی که در سال ۱۹۸۴ در کانا د منتشر شده، حاکی از آن است که جمعا در شفاخانه که به مدت ۶ ماه مطالعه گردیده، ۱۰۴۳ نفر سقوط زینه داشته اند. داستان پایین افتادن از زینه معمولاً یکسان است. مقصر اصلی معمولاً پله است که از زیر پسا در می رود، بخصوص از زیر پایی مادر کلان ها، به نظر میرسد که این نوع پایین افتادن ۲۰ فیصد کل سقوط ها را تشکیل می دهد. در بسیاری از موارد این سقوط سبب شکستگی لگن خاصره به علاوه مچ دست در همان سمت بدن میشود و اینکه شکستگی در یک طرف بدن بوجود آید، خود بهبودی بهر آرا مشکل تر میکند. برای پیشگیری از این سانحه، در کودکان کانا دایی توصیه میکنند که از پله های استفاده شود که لغزنده نیستند و به سطح زمین نصب میشوند.

یکی از جاهایی که اطفال در آنجا زیاد به زمین میخورند و ممکن است سبب مصدوم شدن آنها گردد میدان بازی است. ۳ فیصد این اطفال سرشان میشکند و ۷ درصد در شفاخانه بستری شوند. بسیاری از بچه های که از پله ها بز زمین افتاده اند به علت عدم تداقی دچار ((میرگی)) شده اند.

طفل راهرو میتواند در هر ثانیه یک متر راه برود. بنابراین والدین باید همیشه مراقب باشند که در روزه خانه بسته باشد. به علاوه در میدانهای بازی کودکان هم باید به ضخامت حداقل ۲۵ سانتی متری

میده ریختانده شود. آمار سقوط کودکان هشدار دهنده است. بنا به احصائیه هلی مورد دسترس سالانه یک ملیون طفل سقوط میکنند که از جمله ۲۶۵ هزار آن عاصمه می بینند و از سن عده ۲۲۵۰ آن دستخوش مرگ هم میگرددند. در کوریا کانا دایی توصیه میکنند که مادر هنگام جواب دادن تلیفون یاد روزه خانه را بازنگارند و با کودکان شان تورا خود ببرد. چه اکثر سقوط ها هنگامی اتفاق افتاده که کودک گسلسن برای مدت کوتاهی تنها و بحال خود گذاشته شده اند. شکستن جمجمه در اینگونه کودکان بیشتر همومیت داشته و در حدود نیمی از حوادث تازه در آنها بود و می باشد گاهی چنان دیده میشود که والدین از کودکان شان بیش از حد انتظار داشته میباشند. چه چاییکه کودک تازه آموز راه رفتن از خطرات محیط هنوز آگاهی ندارد. بنابراین قربانی خوبی برای اکثر حوادث خواهد بود.

آتش سوزی و سوختگی و میسب علت مرگ و میر در حوادث است. طبق احصائیه های کانا د ۸۲۱ در صد ۱۸۶ مرگ ناشی از اتفاق آتش سوزی در خانه بوده است. علل آتش سوزی هاد ران کشور بیشتر زاده نواقص در وسایل برقی خانه است.

فرقی شدن و خفه شدن در آب علت سوم حوادث ناگوار برای اطفال بشمار میرود. بسیاری از این خفه شدن هاد در حویلی به اتفاق می افتد. مراقبت دایی و آموزش شنا بکودکان یگانه راه جلوگیری از این گونه واقعات است. در همین حال والدین باید به نکات با ریکی

توجه داشته باشند که ممکن است برای کودکان شان ایجاد خطر کند در نبود واقعیه بی که چند ی پیش اتفاق افتاد، بگونه نمونه یاد د هانی میشود: در حویلی منزلی حوض وجود داشت که بلندی آن بحدی بود که کودک میتواندست خود را به آن برساند. روزی والدین برای ترمیم حوض زینیهی راد رکار آن گذاشتند غافل ازین که کودک شان میتواند از آن بالا برود. متأسفانه همینطور هم شد. کودک سه ساله شان از زینه بالا شده خود را به لب حوض رسانید. به حوض افتاد و غرق شد.

بسیاری اطفال ممکن است در تب تشناب خانه فرقی شوند. البته این حادثه زمانی اتفاق خواهد افتاد که اطفال در تب تشناب داشته شوند. خفه شدن در آب در حدود ۹ درصد حوادث مرگ را تشکیل میدهد که تقریباً ۲۸ درصد این قربانیان کمتر از ۴ سال داشته میباشند.

علیوف وضع گردیدن مقرات برای ساختن تخت خواب و سایر بازی اطفال از میان حوادث ناشی از آنها گامسته نشده است. گاهی سانحه های ناشی از بیچیدن طناب بدور گردن کودک بوجود می آید.

خانه محل حد و ث بسیار از مسومیت هاست و میتوان گفت که ۵۰ نوع سم در خانه هاب باشد میرسد. یکی از موارد مسومیت کودکان بی اعتنایی در حفظ تابلت هاست. تابلت متداول بار آورنده مسومیت آمیرین است. زیرا این ماده داری و سمی است. بقیه در صفحه (۷۳)

هدف مصاحبه...

بقیه از صفحه (۵۷)

برلد اهارا کست مروشا پرتند
 - پس شما از مینا بریده اید؟
 - نوشته کنید: پلی، از مینا بریده ام اینرا هم اضافه کنید که تعارض منطقی نیست!

خاطر خود میگویم!
 - پس بخاطر چه کسی میگوید؟
 - بخاطر چهره غایب شما
 - استعدادی میگویم که بیرحمانه استعدادهای آنان کشته میشود.
 - در خانه چه کسانی علاقتند -
 - دامه راه شما اند «خانم» اغفال و یا هیچیک!
 - و هیچیک، وقتی مشق بر من -
 - میکردم مادرم برایم میگفت: چشم کاشکی در مکتب اینقدر درس -
 - میخواندی حالا بر میرسی بوی -
 - و خانم و اغفالان در دیار عشر شما چگونه می اندیشند؟
 - شش اولاد هائی نانی دادی
 - فریاد برآمدند از تنم، بجبور شدم به نانوای بر من -
 - رفتند در لست نام نوشتن بیرون زاندا
 - بود، گفتم از لست گذشت و سر دم به شانه های هند یگر بالاشدند، من زیر پا شدم هر چه داد و فریاد کردم اما کجا بود گوش شنوا بالا -
 - خزه در بین بیرون خفه شدم با تمام قوا که در وجودم مانده بود -
 - فریاد زدم، از خواب بیدار شدم و شکر کردم که زن و اولاد ندا -
 - من بی نظریه معلوم میشود خوف من بجاست که در لایه های خورده -
 - اید یعنی که در لایه های هنس خور را گم کرده اید؟
 - پلی همینطور است، رفتی که من جوان بودم تیا تر از مردم خوب نمیدیدند، هنریشه را بنام لفق و سخن بد میگردید.
 - من بیشتر از هنرمندان حسادت بد بینی و خود خواهی بیجا وجود دارد آیا شما هم به این مرض -
 - مصاب هستید؟
 - حسادت کله زشتی است -
 - هنرمندی که بد بینی و حسادت داشت اصلاً هنرمند نیست، هنر هنرمند جایی خود را در هیچکس نمیتواند کرد بگری باشد مثال میدهم استاد رفیق صادق -
 - سید شریف حارث، استاد بینا و غیره در گذشتند ولی هدف جایی -
 - یعنی که شما هیچگاه نخواستید که بگری باشید؟
 - من رفیق نقش خان و ملک رادر نبله با بازی میکردید خودتان بودند؟
 - من باید اعتراف کنم که نور رفتن در نقاب خان و ملک رامن بار اول از یک خان معروف (نام نمی گویم) بقیه در صفحه (۷۳)

گل جهنم

استفاده از مواد مخدره در جمله تخلقات جنائی شمرده میشود. در مکتب ارائه معلومات پیرامون مواد مخدره بخشی از مسوولان درسی اجباری یا حتی شاگردان (در سنین مختلف) محسوب گردید. در کتب درسی مربوط پریش هلی بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره اثرش خودشان و نتایج سوء استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند. و بدین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است. شاردنی از صفت ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند: -
 ((خوب فکر کنید، تخلقات ناشی از مواد مخدره جرم است و نه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل با شکلی مواجه خواهید شد.))

اخطار های نخستین: علی الرغم آنکه والدین بعد نخستین امتیاز گوی به مواد مخدره محسوب میگردند ولی غالباً تلاش های آنها -
 بسنده نمید. آنها نوجوانان تند خوی آنها از جمله معتادین مواد مخدره اند و صرف مراحل بحرانی بلوغ را پشت سر میگذرانند؟ چگونه میتوانند به شناخت وضع نوجوانان خود موفق گردند؟ به طفلی که مناقشه میکند دود کردن دسه جمعی نسبت به نوشیدن بیخطر -
 کمتر دارد چه میتواند بگوید؟

هرسال مورد ملی صحت و رفاه عامه برای والدینی که نوجوانان ۱۴ ساله دارند، تشنه ((حشیش یا چرس)) را میفرستند. دهن تشنه بی پرده بدین تعارف آمده است: ((چرس اگر چه کسدام خطر جدی به همراه ندارد ولی جوانان را جبین، بی قیل و بی حسرت مسازد و در نتیجه واقعتاً ها رانیه شکل انحراف شده آن احساس میکنند ...

تا به تیر چرس بین یک تا چهار هفته بعد از دود کردن در بدن دودکننده باقی میماند ...
 هرآنچه که کودک و نوجوان پیرامون مواد مخدره در مکتب و خانه میآموزد در کلیساها، اشاعده های صفتی، کلب های جوانان و کلب های ورزشی برضای آن افزوده میشود. بنظر مبارزه علیه اعتیاد با مواد مخدره در حدود (۳۰) گروه بر خیزد کننده مواد مخدره تشکیل گردیده است. کود تپیل، رهبر بزرگترین گروه در زمینه چنین اظهار نظر میکند: ((سعی بیشتر بر آنست تا نسل جوان مقادیر ساخته شود که در زنده گی چیز های ناپای است که جوانان بخاطر آن -
 زنده گی نمایند و صروفیت های سالی داشته باشند و با این اطمینان دیگر بسوی مواد مخدره رونخواهند آورد ...

برای جوانانیکه تا هنوز هم با مواد مخدره سروکار دارند پلانی وضع و شدیدتری جلگویی از افتخار سازمان داده شد.
 در جهان صحبت های منظم و شاگرد ۱۴ ساله یک مکتب متوسطه به مصر مکتب اظهار داشت که او هشت دختر دیگر در صفتش سفتهان حشیش دود میگردند. مصر میگوید: ((در پنج صنف دیگر آن مکتب و پنج متوسطه دیگر آن شهر معتادین وجود داشت. ما در مورد اینکه این پراولم و آقاها تا به حد بزرگ بود، هیچ نهاد نسیم بعد از آن مسئولین امور اجتماعی معلی، بزودی لکچر نیم روزه می را برای بزرگان مکتب تنظیم کردند. شاردنی در حضور آنها حشیش را روشن کرد تا بوی آن به مشام آنها برسد. در حوالی آخر سال لکچر های شاه برای والدین و رهبران نسل جوان در مکتب سازمان دادند و ضمن مکتب ملو از شنوندگان شد.
 تمام بزرگانیکه با جوانان تماس داشتند، اکنون دیگر گوی بزرگ بودند و بدین ترتیب این شبکه مواظبتی و حفاظتی شان در -
 سزا تاسر شهر وسعت پیدا کرد.

معلمین، شاردنی، و رهبران سازمانهای اجتماعی جوانان و اکویت والدین مراتب نشانه ها و علائم اعتیاد به مواد مخدره بودند.
 با استفاده از مواد مخدره در جمله تخلقات جنائی شمرده میشود. در مکتب ارائه معلومات پیرامون مواد مخدره بخشی از مسوولان درسی اجباری یا حتی شاگردان (در سنین مختلف) محسوب گردید. در کتب درسی مربوط پریش هلی بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره اثرش خودشان و نتایج سوء استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند. و بدین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است. شاردنی از صفت ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند: -
 ((خوب فکر کنید، تخلقات ناشی از مواد مخدره جرم است و نه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل با شکلی مواجه خواهید شد.))

بابایسکل از کابل بمبئی

بقیه از صفحه (۳۷)

حدس زده می توانید که چه اندازه بول برای منظور کردند - فقط سه صد اعمانی که بیست اعمانی آنها برای مرستون و بیست اعمانی را برای کسوت روزنکاران دیده اعمانی را هم نحیندار برای خورد تروت در نتیجه برای مسافرت و سیاحت در نیامیلس در و صد و پنجاه اعمانی برای من دادند.
 فکر میکنم کس از موضوع دور شدیم بلی من توسط بابایسکل از کابل حرکت کردم یک بابایسکل جدید (سه تنگه انگلیسی)) داشت که در آن وقت از راه سرت خامه کوتل لته چند به جلال آباد سیرفتند که من از عمان راه لته بند شیب ایل در سویی شیب دم در جلال آباد رسیدم اگر چه داستان طولانی است مگر خلاصه به عرض میرسانم.
 حرکت از جلال آباد و بیرون از مرز (تورخم)) شیب رادر چندین سار و بیرون از پاکستان داخل مرز هند و سنان بند روگه شدم، سبب دیگر را در امر ترسگد شتاندیم که معین مشغور سگما
 (معین طلایی) در آنجا واقع است. در آنجا کشتن از چندین شهر و قریه به دلی رسیدیم، بعد از آن از راه ارشهر در هلی رساختان مشهور تاج محل (آگره) روانه بمبئی گردیدیم. ((ناگفته نماند که فاصله بین دلی و بمبئی یکساز و چند صد کیلومتر میباشند)) در دلی در عیونلی که زنده گی داشتیم، چگون فیهییدند که من توسط بابایسکل نام بمبئی میباشم اولاً از خطرات بین راه به من گوشزد کردند و سپس توصیه کردند که چند کیلو نخود، بریان یا خود بگیم اولاً اینکه اگر در بین راه مواد غذایی و خوراکی کم برایت نرسد، میتوانی از نخود استفاده کنی، دوم اینکه در بین راه بجبور با یاد از این خطلی نبوی کنی که در آنجا هزاران هزار میون زنده گی میکنند، مجرد اینکه زیاد دیدند بالایت حمله خواهند کرد و نمیتوانی که در آنجا از اسلحه نخود استفاده کنی، به هر صورت پس از خدا حافظی با دوستان و مشکلات در وقت که از همه طرف امید انسان قطع میکرد و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد: ((دستی از غیب بر من آمد و کاری بکشد)) منم قلباً به دربار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برام پیدا شود زیرا شب در این جنگل خوف بسیار خطرناک بود و در رات شبیکه از هر طرف امید من قطع شده بود آوازی شنیدم، غشی غشی بنده ها، فکر کردم که ام مار کبریا یا حی و وحشی باشد، خود را آماده کردم و کارن شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد. چند لحظه گوش به آواز درجای خود استاد، آواز گم شده بود لیکن چند دقیقه بعد باز هم همان آواز شد بد برون برون یک تر، در نعتاً و نغز آفتاب درختی قطور بود و من مبارزه تسلیم شدم. زیرا مقاومت فایده ای نداشت، بدون آنکه حرمی بزنند، یکفرشان در نی پایانس، مید که آوازی مانند اشیا بلق بیرون کشید و پس از چند دقیقه سه جار نغز پیغم تقریباً نیمه برهنه و مسلح حاضرندند که یکفرشان بابایسکل مال بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند، پس از فاصله نه چندان دور در بین جنگل به یک محیط آزاد بدون درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب با بنسرد درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشد و سراشان نزد ریس قبیله بردند که خوشبختانه زبان شان اگر چه ارد و نپند اما بسیار نازک به آن عزیزان بود، میبند کلمات آنها را یک اندازه درک کرد و به فحش آن بی برد (زیرا من زبان ارد و وایک اندازم) از فم های هندی وهم به طور خصوص یاد گرفته بودم و در رات شبی سقم هم در پاکستان رهندستان لطفاً ورق بزنده

در اثر مکالمه نسبتاً زبان اردو را امیخته بودم. رئیس قبیله بعد از آن که سولاتی از من کرد، امر نمود تا مراد یکی از کلبه های چوبی که البته از چوب بانس بسیار مستحکم ساخته شده بود زندانی نمودند. شام فقط دو دانه کلبه جنگلی باکی ناربال برایم آوردند. رین سرب گلی آب، شب را به روی غلظت های یبکه در کف اتاق گسترده بود گذرانیدم. فصل خد او ند که موسم تابستان نبود و گرنه از گرمی میسوختم. فردای آن کسی به سرانم نیامد، تا این که محافظ من در روزی را باز نمود و مقداری غذا که نفهمیدم چه (؟) شاید از جنس حبوبات، باکی آب برایم آورد، گفت مرا به نزد رئیس تان ببرید، من تاکی در اینجا باشم گفت معلماً امکان ندارد. بر رسیدم چرا؟ جواب داد، چون دختر جوان رئیس قبیله سخت مریض است و در حالت بدی به سر میورد. جادوگر قبیله و نباتات حی مشغول تدای و دم و دعا میباشند و رئیس قبیله هم مشغول است و همه کارهای خود را گذاشته است. بنابراین در این شرایط کسی چراغ ندارد که نزد رئیس برود و سا حرف بزند. گفتم برو به رئیس بگو که من دختر او را تدای میکنم ناگهان خوتند و فورا خبر را به رئیس قبیله رساند، چند لحظه بعد من در حضور رئیس قبیله نیمه وحشی، بدم و اطراف مرا افراد مسلح قبیله احاطه کرده بودند. رئیس قبیله از من سوال کرد توبه راستی دخترم را تدای میی؟ فورا بسد و ن تردید جواب دادم. بلی، گفت توهم مانند طبیب و جادوگر قبیله با خون بوزینه، چربوی خون و ناخن شیر و موی دم میل، تدای میکی؟ گفتم: من تدای مخصوصی با خود دارم. گفت اگر دخترم تدای شد، بزرگترین جایزه و بخشش را از من خواهی گرفت و اگر تدای کرده نتوانستی در نتیجه تدای غلظت بود ختم تلف شد یا زمین رفت، آن وقت به بزرگترین مجازات خواهی رسید یعنی (استی) یعنی سرا هم باد ختر یکجا خواهیم سوزانید تکان خوردم از گهفت خود بشیمان بودم، زیرا بسیار امکان داشت که دختر را تدای کرده نتوانم و حالش هم کسسه خیلی وخیم بود بمیرد. پس... شتم باید از نزد من دست می شستم و به یک مرگ جمیع محکم میشدم. لحظه بی با خود اندیشه کردم، بدم جا رفتم در اینجا باید ریسمان را قبول کسب کرد. دل به نریازده گفتم: قبول کردم، دختر را به من بیاورید، وقتیکه به نزد دختر رفتم بالای یکسوس تخت که از شاخ درختان بانس ساخته شده بود و در اطراف آن پارچه های آبی رنگی که نایب است از برین بود پاره ها، هم نفهمیدم که این رسم است آمده بود. در حالت نیمه کوما، در بین خواب رسید اری و تب شدیدی، به نزد خود، مرورا تشخیص کردم. البته بدون معاینات خون، معاینات دیگر لا بر اتواری واکسری تشخیص مشکل است اما فکر کردم پت مریض انسانی باید باشد و افغانا، چنین هم بود. با این اهل بسلین دو میپونه که آنرا سه بار در ظرف سه روز تطبیق کردم احتیاط راهم از دست نمیدادم، زیرا آنها در مقابل انشی بیونیک ها حساسیت داشتند و هم زود تر بالای شان تاثیر میکرد. در وقت پیچکاری دختر جیق زد و همه در کلبه ریختند، تا آنها را قناعت میدادم که این ادویه از راه سوزن داخل بدن میشود نزد پت مرآت و کوب نموده و چه روز به حال من بیچاره می آورد و مخصوصاً تخریبات جادوگر و طبیب قبیله که فکر میکرد من در قبیله جای او را میگیرم ولی بخیر گذشت، زیرا بندت جی یا ملای قبیله با نعت توصیه کرد کسی صبر کند که نتیجه چه میشود. پس از یکی دو ساعت

دختر چشم های خود را گشود، کسی آب خواست و من بعضی تابلت های مسکن به او دادم که همراه آب خورد، همچنان لیچوکه برای رفع تشنگی از دهنی با خود گرفته بودم توسط آب با خود خوانیدم. نزد پت های شام دختر کمی بهتر شد. فردای آنروز باز بسلین با توریق کردم همچنان پت کسول کلوروم-فنیکول با خود خوانیدم، که وضع صحنی دختر باز هم بهتر شد و من به بهبودی او یقین حاصل کردم. همین به زنده گی خود. حالا احترام من در قبیله زیاد شده بود، اما شهادت راتاق زندانی بودم، روز سوم که ادویه را تطبیق مینمودم دختر به سخن آمد و تبسم میکرد. اما صحبتش به کلی خوب نشده بود من دانستم که دارد دوره نقاهت را میگذراند اما وضع من در قبیله بهتر شده بود. کلبه بهتر به من اختصاص داده شد، نزدیک خانه رئیس قبیله و خوراکی خوب هم به من میدادند جاشت همان روز گوشت کباب آوردند، البته پت ران کامل بوزینه را کباب کرده بودند. همراه بعضی سبزی های خام جنگلی و چند دانه کلبه، شب همان روز گوشت مار کبرا کباب کرده بودند (البته شما میدانید که مار کبرا مار بسیار بزرگ و خطرناک میباشد که مخصوصاً در جنگلهای هند و آفریقا پیدا میشود). روز ششم دختر به کلی صحت یاب گردید و نظیره امر رئیس قبیله جشنی ترتیب دادند که در آن چند دانه سمیون را شکار نمودند و هم چند دانه اهورا سر پدیدت جوانان و دختران قبیله خود را آرایش داده و به رقصهای دسته جمعی و انفرادی پرداختند که طبیب شما میدانید که رقص و آواز از جمله عبادات مذهیبی اهل هند است، مخصوصاً در آن قبیله نیمه وحشی و دختران نیمه برهنه آن رقص زیاده لجهی اجرا شد، و من برای اولین بار بود که رقص زنده هند را میدیدم و به طور کلی آزاد در طبیعت در جنگل و بدون مداخله تدن و پنهر، یعنی رقصهای فلنگور-پت پات و ساده ویس الاین. ناگفته نماند که دختران این قبیله هم از جمله دختران زیبای هند ی بودند مخصوصاً. دختر رئیس قبیله که نسبت به دیگران قشنگ تر و پت سرگردن بلند تری بود. یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده اند. سه روز جشن دوام کرد که خوردند و نوشیدند، سراییدند و رقصیدند با اصطلاح عیش و نوش کردند و در این صحنه بار هم از رئیس قبیله اجازه رفتن خواستم که در جواب گفت: چون این جشن بافتخار تو صحت یابی دخترم تر-تیب گردیده و بنابراین حتی است که باید جشن را با ما باشی و بعداً هم از دخترم (مالا) اجاو مرخصی بگیری. اگر چه من میتوانستم که به نوعی از آنجا فرار نمایم زیرا آزاد یی تسمی داشتم اما چون بایسکل مسافر گرفته و بجای پشمان کرده بودند که من نمیدانستم بنابراین مجبوراً در ایام جشن و سوزن شادمانی با ایشان اشتراک نمودم. از سطلچه پنهان قلبا چندان بی میل هم نبودم که این جشن مجلسی هندی را نادیده بروم. در این جشن موقوف و موب-قیمت خورس داشتم. بهترین خوراکیها و بهترین میوه های جنگلی هندی را تهیه میکردند و هر چه میخواستم حاضر بود. و اما دختر رئیس قبیله که (مالا) نام داشت چون سایه مرا تعقیب میکرد همیشه شب بویز با من بود و مرا یجات دهنده خود میخواند. یکروز نام را پرسیدم. گفتم: (علی) گفت: نام زیبای است که در زنده گی عیش وقت آنرا فراموش نخواهم کرد گفتم ممکن اسم زیبای باشد اما صا-

حب نام زیباییست به زبان هندی گفت (بهرت بهوت سند رهی) یعنی بسیار سیار قشنگ است که این کلمه او را هنوز هم فراموش نکرده ام. جنگل یکروز امان، طبیعت هوای آزاد، مردمان ساده ویس الاین در ارتدن و گرفتاری هایند و راز کینه و حسد مکر و حیله و فریب کاریها- زنده گی در آنجا چهیره دیگری دارد به کلی رنگ دیگر- و اما روز دیگر باز هم به حضور رئیس قبیله مشرف شد و مرخصی خواستم. در جواب گفت من قبلاً هم به تو گفته بودم که از (مالا) اجازه بگیری که به رفتن موافقه دارد یا خیر و شما دختر را احسان نمود، مالاتت من ابداً اجازه رفتن برایش نمیدم و به سرت از محل دور شد. رئیس قبیله گفت: تو شاید ندانی در قبیله ما رسمی است اگر کسی دختری را از سرگنجات دهد دختر مال نجات دهنده میشود. در صورتیکه دختر هم رضایت کامل داشته باشد در این صورت تو مجبور استی با دختر عروسی کنی. (خوب خواننده گان ارجمند من ببینید که یکبار دیگر دچار چه درد سر بزرگی شدم) بالاخره به هزار دلیل و برهان برایش قناعت دادم که یکبار بمیشی میرم و برای مالا ادویه هم می آید، زیرا یکروز دیگر برای پیچکاری سرزودت دارد تا مرضی به کلی رفع گردد. قبول کردند اما به شرط اینکه بایسکل خرید را طور تضمین به نر شان بگذارم و من به کمال خوشی این شرط را پذیرفتم. و در فربادی گارد مسلح غنور رهنا با من همراه نمودند از جنگل ناس شده رجاده عمو می رسیدم که توسط لاری باری تایت حصه و بعداً هم توسط خط آهن ریل وارد بمیشی شدم البته با ازدست دادن بایسکل و دفعه وقتان بود خلاصه سفر من توسط بایسکل و کنسی هم از مالا و قبیله اش گرفته ام که معلماً موجود است.

مر- رفتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد میالا) مقابل یی بد چه احساسی داشتید؟

ج- شمام سولات بسیار بسیار مشکل میکسید، مشکلترا سولات کانگری بونستون. شما می رسید از اولین لحظه دیدار چه احساسی داشتی من این احساس را داشته ام اما تشریح و تمثیل آن برایم کاریست مشکل و حتی ناممکن نه تنها من نمیتوانم این احساس را به قلم ناتوان خویش بنویسم بلکه بزرگترین نویسنده گان زهنرندان جهان هم نمیتوانند این لحظه احساس را تشریح و تمثیل نمایند برادر این باره هر چه بگویم کم گفته ام و هر قدر بنویسم از او تیانوس فطره ای راز کوساران- نرو می نگفته ام اگر لب نشسته بندن بی ساله ناگهان به آب زلال برسند چه احساس خواهد داشت گرنه این با آن قابل مقایسه نیست من نمیدانم چگونه باین سوال شما پاسخ گو باشم تا قناعت تان را حاصل نموده باشم و چیزی نگفته باشم که با حقیقت کمی نزدیک تر باشد. بی مناسبت نیست در اینجا به جواب شما یک نقل خود را که در این مورد سروده شده و زمانی در جمله بیدار مزار شریف که مدیر مسؤول آن محترم نشاط بودند منتشر گردیده

کلمه ها

مقدس ترین کلمه خدا، پاکترین کلمه وجدان، رخت ترین کلمه جنگ، عالی ترین کلمه ازادی، زیباترین کلمه عشق.

ارسالی: مدال مسجد مشفق از مزار شریف

دانش فای گسترده



متولدین ماه حمل :

امید و آرزو همچون درختی در شما با شاخ و بنجه های بلند وجود دارد. پداریا اهمیت در پیشرو دارید. بلی آرامش روانی را می یابید اما مجبور استید خود را به کار مصروف کنید خوشبختی شما در همین است که همیشه مشغول کار باشید.

متولدین ماه میزان :

دل به عشق عزیز بسته اید. آینه بی از زیبایی را در برابر تان آویخته دارید که هر چیز را زیبایی ببینید. انسان های چون شما قادرند خود را در آزمون های بزرگ پیروز سازند. برای زندگی کردن و شجاع ماندن توانایی دارید. آنرا بکار برید.

متولدین ماه ثور :

همیشه با صمیمیت و صفا برخورد دارید. خوبست که در کنار تان دوستان زیادی دارید. صحبت تان را بپرید انید. وقتی قنادر استید در برابر دیگران از خود گذرناشید، خوبست پس چرا این روحیه را در خود تقویت نمیکنید.

متولدین ماه عقرب :

تلاش شایسته بی برای کسب دانش دارید. واقعا همیشه باید آموخت. همیشه در سد استید تا از تان یکی بیرون شوید. شما با متولدین ماه ثور نزدیکی دارید. دیدار تازه بی در پیش دارید که برایشما سرنوشت ساز است.

متولدین ماه جوزا :

خواب ها و رویا های خوشی که شما را مشغول ساخته است، واقعیت میشوند. چونکه هر کس همانقدر می یابد که به آن امید وار است. مشکلات موجود زندگی تان میگردد بعد از هر سرما فصل بهاران می آید. صحت شما با ارزش است.

متولدین ماه قوس :

بلی اراده و وجدیت شما را کم میکند تا همیشه در مقام موفقیت باقی بمانید. تردید دشمن زندگی شماست. به دوستان تان اعتماد داشته باشید و از خود راضی نباشید. چرا با حرف های کوچک آرزو های بزرگی را ایجاد میکنید؟

متولدین ماه سرطان :

سحر خیزی برای تان خوبست. خوبست که عادت کرده اید دست خیرونیکی داشته باشید. احساسات کینه جوینه را از خود دور سازید. بزرگی در عفو است. ازدوست گله میشود اما ممکن نیست دوست را به بهای دنیا فروخت.

متولدین ماه جدی :

نشویش های که دارید بیجا است. پیروزی و موفقیت شما در تفکر درست نسبت به خود تان است. کمترین فکر خانواده تان استید در حالیکه آنها به کار عمل فعال شما در خانواده نیاز دارند. مشکلات تان به زودی رفع میگردد.

متولدین ماه اسد :

ممکن است برای تان اتفاقاتی پیش بیاید که کمی ناراحت شوید اما قابل نشویش نیست. دیدار دوباره و بسیار عاشقانه بی که در پیش دارید، شما را به شایسته ترین آرزو تان میرساند. فکر نکنید زندگی برای یک روز است، حرف یک عمر در میان است.

متولدین ماه دلو :

نقشی که بر آب می بندید، خیالی است که آنرا در ریاضت و کوشش واقعی می یابید. هدف مندی شما زندگی تان را زیبایی سازد. به دل بسته عزیز تان وفادار باشید. همسر تان به شما وفاست او را از خود دور نکنید. مجرد ها سعی نکنند که دوستان متعدد را بیازمایند.

متولدین ماه سنبله :

هر سخن را به آدرس خود نگیرید. به اصطلاح دیوار نمکش نباشید. انسان بزرگ، قلب بزرگ هم دارد. خانواده شما از شما بزرگی و حوصله مندی زیاد انتظار دارد. اگر کمی بدون اعصاب نیست خود را تحلیل کنید متوجه میشوید که چه استعداد بزرگی برای زندگی کردن در شما وجود دارد.

متولدین ماه حوت :

شما در آستان بهار تولد شده اید ازین لحاظ فکر می کنید غم و خوشی مشترک دارید. یعنی هر وقت خوش می باشید، ناگهان غمی به سراغ تان می آید و مثل هوای خوب روز بهار ناگهان احساس سردی میکنید. دیدار های دوستان شما را کم میکند تا بیشتر آنها را درک کنید. اینقدر خود خواهی که شما دارید خوب نیست.

سری دیوی پول میخواهد

بقیه ازصفحه (۵۵)
در مورد سری دیوی میخوان
گفت که: او خود میداند که این

— موریتیا، اقتصاد خیره یاده سوه رای جی له میلستیا ورکولسو
سره زیاته مینه لری؟
— حدای دیاره داعبره مه کوه او مه دالارجاته سیه امیلستیا
ورکول می نه خوئیری اونه می داپیری میلستیاوی خورل
خوئیری می چی به خیل کورکی له بجیا نوسره یوما ی دیوی —
رخبریم به تیره بیا همه خواره چی به خبله می باخه کریم، پسر
خوند راکوی.
— پانی، چی اشیز هم یاست؟
— آشیزخونه، مگر پیرینه بخلی می زده دی اوکله کله به خبل
لاس، هوسانه یخیم.
— سره له دی چی ستاس میلستیاوی او دعوتونه نه خوئیری
خوبیاهم هیله ده چی یوه روغ ستاسی دلاس د هوسانی له خوند
خخه خوند واخلسو.

رضا در ملتون

ادویه، مورد نیاز شما را همه قیمت مناسب عرضه
میکند ارد.
ادری: خوشحال میشه مقابل لپه، سبب کلی

بقیه ازصفحه (۷۲)

— زادگاه اصلی ما، اسد آباد ولایت کنراست.
— آنم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!
زنگی در دهنم نواخته شد و این زنگ، غن یک سوال دیگه بود
گفتید اسد آباد کتر، آنم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!

— پس خواهم بدانم که باعلامه سید جمال الدین افغان
و نایب سید جلال چه تراثتی دارید؟
— بلی، ما ازسلسله خانوادہ علامه سید جمال الدین افغان
استیم و سید جلال نیز فرزند از همین تبار بوده است.
به مدرسه اسلامی کابل (دارالحفاظ) و سیدیه و در آنجا
با محترم قناری و قمار مرزی شدیم و قس در باره
کودک پنج ساله از وی سوال کردم، چنین گفت:
(بسم الله الرحمن الرحیم)
سید اعظم جان که امت بیهمبر بزرگ اسلام است، از نبرغ
سرور کاینات بهره گرفته است.
اوکه کودک نوب العاده با استعداد است، همه روزه برای
مدت یک ساعت به مدرسه آمده و سپس اسلامی را فرا می گیرد که
بعلا از قرآن کریم با وی شروع کرده ایم.
او درس شش ماهه، سایر شاگردان را در مدت یک ماه و درس
یک ساله را در مدت دو ماه فرا گرفته و آموخته است.

استعدادها

تتمیل ریاضت

دینعه ویشتم مع پاتی
— موز سرور لروچی خیل ولکلور سانو، خلد ورسره، شنانی و ان
بمزنو بیوا و نه بی وویژنو، نه داجی بخرنی اوزموز له جابیر یال
خخه پردی (بیدانه) نمایشنامی جیم ی تری، بدی باب ما یسه
راد یزکی، بیروئیس کپی، اوتی یوحده می نعه دبلگور چی تر خاویزا و
ایرولاندی و، رایتاره کی اوخلکوته می میواند، د ساری به پول د
مون جان اوئیرینو، آدم جان اودر خانی او داسی نورپی نیسی
چی به تری هم زمار ل شوی د.
— خیرتک چی به اوسنی رخت کی هخه کیری موعهر خوک یوه پاکل خانگه
برج برچی، ایپاسی سوار پی بی یونایشنامه لیکوئینی ایس کسه
لویهار کی، ایرتیره تری واپ، اینه عیب؟
— دتمشیل له عتر سره بی ساری او ینیکه مینه لری، سوارم بدی برج
کی جان ورسوم او زیات بری می به برجه نیسی.
— تاسی نه دخیلو عسری دیار و نوا و بخرنی سفرونه عکله ویزیری
یو وارد کال دمش به تیکه ویزندل شوم، د ریای نیس منوال، د سولی
او بیستون منوال بی نیجه تلای و اوند پی نیسی می ترلاسه
تری بدی، پنجه سلی می شوروی اتچاند ته سفرد لود.
— که تاسی ته خوت ریای چی ستاتمشیل نترس می نه سوسیری، خور
ایشنی کیری، ایاد احبره رشتیان؟

— نه، ابد، زه به تاسی خبرونه حواشینی کتیم، حکه سرخو، بیلا
بیل دوق او حلیقه لری، یوه ریخ به باریک د موشگاه تر ختک روان
م، دوی بیلی می ترنتک سیر پی سویی، یوی راته وییل: ((خاتن
سر مونایت)) ما برته وییل: تشکر بچیم، یوحو شینی زروسته بیبا
عنامه بیخلی می مخی ته راعلی، هعه یوه چی لومی پی بی خه کسه
امخی ته رافله او دهنی بلی له خوی بییره بنینه و فو.
— بنتله، بیا هنی چی خبره بی راته کیری و، رانز دی شوه.
— بداسی حال کی چی سترکی بی له اوئیکو دکی وی، ماته بی لاس
راتی او ترکار نکاری بیخینه و مینتله.
— ما ورته وییل: هر خوک او علاقه بی، نه ولی به خیلی خبری دی
دومره متاثره او بیبیمانه بی؟ یوهترسند باید براخه حوصله او ورین
تندی ولسری.
— به اوسنی رخت کی به کومو کارونو بوخت یاست؟ د پنتوندا
یشامو دند بیت سرپرست او هم د پنتوندا نمایشنامو د د ایرکمره
مشل او وریمور به تیکه دنده ترسره کیم او په راتلونکی کی یو
تلویزیونی پروگرام ترلاسلاندی لرم.
— تاسی دخیل شخصی ژوند به برجه کی خیلو مینه والوته خه ویل
سوار پی؟
— دوره زمان لرم، چی یوسکر او بل بی زده کورنکی دی، او دوار
زما د مسلک سره خورامینه او علاقه لری، زه او میرمن او جیان می
به سمیت سره ژوند کوم، د اقتصاد د بلوه شکر محتاجه نه م، که د
حنی عواطف له کبله، د هنر د نری نه می تر شو او په کور کینا ستم
بیاهم ته احتیاج کتیم.

بنچه نارینه

۱۶ د خ باتی
چه اربناطت به کورن کی غیر
نورمال دی، او دلته دی چه
جلاسی شروع کیزی، هر یوهغه
خیل اصلی باطنی خواص او —
کرکتیرویل نه نایی، گوری چی
د یوه ویل خوبونه پیر نویسر لری
اماد موضوع د مخنکی نه ورته
عادی شوی وی.
اشنبا هانود واقع کولو به وخت
کی یو ویل نه لار شونه وکری.
په یاد لروچی یوار یوی بنجسی
په اجتماع کی جان داسی معرف

قرطاسیه فروشی ناظر حسین

انواع کارت های ختم تبریکات
عروس و اتمام بوستروهنزوع
الیم مطابق ذوقا تازا باقیمت
های مناسب و رعایت بخشسی
عرضه میدارد.
ادرس: سرای سید حبیب الله
واقع جاده مندوی
نمبرتلفون: ۲۱۳۶۲

داسی ثابت شویده، چی نارینه
کیدی شی به در یوحا لتونوکی فرارولری
ولسری.
۱- کوبی، ۲- د موشری بنجسی
سره به تولنه کی، ۳- د غیر
موشری بنجسی سره به تولنه.
نتیجه به لاس راغلی ده، چه
د نیگی بنجسی به ختک کی نارینه
پخبله خان جذا پا احساسوی.
داسی بیسنجی چی سری دیوچا به
ظا هری بنه د سنی مین شی، که
شه هم یوهنهی چی زما انتخاب —
دومره شکلام نه لری او باطنی
کیفیت بخخه په دومره لنده مودکی
معلومات نه شی ترلاسی کوی.
داسی احتیاج وجود لری چی
اساس داسی ناخپه سفله ور

خیل کار طرفداری، په وس پروره،
دلور همت لرونکی، پیری فعالسی
اول پیری خوشحاله دی.
هغه تحقیقات چی دانسانانود،
خارجی بنی د جان بولی په مورد
اجرا شویدی، پیری نتیجی یسه
لاس راغلی دی، مگر به هیخ
یونتحقیق کی داسی حالت ندی
په گونه شوی، چی داسی بنجه
به پیدا شی، چی دهنی ظا هری
بنه به هیجا ته خوند نه ورکوی.
داسی انسان نه پیدا کیزی چی
هرجانه به نیگی نه وی، او پو—
هنهی چی ویی دهنی ظا هری
بنه نارینه ته دومره محمه ده؟ په
یوه اجتماعی علم کی دهنی او—
نارینه په مورد تحقیق وروسته

کر: چه که خه هم زه کورن ولیم،
بیاهم مانه دکورکرم دی او
دهنی د ختک نارینه وییل: دا
هیخ د قبولو ورنده، هغه بنجه
چی هنی ته د تولو خخه د مخه
د کورکرو، زما لیا ره ند.
پیر نارینه شنه دی چی غواری خیل
حقوق پرستوانندی په زوره —
وینژانی، کونجی کوی، بنجه
یواری دکورکارو اړخول، پرستخل
چاروکل، نه اشاره کړی، مگر
د همنویوم معلومانو په اساس چی
دالمان شرق د عالمانوله خوا د
(۵۰۰) بنجود تحقیق لاندی
نیولوخخه وروسته په لاس راغلی
دی، داسی معلومه شویده چی
پسه کورن ژوند کی بیخی محمولاند

طریقه استفاده به حی وقتی ناگزیر
 من آید . او میگوید : ((اگر سوسه ای
 در من ایجاد کرد که گویا همبازی
 من قصد سوء استفاده را دارد ،
 در مورد خوب فکر میکنم و می اند -
 یتم . اگر خود را راضی نیافتم به -
 بازی ادامه میدهم و به سخنان
 دایرگوش میگذارم بد زبیر آن
 همان لحظه از صحنه بیرون
 می آیم . سوال در اینجاست که
 انسان خود چی را می بیند د
 و از چی بدش می آید این هم
 درست مانند قصه زنده گسی
 است . انسان در هر جا هر حالت
 و هر موقعی که قرار میگیرد ، بیشتر
 همانگونه رنگ میگیرد .
 از سر دیوی می پرسیم : آیا
 آینده اش را نیز در نهایی سینما
 می بینید ؟
 او خندیده و گفت : ((من در

گذشته فکری کردم که بازگسری
 بارام ، مگر گاهی به این خیال
 غرض میخندم و شرم می آید
 حقیقت این است که من هم اکنون
 در این مورد هیچ نمیدانم . زبیر
 رسانه های جمعی شخصیت
 وزنده گسی بعضی ستاره گان را -
 پیشبینی نموده بودند مگر امروز
 آنچه انسان های پیش معلوم
 نمیشود .
 او بعد از این سخنان نفس
 بلندی برآورده افزود :
 ((در آریل)) به مذاق مذاق
 میل به جهان سینما در من کل کرد .
 بعد ها به این اندیشه افتادم که
 از این راه پول و ثروت نیز کسب
 خواهم کرد . امکانات تحصیل و
 اندوخته علمی در بخش سینما
 برایم میسر نشد ، به این سبب
 میتوانم بپذیرم که :

((اما ما هم به خاطر کسب
 ثروت و شهرت وارد جهان سینما
 شده ام .))
 - آیا شما بر سر بیشتر فلما پیتان
 حساب می کنید ؟
 در مورد این پرسش میگوید :
 ((من نمیدانم ، من خود بر سر
 بیشتر فلما هم حساب نمی کنم
 زیرا اساساً توجه چندانی در -
 مورد آنها صورت نگرفته است . -
 معمولاً یک نکته نزد من موجود
 بوده و آن اینکه در یک طرف زندگی
 من قرار دارد و در طرف دیگر
 فلما هم ، من کوشیده ام تا بین
 این هر دو تناسبی درستی را -
 برقرار نگذارم . اما بعد ها درک
 کردم که این امر ناممکن است . -
 یکبار با خود گفتم : اگر به همینگونه
 به کار ادامه بدهم شاید از هر دو
 بمانم . همان بود که تصمیم گرفتم

تا برای مدتی عمر را بیشتر
 وقف فلما هم بمانم .
 - پس شما اکنون از خود را راضی
 هستید ؟
 ((هنرمند شدن واقعاً به
 تجربه کافی نیاز دارد . من فکر
 میکنم که تا هنوز روشی درستی
 نیافته ام . با آنهم به کار ادامه
 میدهم تا تجربه هر چه بیشتر
 حاصل کنم .))
 در این میان سخن بر سر متن
 چگونگی آید ، سری دیوی در
 اندیشه فرو رفت ، بعد آهسته
 برآورد و سپس به سخنانش
 ادامه داد : ((رشته ها پیوسته
 می گردند ، به هم محکم میشوند و
 از هم می گسندند . هیچ چیزی برای
 همیشه به یک رنگ نمیداند .))
 برای برهن سازی اوضاع
 در آنگوش برسدیم :

آیا از فلما همی ((گنگه)) بیشتر
 اند باا)) راضی است یا چطور ؟
 با این پرسش آثار سرتی در
 سها پیشید پذیرد گریه گفت :
 ((اگر ترفی کتم ، می ازدم مگر
 آنچه برای من از همه محترمت
 اینست که من برای رضایت خود
 بازی میکنم ، یعنی برای دیگر
 بد و ستان همبازی خوشی که با
 بودن آنها در من هدلی وصیبت
 ایجاد میگرد .))
 در آخرین لحظات گفت و شنود
 ماسری دیوی بر این گفته تاکید
 نمود :
 ((وقتی در ایام که نفسی را
 به خوش بازی کرده ام و خواستی
 را که از من تقاضا میروند به جاسا
 آورده ام ، همین رضایت بزرگتر
 بین یاد اش من تلقی شد میتوانم))

من درد مشترکم . . .

همین حالا ازین استعدادی که در وی وجود دارد ، من
 برایش اجازه داده ام ، در غیاب من شاگردانی را که ترانکم
 آموزند ، درس بدهند و او در صورت موجودی من هم سه شاگرد
 دارد که با آنها کاری کند . جالب این که شاگردانش بزرگتر از خو -
 دن است که از آن جمله می باشد ، خواهرش که صاف چاه مکتب
 است و ده سال دارد .
 حوالی ظهر بود که از مدرسه دارال حفاظ برآیدم .
 در جریان راه ، در حالی که دست کودک پنج ساله در دستم
 بود ، به فکر فرو رفتم ، ((ایا)) های زانگرا بخود مشغول می ساخت
 از خود می پرسیدم .
 - ایا با این کودک کک مادی صورت خواهد گرفت ؟
 - ایا سولین توجه خواهند کرد ؟
 - ایا سریناهی برایش خواهند داد ؟
 - ایا راه های بهتری جهت رشد استعدادش جستجو
 خواهد شد ؟
 - ایا عالتا در مملوئی ناکوته ، در صف ۸ مکتب شاملین
 خواهند ساخت ؟
 - ایا معانی ما هزار برایش مقرر خواهند کرد ؟
 - ایا کتاب ، کتابچه ، قلم ، مواد درسی و علمی در اختیار
 گذاشته خواهد شد ؟
 - و بالاخره ایا این کودک ، لیکن شادی بر لب خواهد
 داشت و منزل مقصود خواهد رسید ؟

بنیة از مضم (۱)
 در نگاه فخر چه به آسانی
 احتضار فضیلت است !
 به جای چیزی بانام جهان سوم
 باره ای از جهان بیگانه ماید پدر
 است که نظام نارسا و سراسر تشاد
 موجود ، بخش کوچکی از آن را در
 مدار توسعه و البته به مراکز تراکم
 سرمایه قرار میدهد و بخش های از
 آن را به زیاده دانی جهان پیشرفته
 میدل میکند و انبوهی از زرم -
 سیاره راه بر هوش عقب مانده گسی
 به حال خود میگذارد .
 حتی اگر به تومی کود کانه
 افزایش با سواد ان را بر این توسعه
 فرهنگ دست کم زیننه بی تلقی
 بتوان کرد ، بهره کشی از انسان
 چه جای برای آن باقی میگذارد .
 ما برای آن که بپوهده در بر هوشی
 بی مخاطب فراد نکشیده با نسیم
 نیازمند رشد آگاهی ها استیم .
 کرم
 کاره جایی رسیده است که دیگر
 امروز لازمه چنین رشدی تمسادر
 امکانات بی نهایت بزی شده حاکمیت
 ها است . اما ان حاکمیت ها که بنا
 بر خصلت خود فقط می کوشند
 توده ها را هر چه نا آگاه ترنگه
 دارند تا بشود با ادعاهای بی بکارانه
 انصون شان کرده ناچارها
 چسباندن رنگ جاسوس اجنسی و
 خرابکاران دست مخالفان بپاردل
 خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ -
 گونه اظهار نظر مخلوف بر نشد و
 نزد رانسی در هند چشم گزین ممکن
 است به رشد فرصت دهند تا در -
 سایه آزادی ، آن هم آزادی لایه
 های تمسعد اجتنامی ، سراز میان
 میله های سها جانش بیرون کشند
 اگر توسعه دانش و هنر نا فادانه
 ذهن توده ها را از قالب های پیر خانی
 باجمود های القایی تکی بر خاند
 و فرهنگ فرزانتان را اعتلاسی

بخشد . با حضور چهار چشمی
 دولت های که همه مجاهدند
 شان در طریق دورنگ داشتن
 مردم از بی بردن به واقعات -
 خلاصه می شود چه امیدی برای
 رنگاری باقی می ماند ؟
 سپردن به امید تلاش و کوشش -
 دلسوزانه از سوی حکومت ها
 حاصلی جز افزایش فاصله
 عقب مانده گی ندارد .
 ولی ناگزیرم با در رخ بسیار این
 واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار
 دور یا جابل طلسم گونه بی شده ام
 من در دست من و چهار سال پیش
 از این در شرمی نوشته ام .
 . . . و مردی که اکنون با -
 دیوارهای اتاقش و از آخرین را
 انتظار میکشد ، آن پنجره کوتاه
 کلبه برمهه اری خشک نظرس
 میدوزد . سپید ار خشکی که نفس
 سپاه بران اشیا ن کرده است و -
 مردی که روز همه روزان در رفته
 های حصاره اش نگران کوه چوبه
 اکنون با خود می گوید :
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه
 پرواز خواهد کرد .
 - اگر مرغ سپاه بشکند مرغ سپید ار من
 خواهد شکست .
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل
 است لغزین است و تا فقر بر حاکمیت
 جهالت نیز باقی است اما جها -
 لت ، چه بر معنای خاص باشد
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض
 تحقیق و مغز شویش باشد برای
 روز رفتن د او طلبانه خلق از -
 معبود دانشی به شوق بر -
 خاک افتادن در برابر بت های
 هتوک خرافه وهم چینی در -
 تمسب کت کور کور است بی گسنان
 پس از زبیده شدن فقر نیز باقی
 خواهد ماند . اشاعه دانش و
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -
 بخشیدن به انسان ها ، به

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی
 و علی الرض دوری مان از امکانات
 هنوز میتوانم امید ی باشد به فردایی
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام
 موجود ابرزنند است .
 نمیتوان برای نجات انسان در
 انتظاران روز موجود نشست که
 انقلاب جهانی همه بنیان های
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر
 بیماری سلطه جویی های فردی یا
 گروهی را از میان برده باشد . اگر
 به جنم اندیشی با خوش خیالی
 در چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر
 مبارزه اجتماعی در راستای مآلگی
 فردی یا بشری جزئی از انقلاب
 جهانی است که خود تبلور تمامی
 تلاشهای طولانی انسان مصرماً
 خواهد بود .
 برای روشن فکران این کشورها
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم
 حتی فرصت ایجاد دیا لوگی با لایه
 های توده باقی نگذاشته اند .
 دولت های مان ما را عوامل دست
 نشاند و بد دشمنان سلامت تکی
 توده های مردم میخوانند و در -
 حالی که میکوشند توده های بیست
 دیوارنگه داشته شده ما را از خاطر
 ببرند بنیات را چشم به ما درختانند
 و ما که بدون یاری های بنیانی و -
 درگزون شدن ما مان و ساختار -
 زنده گی بیرون در حضور بی دریا بهره
 جویی از سوسیالسمی میماند
 اعلام کم بدل توده ها را به
 آرایه آثاری فاد صراحت خوب
 دانیم .
 من بصورت بد ران مضم کاهل
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام
 اما با کم نیست که این جاد حضور
 شاسیدر دان جهانی مشکل مان
 با این مبارزتم انگیزان کم که
 روشنفکران سم باید مجزیه
 صورت دهد و در گره نیرومکن ها
 تونسی بزند .

مینتوبه مهراتوی تصور می
 د بوجاچه خوک خوبش نویسی
 د نوموری عکس به زره کی های نیسی
 خود وخت به تیره و سوسه د
 خونش شوی مقابل بیخوله باد
 وئی ، اما عکس بی به زره کی باقی
 باقی کبزی ، نو که نوموری به
 همه تپ کوم چی هنی عکس نه
 د بر شیا هت لری ، خونوی او -
 دستی بری مینبزی
 مثلاً نارینه به وارسه در نیسی
 لری ، که د نزدی خنخه ورته خیر
 شو ، گوزوجه داد ری سره بنیسی
 به خیل منع کی سره مشابه دی
 یعنی یوتیپ نیسی دی ، کیدای
 شی چی نوموری نارینه د اموض
 احساس تکی .
 یونسته : د دنیا بومخ داسی -
 خوک پیدا کنیزی چی همه عشق
 زنه بیونی
 خواب چی هو ، داسی نواد ونه
 شنه چی عشق (مینتوب) بیخی
 نه بیوانی .
 اریاچی لیکوال لیکسی چی
 نوموری نواد ونه تعجب کوی او
 وای چی عشق یومرض دی .
 عشق به د نیکی یومرض عنوان
 ندی ، او ای چی کیدای شی چی
 پرانسان باندی د عشق به وخت
 کی د برفغان راشی ، د برفکمن
 ووسی ، چه د افکنتوب دانسان
 په اعضا بواندی سخت تاثیر کوی
 اوحنی د لیونتوب مرخلی نه بیسی
 رسوی .

میدوزد . سپید ار خشکی که نفس
 سپاه بران اشیا ن کرده است و -
 مردی که روز همه روزان در رفته
 های حصاره اش نگران کوه چوبه
 اکنون با خود می گوید :
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه
 پرواز خواهد کرد .
 - اگر مرغ سپاه بشکند مرغ سپید ار من
 خواهد شکست .
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل
 است لغزین است و تا فقر بر حاکمیت
 جهالت نیز باقی است اما جها -
 لت ، چه بر معنای خاص باشد
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض
 تحقیق و مغز شویش باشد برای
 روز رفتن د او طلبانه خلق از -
 معبود دانشی به شوق بر -
 خاک افتادن در برابر بت های
 هتوک خرافه وهم چینی در -
 تمسب کت کور کور است بی گسنان
 پس از زبیده شدن فقر نیز باقی
 خواهد ماند . اشاعه دانش و
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -
 بخشیدن به انسان ها ، به

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی
 و علی الرض دوری مان از امکانات
 هنوز میتوانم امید ی باشد به فردایی
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام
 موجود ابرزنند است .
 نمیتوان برای نجات انسان در
 انتظاران روز موجود نشست که
 انقلاب جهانی همه بنیان های
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر
 بیماری سلطه جویی های فردی یا
 گروهی را از میان برده باشد . اگر
 به جنم اندیشی با خوش خیالی
 در چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر
 مبارزه اجتماعی در راستای مآلگی
 فردی یا بشری جزئی از انقلاب
 جهانی است که خود تبلور تمامی
 تلاشهای طولانی انسان مصرماً
 خواهد بود .
 برای روشن فکران این کشورها
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم
 حتی فرصت ایجاد دیا لوگی با لایه
 های توده باقی نگذاشته اند .
 دولت های مان ما را عوامل دست
 نشاند و بد دشمنان سلامت تکی
 توده های مردم میخوانند و در -
 حالی که میکوشند توده های بیست
 دیوارنگه داشته شده ما را از خاطر
 ببرند بنیات را چشم به ما درختانند
 و ما که بدون یاری های بنیانی و -
 درگزون شدن ما مان و ساختار -
 زنده گی بیرون در حضور بی دریا بهره
 جویی از سوسیالسمی میماند
 اعلام کم بدل توده ها را به
 آرایه آثاری فاد صراحت خوب
 دانیم .
 من بصورت بد ران مضم کاهل
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام
 اما با کم نیست که این جاد حضور
 شاسیدر دان جهانی مشکل مان
 با این مبارزتم انگیزان کم که
 روشنفکران سم باید مجزیه
 صورت دهد و در گره نیرومکن ها
 تونسی بزند .

از فرستاده های شما

پاسخ قاطع

حاضر جوابی ریچارد برتون در حالی بود، زیانزد همه است. روزی که او تا پیشنامه ((ریچارد سم)) اثر شکسپیر را روی سنیز بازی میکرد، در موقع ادای این جمله معروف ((من کشور را بسا یک اسپغوش می کنم)) یکی از تماشاچیان گفت: آیا حاضر نیستی بیا یک خسر معامله کنی؟

برتون بدون آنکه خونسردی خود را از دست بدهد، انا - گفت: چرا آقا، لطفاً روی ستیو تشریف بیاورید.

به جای شوهر

از قول يك تن از زنان صاحب جمال و بان گرش هورسینما حکایت می کنند که گفته است: من هرگز شوهر نمی گیرم، زیرا سه رفیق باوقایی دام که جای شوهر را می گیرند:

اولا سگی دام که صبح ها لایق قطع قرفر میکند. ثانیا طوطی بزرگی است که تمام روز مرا فحش میدهد و بد زبانی میکند و بالاخره یشکی دام که عموماً شب ها به خانه نمی آید.

فرستنده: امته کردی

نگه جالب

چه از دواج کنید چه نکنید، در هر دو حال پیشیان استید.

عشق امروزی

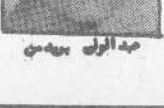
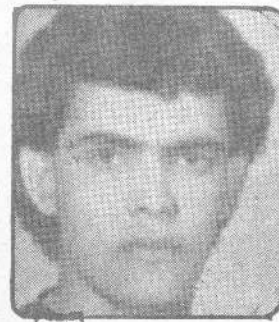
بسر: عزیزم، واقعا تنهام را دوست داری؟
دختر: بله، برویز جان!
بسر: برویز کیست، من عشیق اسمم.
دختر: ای وای، مگر امروز چند شبیه است؟
ارسالی: مسعود

درخت عجیب دنیا

در ایالات متحده آمریکا یک درختی وجود دارد که ساکنین آن این درخت را بنام (نامی کالی) درخت باران یاد می کنند. عجیب درختی است زیرا باران بدیل پر شاخ و برگ، بخار هوا را جذب نموده و وانرا به دورا دور خود به باران تبدیل سازند مخصوصاً وقتی که خشکی شدت پیدا می نماید فعالیت آن درخت زیاد تر میشود، بطوری که صوماً زیر آن تر و گل آلود و حتی جوی های باریکی روان می شود، که برای آبیاری اراضی اطراف کافی است، بر طبق حساب هاییکه کرده اند، معلوم شده است که هر یک دانه از این درخت ها در مدت ۲۵ تا ۳۰ ساعت ۴ لیتر آب می دهد و از آنجلیکه در هر کیلومتر مربع ممکن است به آسانی ده هزار دانه از این درخت کاشند.

(در هر ۷۰ - ۲۵ متر یک دانه درخت این توان اراضی پهناوری را بدین وسیله آبیاری نمود. هلی الخصور که ((درخت باران)) در تیشورونمای خود توهمات زیادی هم نداشته زحمتی نمیدهد و هر کجا بکارند میگرد و گرما و سرمای زیاد در آن مؤثر نیست.

ارسالی: امیر حسین وحدت
لوس ازین
اولی: برادر خدا بدند هد، سرت را چرا بسته ای؟
دومی: د پشپ بازم دعوی کردم او با آب سرم را شکست.
اولی: آپ که سرمی شکست.
دومی: آخر آپ در کوزه بود.



نگته ها

۱- بیران زیا :

صورت مردان و زنان زیبای پیر به شمع میماند که در حای مقدس روشن گزده باشند. (جوزف مک بیل)

۲- فاجعه زندگی :

((برنارد شاو)) نمایشنامه نویس مشهور ایرلندی میگوید: زندگی تنها دو فاجعه تراژدی دارد. یکی آنژیست که داشته ایم و دیگری رسیدن به آنژیست است که داریم.

۳- رواجش دهید :

زیبایی مسکه طبیعت است. احتکارش نکنید. رواجش دهید. (جان میلتن)) شاعر انگلیس

ارسالی عبد السلام رحمانی

- ۱- رنج شیبی است که شجر نمی شود.
- ۲- جدایی یک مرگ تدریجی است.
- ۳- انتظار سخت ترین و دردناک ترین حرکت زندگیست.
- ۴- تقدیر بی پایانست که به هیچ صورت از آن نتوان گریخت.
- ۵- شکست هر چیز صدا دارد، به جز از شکست یک قلب و عجب اینکه این بدترین نوع شکست است.
- ۶- رویانجره است از زندان زنده می که ما را به اوج انبساط میرساند.
- ۷- خیال لحظه است که ما را در خود می فشارد.
- ۸- عشق ماده است که دل را میبلزاند.

دوستی

در جهان دوستی مانند گل است و روزها و هفته ها و سالها انسان نهال محبت را در قلب خود آبیاری میکند و آن نهال بتدریج رشد می نماید.

ارسالی بلقیس ((احدی))

نگته های باردش

کتاب غذای روح بشر است. (حضرت علی رهبر)
تفاوت میان عالم و جاهل مانند تفاوت بین مرده و زنده است. (ارسطو)
ارسالی مطیع الله سلطانی

بزرگترین سگرت جهان

در دنیا همه موزم های جهان که وجود دارند روزانه میلیونها نفر از آن دین میکنند یکی هم موزم مشهور موزم سگرت آلمان است که چشم و چراغ آن سگرت بزرگی بطول ۱۷۰ متر است که اگر بخواهید این سگرت فول بیکر را دود کنید باید بیش از چهل روز از کار زندگی دست بکشید و هر چه محکمتر یک سر انراکش کنید. آیدار خود چنین قدرت را می بینید.

ارسالی محمد نسیم فایق

مرواریدهای حقیقی

- * بد بخت است کسیکه خود را بنمیرد و نگاهش نمیرد.
- * کم گوئی حکمت است، کم خوری صحت است.
- * کم خوابی عبادت است و کم آبیاری عاقبت است.
- * سکوت عبادتی است بدون زحمت، هیبتی است بدون قدرت، قلعه ایست بدون حصار، موفقیتی است بدون سلاح، استراحتی است برای کرام الکاتبین، حصار است برای مؤمنین، شیوه ایست برای مسکینان، مخزن است برای حکیمان، هراس است برای حاکمان و جوی است برای جاهلان.

ارسالی طوی هوتکی از بوهنی فارس

از اداره مجله مایرون - خواهشمندم تا محترم انجنیر لطیف کارگردان موفق سینمای کشور از محنت داده و با او گفتنی های را که در ذیل نوشته شد به سمع شان برسانید: ۱۸ سال دام که از کودکی با هنر سینما علاقه خاص داشته - دام و خواهم داشت. هنر سینما که یک هنر جاویدانی است من سخت دوست دار آن میباشم. از جمله کسانی استم که هنر سینما را رک کرده و آنرا تشویق و ترغیب میکنم. اما متاسفانه کسی نیست که استعداد ادم را در این زمینه تشویق نماید. من میخواهم هنرپیشه سینما کشور خود شم تا از این طریق خواسته ها و امروم های مردم خود را برآورده ساخته و خواهان پیشرفت هنر سینما کشور خود میباشم.

درباره سنجدین

سنجدینت دارای قد بلند بوده و شخص خوش تپ و خوش صحبت است. آرزو دارد یک فلمش را در افغانستان تهیه کند. روزهای که در میبشی بودیم باوی ملاقاتی داشتیم. خانه مفشن دارد. از ما به گری استقبال نمود و بیها شق تینامونتم شده بود اما بعد از مدتی از ختران فلمی روگردان شد. از او پرسیدم آیا درست است که شما معتاد هیروین استید؟ گفت: این بی انسانی برخی از شایعه برداران است که حسی گاهی خواهر هیرو را به معشوقه اش نسبت میدهند. بعد از گفتگوی مختصر صحبت ما را به تماشای شونتنگ فلمسپها دعوت کرد. رسالی لیلاروند

دوستم بدار

دوستم بدارم چون پروانه
دل سوخته بی که شعله
نارنجی رنگ و لوزان شمع رای -
برستد، دوستم بدار مانند مرغان
سبک بالی که جفت خود را می جویند
و به اول می بندند، دوستم بدار
ریگدار دوست داشته باشم
دوستم بدار و اجازت بده
همجو غراب های مستی بخش
و شادی آفرین شعراز شهر عشق
ها و شورها در کامت بینم و از باده
ناپ وصال سرا بامست و پروانه
ات نعام، بگذارم چون پروانه
رنگین بال و زیبایی که به هنگام
بهار بوی گل های خوشبو
و خوشترنگ می تشیند، در کسارت
باشم و درست داشته باشم
بگذار به غیر از من و به غیر
از تو درین جهان کسی دیگر
چنین هاشق نباشد.

دوستم بدار ای جان شیرین
روح و قلبم ... ای کسی که تمام
هستی ام را از نگاه شوریسار
تو دام ...

دوستم بدار و اجازت بده
هم چون کاهستان و همانند بیت
پرستان ثنا بیت نایم ... پایه
مانند بلبلان شوریده حال
و پریشان روزگار به دور گسل
وجودت بر بوزن و دوستم
بدار ... برای همه عمر ...
برای همیشه ... و اجازت بده
که دوست داشته باشم ...
تا پایان جهان ... تا پایان
عشق.

سئون فقرات

دوکتوان متخصص بیماری های
درد استخوان در کفرانسی کسه
اخیراً برای مطالعه در اطراف
بیماری های استخوانی در لندن
تشکیل شد، اعلام کردند که
تخت خواب های فنری و راحت
برای استخوان پشت و ستون
فقرات زیان دارد.

این دوکتوان میگویند بر طبق
مطالعاتی که انجام یافته
خواهیدن روی تخت خواب های
که چوب ندارد و فقط از فلز
ساخته شده عواقب بسیار
ناگوار روی ستون فقرات
وارد و درد های حاصله روی ستون
فقرات با تپ نامطلوب روی
دستگاه اعصاب می گذارد.

بنابراین باید از تخت خواب
های چوبی استفاده کرد،
نه از فلزی و فنری.

ارسانی وزه ستاره اشتراک

نامه زبیده تریکی از مجلات
هنگی اسکاتلند رسید:
اقای محترم مدیر مسئول، در -
نورده ای که برای اشتراک
یکساله در مجله شما خانه ببری
کرده بود، در اخیر آن نهسد
شده بود که اگر در اخیر سال
از مجله شما رضی نبودم، بلیسی
که تحویل کرده ام بن مسترد
خواهند شد.

اکنون که سال به پایان رسیده
بدینوسیله از آن مجله ابزاز
ناراضیتی نموده، استرداد مبلغ
مذبور را خواهانم.

نامه مذبور حاشیه هم داشت
که متن آن چنین بود:
عنا چون مایل نیستم برای
شما ایجاد درد سرکم، متفنی ام
که مبلغ مذبور را بحساب اشتراک
یکساله آینده محسوب داشته مجله
را تا یکسال دیگر مرتباً بمن
برسانید.

ارسانی: محمد یوسف ویس
گی از کی مسترسد؟
یک متفکر فرانسوی پش از مدتها
مطالعه باین نتیجه مضحک در
زندگی بشر رسیده است:
زن از موش میترسد و موش از گربه
گربه از سگ و سگ از ارپاش و -
ارپاش از زنبق.

ارسانی: روزشانه

اولین بل معلق

اولین بل هوایی دنیا در سال
۱۸۴۲ در ارتفاع سه هزار متری
(امید لئون) در آمریکا نصب شد.
بل (۳۲) متر طول و (۶) - انشی
عرض داشت.
اولین تلگراف:
اولین خبر تلگرافی دنیا
در (۱۶) می سال ۱۸۴۳ از تلگراف -
نخانه (سلاک) در انگلستان
مخابره شد.

اولین امبولانس:
اولین امبولانس دنیا در سال
۱۷۹۲ توسط ((بارون لاری)) -
فرانسوی، دکتر مخصوص نابینان
ساخته و به کار گرفته شد. این
امبولانس گادی دو چرخه بی بود
که به وسیله دو اسب کشیده می شد
و روی گادی یک اطاق نصب
کرده بودند و زخمی های جنگ
را سواران کرده و به شفاخانه
می رسانند.

اولین پلیس زن:
اولین زنی که پلیس شد
در مپتامبو (۱۹۱۲) در لاس -
انجلس آمریکا وارد خدمت گردید.

ارسانی: سید حمید الله نقشبندی
درد تپا هیچ (من) بدون
(تو) وجود ندارد.

امان یگانه (من) است
که هیچ (تو) در زنده گی اثر و -
جود ندارد. ای این بزرگترین
بدبختی نیست؟ چرا انسانها
همیشه در صدد نواقص دیگران
استند؟ چرا انسانها زهمه اولتر
به کمبود دیگران نظر میکنند؟
ایا هیچ امکان ندارد که مرا بامه
نواقص کسی صادقانه دوست
بدارد؟ ایامن انقدر بی ارزشم
که فکر میکنند؟
بس چرا من شماست
مازده علیه خواهشات دور از حد
دل را نداشته باشم! ایامن
خیلی ناتوانم؟

ارسانی: تو یا سنی
برای دختران
هرگاه گردن بلند دارند،
گوشواره دراز بزیبایی تان
می افزاید. و اگر گردن کوتاه دارید
این شوق را نکشید.

ارسانی: عبد الناصر شریفی

یارب

یارب هوسی جز روی آن یار ندارم
در دل امید جزه وصلت و بدارندان
یارب کجیه صبر و الهیز مساز بی
و این درد پنهانی مرا آشکار مسازی
یارب مرا از دوری آن یار ترسان
و از بدن آن یار وجودم را ملسران

ستاره همد
غیب المصلهای زیبا و
دلشیز در باره عشق

- ۱- خداوند برای سرکوبی نفرت هیچ سلاحی
بهنتر از عشق نداشت. (عربی)
- ۲- جواهرات خاموش بهتر از گفته های هاشقانه
در روی زن اثر میگذارد. (چینی)
- ۳- گریه شدن از لبی که دوست دارم بهتر از
صد بوسه از لبی است که دوست ندارم.
(لبنانی)
- ۴- ارباب کسی شوکه دوست میدارد و بود آن کسی
شوکه عزیزت میشمارد. (ترکی)
- ۵- زنده گی بی عشق مانند سالی است که
تابستان ندارد. (سوئدی)
- ۶- شباهت شراب و عشق این است که هر چه کهنتر
میشوند گوارا تر میشوند. (مکزکی)
- ۷- قلبی که عشق میوزد همیشه شاداب و جوان
است. (ایتالیایی)
- ۸- زن عاشق جرئت انجام هر کاری را پیدا میکند
حتی قتل معشوق. (اسپانیایی)
- ۹- راهی که بخانه معشوقه منتهی میشود، هرگز
خار ندارد. (افغانی)
- ۱۰- مردانی که برای عشق مسافرت میکنند، هزار
فرسنگ در نظرشان یک فرسنگ است. ()
- ۱۱- مادامی که عشق میوزد، مگد اهریچ چیز دیگر
تواضعین کند. (مجارستانی)
- ۱۲- عشق همچون آش است، که اگر خیلی بدان
نزد یک شوی ترا خواهد سوزاند. (جاپانی)

ارسانی: محمد تمیم (محقق)
ترا ای پرستم
ترا می پرستم بخدا باور کن که ترا می پرستم
من این را برایت نقل کنم
زیرا که نمیخواهم تو در گرداب زنده گی
بامن سرگردان شوی.
من غرق در بای شدم که بیاحل ندارد
و مرا هم ساحلی نیست
تو میخواهی مرا همراهی کنی
ترا بخدا مرا تنها بگذار
ترا بخدا همراهی مکن
بگذار تنها شنا کنم
بگذار درین موج بیکران تنها شنا کنم
ترا بخدا مرا همراهی مکن
مرا همراهی مکن
نا امید نظری توخی



در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

مطالب ارسالی شما

هزاران سلام، هزاران لبخند و هزاران سیاسی به علاقه‌اندان و خواننده گان سپارون، به پاسخ نامه‌های ما از ۱۰۰۰ ماکتوب می‌گیم لطفاً دهک نامه، دهک روی گافد، صرف یک مطلب ارسال بدهند، در صورتیکه چندین مطلب را دهک نامه ارسال کنید، از چاپ معاند.

چنانچه بنی احمر (پشتتاداد) تانرا در نظری می‌گیم، استاد - فقه‌دردرگاه است (۲۰) زوجه رنجبر ازل، سلطان رضیه (نه‌سندیده) داستان عشق منوع یک هنرمان - شمس‌الهی، نورستانی (تمت) مجله بنامبر شکلات تخنیکسی انزلیشی می‌یابد، هنوز کجاست! عبدالرحمن از طرم طبیعی (از تبلیغات منقش طبعه سپارون دست بکشد، نظریات شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین پول از پوهنتون - کابل (طنز ارسال تانرا به طنز مجله سپردیم) پارا از نامه حسرو جلالی ولایت پروان (از دست تان شکر، اما خط تانرا خوانده نتوانستیم، وقتی برای مجله تان طبعی ارسال می‌کند، حتماً بنه‌سید آتاز کجا - انتخا پ کرده اید، پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

مهم (بهتر است داستان تانرا به مجله (جوانان یازدهن بنه‌سید)، عبدالخالق - متیق، الله و سعید، نه‌سندیده یک نامه (لطفاً نامه هایتان را جداگانه بنه‌سید - پرسشی تان را از صديق منقره با مراجعه به خودش در کاش واقع جاده میوند حل نمائید) محمد حکم رحم از لیس حبیبیه - رسائیدم، مطالب تانرا به مشمول صنف سپردیم، لیلما تانرا (چه بکهم ما، از دست تراکم نوادوسا پیدا نکردن برای چاپ مطالب - همکاران نزدیکه شما که در خدمت که وده مدیم و طبعی لطف نموده دوسنه برابر طاب همکاران اخصاص دادند که با بودید) احمد ولی ازل، عاشقان و هارنان (چکیم با این فرقه‌ها که مجله را بازار سیاه میکنند، اگر آنها را مجله ندیم، در صورتیکه حقی در بازار سیاه هم پیدا نشود، امید است آنها اصناف را تراشوش نکنند) ذبیح الله شاهد (خوش آمدید، با بار شتاره (پشوره غضب، محبوه تحقیق، نه‌سندیده حقیقت جو (اگر مکن ظاهر ایمن را چاپ کنیم بعداً خواهد گفت عکس سارچین، راه چاپ کنید، نه این کار صرف نظریاتش، ما سره تان خوش شدیم، به شما، خوش سعادت و پیروز آرزوی کیم - پیشهادات تانرا در نظر گرفته و سوالات تانرا پاسخ مدیم) لیلما حیدری از لیس بلخی (هر چه کاتبه گفتیم، به فقه‌دید بلخی مختار میجد طور غیر قانونی به خارج رفته اند و شرف ندارند، همین کم مانده که سیال خدایا عاشقان است در تونون تشرود در بعلوی این هفتلها و سراسری الهی تکراری یک تکرار دیگر تانرا ضایع شود، منظور تان را از پوهنتون فقه‌دیدم) مقاله حکمتزاده (چاپ افلاکات در مجله یک ضرورت است، اعلان دهده مایلور مدهد)، سردار هادی برادری را بنا نهاد (اید) فاطمه شیفی ناغ عایشه درانی (واتما) سعید و کوی موسی رادش گلهای سر سید سینما کویا اند، شما حق داید آنها راستایش کنید) فاطمه شاکر لیس

مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین پول از پوهنتون - کابل (طنز ارسال تانرا به طنز مجله سپردیم) پارا از نامه حسرو جلالی ولایت پروان (از دست تان شکر، اما خط تانرا خوانده نتوانستیم، وقتی برای مجله تان طبعی ارسال می‌کند، حتماً بنه‌سید آتاز کجا - انتخا پ کرده اید، پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

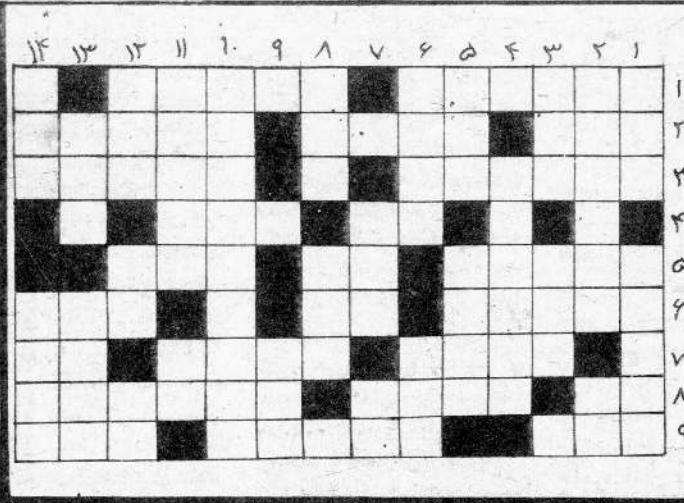
مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

مطلب ارسالی شما را قبلاً هم مملی کرده ایم و در همین شماره (تین) همکار بسیار خوب همراهم نویی (ماها تصور می‌گیم که شما گفته اید، فونه احمد (در چاپ داستان هایت‌سندیده گان معروف، سپارون هم لازم می‌گردد، مثلاً شما حتماً داستان شهر خدا را با توجه خاص باید مطالعه کرد - باشد) پسین نروتن (نگاهات شما را به جوی خنده انداختیم) محمد همایون محمد زاده (چندک هانی که به شعر شاعران زده اید، به مشمول بخش سپردیم) خواهر عزیز نقطه نقطه نقطه (اولاً اینکه نام ته نوشتن شما برای ما سوال است دوم اینکه برای شما گفتیم که به دفتر بیاید مستوره کاتبه حبیبی سرگشت زنده کی تانرا بنه‌سید، بازم - تکرار می‌گیم که تصمیم شمامتی بر خودگی یک تصمیم غیر مالتنه و احساساتی است، در صورتیکه هانی ما را کوش نمیکند لطفاً هنگام خودگی ما را به خاطر داشته باشید) صفورا اسکندر (مطالب تان رسید) سحر اسد ملالی اسد (صديق) منقره یک رهانیت یک دم جاده میوند اورا ملاقات -

سرزمینها

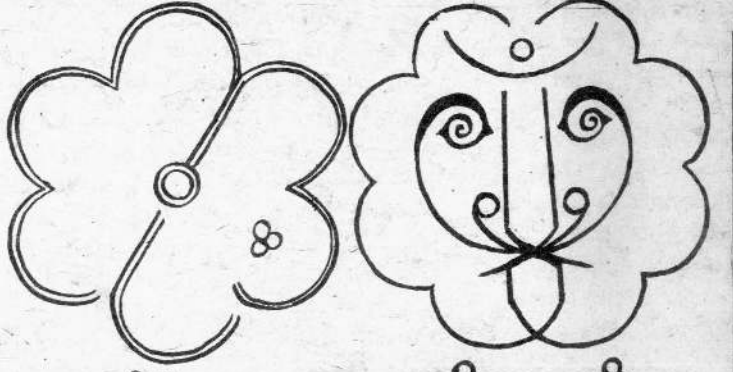
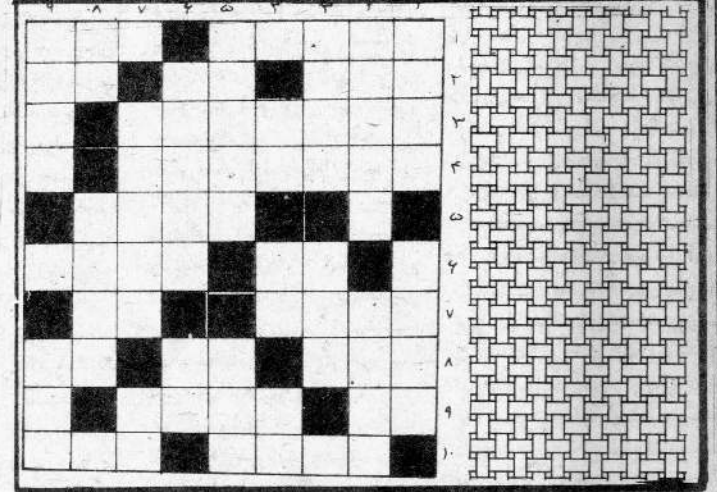
و پرستشها

- عسودی:**
- ۱- فرشته است - شریک زندگی
 - ۲- یکی از انواع کودزراعی - روزی رسان
 - ۳- لهجه - علاقه
 - ۴- معدن بدون حرف آخر - آنچه را بود ائیان پرستش میکنند - ضمیر مخاطب
 - ۵- معاهده ننگینی در زمان امیر عبدالرحمن بدون حرف آخر - وظیفه
 - ۶- بلای کوچک (اصطلاحی) - مرض سل
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات
- نقسی:**
- ۱- تولد - ضد شب
 - ۲- حالای پینتو - بدون (معکوس) کلمه برای جمع
 - ۳- انسانی که یاد ندانهایش خون می مکید
 - ۴- ستاره زن هندی
 - ۵- هم نشین انگشتر
 - ۶- بعد از روزیاید - پرکار (اصطلاحی)
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات



جدول فامیلی

- عسودی:**
- ۱- شوهری بی حوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید
 - ۲- اکسیجن برای آن ضروریست - نانه می شود
 - ۳- رنج روزگار - از آن نان میزند
 - ۴- کلمه میکند
 - ۵- کاکاپینو - زن برادر (اصطلاحی)
 - ۶- ازدواج ظالمانه - حسد
 - ۷- از خانه سابقه به خانه نسو میرود - خشک نیست
 - ۸- چوب شکن دارد - پرواز (معکوس)
 - ۹- بزرگی پینتو
 - ۱۰- وظیفه امین
 - ۱۱- مسافه - استفرخ
 - ۱۲- بیجان - یافشاری (معکوس) - نایدید
 - ۱۳- زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد
 - ۱۴- معکوس آن از وسایل خیاطی - ماس هم می گویند
- نقسی:**
- ۱- مراسم آغاز زناشوهری - ساز - کاری
 - ۲- معکوس آن چالاک (اصطلاحی) - غذای از گوشت - ماحون
 - ۳- کمک کنند - انسان امیصل دارد
 - ۴- عدد بیست - قبول پینتو
 - ۵- باخبری - دروازه پینتو - طرف (معکوس)
 - ۶- مجله زنان - کلمه سوالیه - معکوس آن کوچ و جوی را گویند
 - ۷- لاغر پینتو - جدا می - کلمه ریسط
 - ۸- مادری - سراسیمه گسی - بسیار خوش انگلیسی
 - ۹- یا خوش است و یا ... - شخصی نیست - از وسایل خیاطی



در این تصویر کلماتی اند که به شکل هنری کار شده اند

خود را آزمایش کنید

- | | |
|----------------|-------------------|
| ۱ - ناخن دراز | ۷ - چشم سیاه |
| ۲ - ناخن کوچک | ۴ - چشم آبی |
| ۳ - موی سیاه | ۵ - چشم بادامی |
| ۴ - موی بلایی | ۶ - اندام چاق |
| ۵ - موی خرمایی | ۷ - اندام لاغر |
| ۶ - موی سفید | ۸ - اندام متوسط |
| ۷ - قد بلند | ۹ - رنگ جلد گندمی |
| ۸ - قد کوتاه | ۱۰ - رنگ جلد سفید |
| ۹ - قد متوسط | ۱۱ - رنگ جلد سیاه |

قلم و کاغذ را بگیرید و هر قسمی که ناخن، موی، قد و غیره مشخصات شما به آن سر میخورند نمره ای که در هلهای آن داده شده انرا یادداشت نمایید: ناخن چمن

حل کنندگان

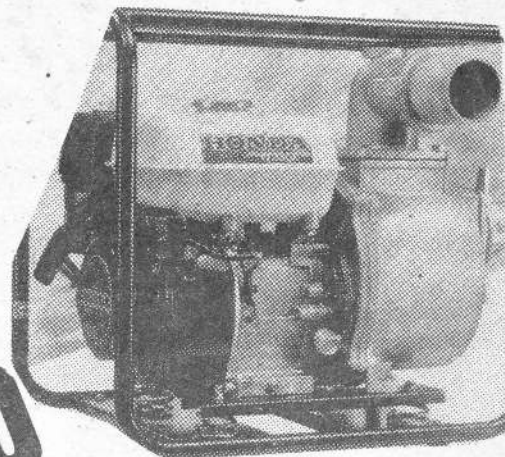
لیلا خرسند، محمد جاوید خرسند، محمد احسان، محمد کبیر شفیق، راضیه یارمند، مسعود احمد، حمید زاده، سید رشید مزیدی، زین زیارمند، محمد هما یونرمزی، شکره آذر، محمد علی ذاهب، حسینا غزال، وحید یوسف زوی، محمد عمرنوری، نظار احمد جاوید، عزیز، یانغیزی، عاد لعانورمزی، محمد نعم، احمد داوود احمد، پرویز انور، خسرو انور، هوس انور، پرویز، ستاره برتو، لطف الله عثمانی ورد، فهم افشار، مولیانانصیری، روناحید زاده، میترا میروح الله، نوریه عطاء، مسعود احمد حمید زاده، زهره جواد، ناهید، لیدا، میر، محمد مصطفی، ناجیه انورمزی، سید احمد شاه، سویتا، نوریه امین، شهناز استین، خالد، مصطفی، آن رخس، ایل مهربی، ملال مهربی، تاج محمد آریافضی، نورجهان، میرزاده، تاج محمد آریافضی، شیوه آریافضی، میریس، داینا نیلوفر نایل، حمیده هوتکی، حرمت هوتکی، شهناز آتش، مهد، الرزاق حسن یار، زهره جواد، نوریه عطا، میرجهتی، محمد سلیم، اصغر، محمد قسوم، محمد مهدی، سلیمان یار

واتر پمپ هوندا



واتر پمپ هوندا

Water Pump



واتر پمپ های هوندا در روپن پترولیس ۳ انچه جاپانی که در فیه
یکهزار لیتر آب میدهد • خنراتورهای تیل خاکی و ترولی جاپانی به
قوه های مختلف جدیداً وارد گردیده • همچنان اموال ذیل از مشهور
ترین کمپنی های ممالک مختلف جهان نیز موجود است •
واتر پمپ های یک انچه برقی برای منازل آسیاب های ارد مختلف -
النوع، سنگ های آسیاب، غلبیل که در هر آسیاب نصب میشود
وارد رابه سه قسم میدهند، سوجی و سبوس میدهند •
برنج باکی های مختلف النوع دبه های مختلف کمپرسور هوا، بمبه
های تیل (اگنی و لاستیکی) برای کشیدن میلایل و تیل از بیلر و انواع
مختلف پزوه جات ماشین های زراعتی و آسیاب ها •
ادرس: تجارتخانه احمد شاه حسین هوتکی و برادران حمزه در
جاده میوند - متصل حمام تلهفون ۲۶۱۱۷ کابل

تجارتخانه

حسین هوتکی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قر -
طاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و وسایر جراید و مجلات را
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد •
ادرس: مارکیت جوار مکتب ابد الهه - مریم

یمار امین ویدیو کست

یمار امین ویدیو کست
فلم های مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلمبر داری می نماید • لحظه ها بی
تا نیز برای همیشه جاودان می سازد •

آدرس: منزل اول دانشگاه بزرگ فغان
تلفون: ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶

اجناس لوکس، لوازم آرایشی و بسیار مورد نیاز
خانواده ما را عرضه می‌دارد
آدرس: زرغوه میدان



خریداری از شرکت

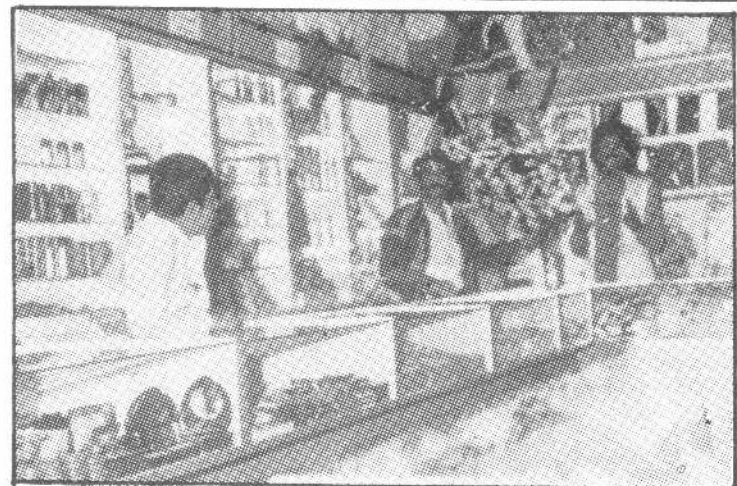
عیدین بست

یعنی اطمینان و صرفه جویی

انواع جنراتور وواتر پمپ های بتولی
و دیگ های صنعتی • روغن • موتورهای مار
موتورهای آب از با اعتبار ترین
کمپنی های جهان • به قیمت عالی
مناسب بطور عمده • هرچون به فروش
میرسد •
آدرس: شرکت عیدین بست حصه
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاوه

ویا تجارتخانه حاجی سفیانه عید
منزل دوم سرای خود هزارگل مقابل مسجد خشتی
تلفن ۱۱۶۶۲

ارزینم تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل رینبنداری

فروشگاه ارزان

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتک ساخت وطن

۱ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

۵ هزار ۲ هزار ۱ هزار

افغانی جایزه نقدی

فقط با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه همیشه در خدمت شهرتان است
غذای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**